

و.ای.لنین

دو تاکتیکِ سوسیال دمکراسی در انقلابِ دمکراتیک

ترجمه از: محمد پور هرمنزان



فهرست

- آغاز انقلاب در روسیه..... ۷
- پیشگفتار..... ۱۱
۱. یک مسئله سیاسی مبرم..... ۱۵
- «قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت»..... ۱۷
۲. از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه
در باره حکومت انقلابی موقت چه نتیجه‌ای عاید ما می‌گردد؟..... ۱۸
۳. معنای «پیروزی قطعی انقلاب بر تزارسیم» چیست؟..... ۲۳
۴. انحلال رژیم سلطنتی و مسئله جمهوری..... ۲۷
۵. چگونه باید «انقلاب را به جلو سوق داد»؟..... ۳۲
۶. خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپی گیر
آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟..... ۳۵
۷. تاکتیک «برکناری محافظه‌کاران از حکومت»..... ۴۶
۸. خط مشی «آسوباژدنیه» و «ایسکرا»ی نو..... ۵۰
۹. معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن در هنگام انقلاب چیست؟..... ۵۶
۱۰. «کمون‌های انقلابی» و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان..... ۵۹
۱۱. یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه‌های کنگره سوم
حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و «کنفرانس»..... ۶۸
۱۲. آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک
برمد دامنه عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد؟..... ۷۲
۱۳. خاتمه. آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟..... ۷۹
- پس گفتار:
- بازهم خط مشی «آسوباژدنیه» بازهم خط مشی «ایسکرا»ی نو..... ۸۹
۱. چرا واقع بین‌های بورژوا لیبرال «واقع بین‌های
سوسیال دموکرات را می‌ستایند؟»..... ۹۰
۲. «عمیق کردن» جدید مسئله به وسیله رفیق مارتینف..... ۹۶
۳. تصویر عوامانه و بورژوا مابانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن..... ۱۰۶
- توضیحات:..... ۱۱۲

آغاز انقلاب در روسیه ژنو، روز چهارشنبه ۲۵ (۱۲) ژانویه

بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخی در روسیه جریان دارد. پرولتاریا بر ضد تزاریسیم قیام کرده است. دولت، پرولتاریا را به سرحد قیام کشانده است. حالا دیگر مشکل می‌توان در این باره شک و تردید به دل راه داد که دولت عمداً سکان رشد و گسترش نسبتاً بلامانع جنبش اعتصابی و آغاز تظاهرات وسیع را داده و خواسته است کار را به استفاده از نیروی نظامی بکشاند. کار را به اینجا هم رساند! هزاران کشته و زخمی - نتیجه یکشنبه خونین نهم ژانویه (۱) در پتربورگ است. سپاهیان بر کارگران بی سلاح و بر زنان و کودکان آنان غلبه کردند و با گلوله باران کارگرانی که به زمین افتاده بودند مانع را از میان برداشتند. «ما به آنها درس خوبی دادیم!» - این جمله را حالا چاکران تزار و پادوان اروپایی آنها از میان بورژوازی محافظه کار، با بی شرمی غیر قابل وصفی به زبان می‌رانند.

راستی هم درس بزرگی بود! پرولتاریای روس آن را فراموش نخواهد کرد. نا آماده ترین و عقب مانده ترین قشرهای طبقه کارگر که ساده لوحانه به تزار ایمان داشتند و صادقانه می‌خواستند به طور مسالمت آمیز عرضحال مردم رنجیده را به دست «خود تزار» بدهند - عموماً از نیروهای نظامی تحت رهبری تزار یا عمومی تزار - شاهزاده اعظم ولادیمیر درس گرفتند.

طبقه کارگر درس بزرگی از جنگ داخلی گرفت؛ تربیت انقلابی پرولتاریا در عرض یک روز به قدری بالا گرفت که طی ماهها و سالها زندگی بی رنگ و روی معمولی مشقت بار نمی‌توانست بالا برود. شعار پرولتاریای قهرمان پتربورگ «مرگ یا آزادی!» حالا در سراسر روسیه بازتاب پیدا می‌کند. رویدادها با سرعت عجیبی گسترش می‌یابد. اعتصاب همگانی در پتربورگ توسعه می‌پذیرد. تمام زندگی صنعتی و اجتماعی و سیاسی فلج شده است. روز دوشنبه ۱۰ ژانویه

درگیری‌های کارگران با نیروهای نظامی شدیدتر می‌شود. بر خلاف اخبار دروغین دولتی در بسیاری از بخش‌های پایتخت، خون جاریست. کارگران کولپین قد علم می‌کنند. پرولتاریا مسلح می‌شود و مردم را مسلح می‌کند. می‌گویند که کارگران انبار اسلحه سستوررتسکی را اشغال کرده‌اند. کارگران هفت تیر به دست می‌آورند و از ابزار کار خود اسلحه برای خود می‌سازند و برای مبارزه بی‌امان در راه آزادی بمب تهیه می‌کنند. اعتصاب همگانی استان‌ها را فرا می‌گیرد. در مسکو ده‌هزار تن دست از کار کشیده‌اند. قرار است که فردا (پنجشنبه ۱۳ ژانویه) اعتصاب همگانی در مسکو برپا شود. در ریگا شورش برپا شده است. کارگران در لودز دست به تظاهرات زده و در ورشو مقدمات قیام فراهم می‌شود، پرولتاریا در هلنسینگفورس تظاهراتی برپا کرده است. در باکو، ادسا، کی‌یف، خارکف، کوونو، ویلنو هیجان کارگران توسعه می‌یابد و اعتصاب‌ها دامنه می‌گیرد. در سواستوپل انبارها و خزانه‌آداره کشتیرانی می‌سوزد و سپاهیان از تیراندازی به سوی ناویان اعتصابی امتناع می‌ورزند. در رول و ساراتف هم اعتصاب برپاست و در رادوم کارگران و افراد ذخیره نیروهای مسلح درگیر شده‌اند.

انقلاب در حال گسترش و اعتلاست. دولت دارد به دست و پا می‌افتد و می‌کوشد از سیاست تضییقات خونین به گذشته‌های اقتصادی بپردازد و با دادن صدقه یا وعده روز کار نه ساعت یقه خود را خلاص کند. اما درس روز خونین نمی‌تواند بی‌اثر بماند و به هدر برود. خواست کارگران قیامی پتربورگ که تشکیل فوری مجلس مؤسسان بر پایه حق انتخاب همگانی و مستقیم و برابر و مخفی است، باید به خواست همه کارگران اعتصابی مبدل گردد. واژگونی فوری دولت - شعاری است که حتی کارگران پتربورگ که به تزار ایمان داشتند به کشتار نهم ژانویه پاسخ دادند، با زبان پیشوای خود - کشیش گئورگی گابون پاسخ دادند که پس از آن روز خونین گفت: «ما دیگر تزار نداریم. شط خون، تزار را از مردم جدا می‌کند. پاینده باد «مبارزه در راه آزادی!» ما می‌گوییم: پاینده باد پرولتاریای انقلابی! اعتصاب همگانی توده‌های هرچه وسیع‌تر طبقه کارگر و تهی‌دستان شهری را برمی‌خیزاند و بسیج می‌کند. مسلح ساختن مردم به یکی از نزدیک‌ترین وظائف لحظه انقلابی مبدل می‌شود.

تنها مردم مسلح می‌توانند پشتیبان واقعی آزادی مردم باشند. هر قدر پرولتاریا زودتر مسلح شود، هر قدر در موضع جنگی خود برای حمایت از اعتصاب‌کننده انقلابی بیشتر پایداری کند، به همان قدر زودتر سپاهیان را به لرزه خواهد آورد و افراد بیشتری در میان سربازان پیدا خواهند شد و سرانجام خواهند فهمید چه می‌کنند، و به طرفداری از مردم و بر ضد ددمشان بی‌رحم و ستم‌گران و بر ضد قاتلین کارگران بی‌سلاح و زنان و کودکان آنها بر خواهند خاست. قیام کنونی در خود پتربورگ صرف‌نظر از اینکه چگونه تمام شود، در هر حال به طور مسلم ناگزیر نخستین مرحله قیام گسترده‌تر و آگاهانه‌تر و آماده‌تر خواهد بود. ممکن است که دولت بتواند موعد انتقام

و تسویه حساب را به تعویق اندازد. اما این تعویق انداختن موعد، گام بعدی در یورش انقلابی را بزرگتر خواهد کرد. از این تعویق، سوسیال دمکراسی فقط برای هم پیوسته ساختن صفوف پیکار جویان متشکل و انتشار اخبار قهرمانی کارگران پتربورگ استفاده خواهد کرد. پرولتاریا با رها کردن کارخانه‌ها و فابریک‌ها و با تهیه اسلحه برای خود، به مبارزه خواهد پیوست. شعارهای مبارزه در راه آزادی هر چه وسیع‌تر و وسیع‌تر در میان تهی‌دستان شهری و میان میلیون‌ها دهقان داده خواهد شد. کمیته‌های انقلابی در هر کارخانه، در هر بخش شهر، در هر روستای بزرگ تشکیل خواهد شد. مردم قیامی با شعار تشکیل فوری مجلس مؤسسان، به واژگون ساختن همه و هر گونه ادارات دولتی نظام استبدادی تزاری دست خواهند زد.

تسلیح فوری کارگران و همه افراد به طور کلی، آماده و متشکل ساختن نیروهای انقلابی برای از بین بردن مقامات و ادارات دولتی، - آن پایه عملی است که بر روی آن همه و هر انقلابی می‌تواند و باید برای ایراد ضربت کلی و مشترک متحد شوند. پرولتاریا بدون تضعیف روابط خود با حزب سوسیال دمکرات و بدون فراموش کردن هدف‌های بزرگ نهایی خود برای نجات همه بشریت از هر گونه استثمار، همواره باید راه مستقل خود را بییماید. اما این استقلال حزب پرولتری سوسیال دمکراتیک هرگز ما را بر آن نمی‌اندازد که اهمیت یورش مشترک انقلابی را به هنگام انقلاب واقعی فراموش نمائیم. ما سوسیال دمکرات‌ها می‌توانیم و باید با حفظ استقلال طبقاتی پرولتاریا مستقل از انقلابیون بورژوا دمکراتیک باشیم، ولی باید به هنگام قیام و ایراد ضربات مستقیم به تزاریسیم، به هنگام مقاومت در برابر سپاهیان و حمله به دژهای دشمن لعنتی و منفور همه مردم روسیه، دست به دست هم بدهیم.

حالا پرولتاریای سراسر جهان با بی صبری تمام به پرولتاریای سراسر روسیه نگاه می‌کند. واژگون ساختن تزاریسیم در روسیه که با قهرمانی طبقه کارگر کشور ما آغاز گشته است، نقطه عطف و چرخشی در تاریخ همه کشورهای و مایه تسهیل کار همه کارگران همه ملت‌ها در همه کشورهای و در همه اطراف و اکناف کره زمین خواهد بود. هر سوسیال دمکرات و هر کارگر آگاه باید به یاد داشته باشد که حالا چه وظایف خطیر و بزرگ مبارزه همگانی به عهده اوست. نباید فراموش کرد که او معرف نیازمندی‌ها و منافع همه دهقانان، همه توده‌های زحمتکش و استثمار شونده‌گان و همه مردم در برابر دشمن مشترک و همگان است. حالا سر مشق قهرمانان - پرولترهای پتربورگ جلوی انظار همگان است.

از روی متن مجموعه کامل آثار

و. ای. لنین، چاپ پنجم

جلد ۹، ص ۲۰۱ - ۲۰۴

ترجمه شده است

پاینده باد انقلاب!

زنده باد پرولتاریای قیامی!

«وپریود» شماره ۴، ۳۱ (۱۸) ژانویه

۱۹۰۵

دو تاکتیکِ سوسیال دموکراسی در انقلابِ دموکراتیک^۱

پیشگفتار

در لحظهٔ انقلاب تعقیب حوادثی که برای ارزیابی شعارهای تاکتیکی احزاب انقلابی به میزانی بس شگرف مدارک جدید به دست می‌دهد کاری است بس دشوار. این رساله قبل از حوادث ادسا نوشته شده است.^۲ ما در «پرولتاری»^۳ (شماره ۹، مقاله «انقلاب درس می‌دهد»)^۴ متذکر شدیم که این حوادث حتی آن سوسیال دموکرات‌هایی را هم که تئوری قیام-پروسه را وضع نموده و ترویج ایدهٔ مربوط به حکومت انقلابی موقت را نفی می‌کردند مجبور نمود عملاً به جانب مخالفین خود گرویده یا شروع بگرویدن نمایند. انقلابمسلماً با چنان سرعت و چنان عمقی تعلیم می‌دهد که در دوره‌های مسالمت‌آمیز تکامل سیاسی غیرقابل تصور به نظر می‌رسد. و آنچه به خصوص اهمیت دارد این است که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه به توده‌ها نیز تعلیم می‌دهد.

جای هیچ‌گونه تردید نیست که انقلاب به توده‌های کارگر روسیه سوسیال دموکراتیسم را خواهد آموخت. انقلاب، با نشان دادن طبیعت واقعی طبقات گوناگون جامعه، با نشان دادن اینکه دموکراسی ما جنبهٔ بورژوازی دارد و با نشان دادن تمایلات واقعی دهقانان که انقلابی بودن آنها روح بورژوا دموکراتیک داشته ولی آنچه را که در ضمیر خود نهفته دارند ایدهٔ «سوسیالیزاسیون» نبوده بلکه ایدهٔ مبارزهٔ طبقاتی جدیدی بین بورژوازی دهقانی و پرولتاریای ده است،— برنامه و تاکتیک سوسیال دموکراسی را در عمل تأیید خواهد کرد. انقلاب بر تمام توهمات کهنه ناردنک‌های سابق که مثلاً در طرح برنامهٔ «حزب سوسیالیست-رولوسیونرها» و در مسئلهٔ تکامل سرمایه‌داری سرمایه در روسیه و در مسئلهٔ دموکراتیسم «جامعه» ما و در مسئلهٔ اهمیت پیروزی کامل قیام دهقانان با وضوح کامل خودنمایی می‌کند، بی‌رحمانه و به طرز قطع‌ی قلم بطلان خواهد کشید. انقلاب

برای اولین بار طبقات گوناگون را تعمیم سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات با سیمای سیاسی مشخصی از انقلاب خارج می‌شوند زیرا خود را نه فقط به وسیله برنامه‌ها و شعارهای تاکتیکی ایدئولوگ‌های خود بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده‌ها نیز نشان خواهند داد.

شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسئله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال دموکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نماییم، تا مهر و نشان پرولتاریا به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بل در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و ناستواری، نیم کاری و خیانت بورژوازی دموکرات را فلج گذاریم؟

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی مبارز عملاً موجود توده‌های کارگر از این شعارها. کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمان‌ها و گروه‌های حزب ما یعنی کارتریج (پروپاگاندا). تبلیغ (آزیتاسیون) و تشکیلات، تماماً متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروری است ولی در لحظه انقلاب کم‌تر از هر موقع دیگر می‌توان آن را کافی دانست. در این لحظه طبقه کارگر را به طور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرا می‌گیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نماییم تا بعداً موجبات آشنایی با این وظایف و شیوه درک آنها را در مقیاسی حتی المقدور وسیع‌تر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس پرده بدینی متداول نسبت به رابطه ما با توده، چه بسا ایده‌های بورژوایی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقه کارگر تربیت و متشکل می‌گردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است. لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسئله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت. در اولی یا در دومی؟

فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش هم‌دست بورژوازی را بازی خواهد کرد، هم‌دستی که از لحظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است یا اینکه نقش رهبر انقلاب توده‌ای را. نمایندگان آگاه بورژوازی به خوبی این موضوع را درک می‌کنند. و به همین جهت است که «آسوباژدنیه»^۵ نظریات آکیموفی یعنی «اکونومیسم»^۶ در سوسیال دموکراسی را که در شرایط کنونی برای اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی اهمیت درجه اول

قائل است، می‌ستاید. و نیز به همین جهت است که آقای استرووه تمایلات اصولی آکیموفی را در خط مشی ایسکرای نو تهنیت می‌گوید (در شماره ۷۲ «آسوباژدنیه»). به همین جهت است که او با خشم و غضب تمام به محدودیت منفور انقلابی تصمیمات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه می‌تازد.

شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال دموکراسی، اکنون برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناک‌تر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود. مثلاً «ایسکرا»^۷ در شماره ۱۰۴ عملاً جانب مخالفین خود در سوسیال دموکراسی را می‌گیرد ولی در عین حال درباره اهمیت شعارها و تصمیمات تاکتیکی که در پیشاپیش زندگی حرکت می‌کنند و نشان دهنده راهی هستند که جنبش با یک سلسله عدم موفقیت‌ها و اشتباهات و غیره می‌پیماید، با بی‌اعتنایی سخن می‌گوید. و حال آنکه تدوین تصمیمات تاکتیکی صحیح برای حزبی که می‌خواهد پرولتاریا را طبق روح و اصول دقیق مارکسیسم رهبری نماید نه اینکه فقط به دنبال حوادث گام بردارد حائز نهایت اهمیت است. قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و کنفرانس قسمت منشعب شده حزب^۸ دقیق‌ترین، سنجیده‌ترین و کامل‌ترین بیان نظریات تاکتیکی را به دست ما می‌دهد که به طور تصادفی به توسط چند نویسنده اظهار نشده، بلکه به تصویب نمایندگان مسئول پرولتاریای سوسیال دموکرات رسیده است. حزب ما در پیشاپیش تمام احزاب دیگر گام برمی‌دارد، زیرا دارای برنامه دقیق است که همه آن را تصویب کرده‌اند. حزب ما برخلاف اپورتونیسیم بورژوا دموکرات‌های «آسوباژدنیه» و عبارت‌پردازی انقلابی مآبانه سوسیالیست-رولوسیونرها که فقط در موقع انقلاب به صرافت «طرح» برنامه افتاده‌اند و برای اولین بار این مسئله را مطرح می‌نمایند که آیا انقلابی که در مقابل چشم آنها به وقوع می‌پیوندد بورژوازی است یا نه، باید در امر مراعات شدید قطعنامه‌های تاکتیکی خود نیز برای احزاب دیگر نمونه باشد.

به همین جهت است که ما مطالعه دقیق قطعنامه‌های تاکتیکی کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و کنفرانس و تعیین انحرافات را که در آنها از اصول مارکسیسم شده است و درک وظایف مشخص پرولتاریای سوسیال دموکرات را در انقلاب دموکراتیک، از اهم وظایف سوسیال دموکراسی انقلابی می‌شماریم. رساله حاضر به همین منظور هم اختصاص داده شده است. واریسی تاکتیک ما از نقطه نظر اصول مارکسیسم و درس‌های انقلاب برای آن کسانی هم که می‌خواهند موجبات وحدت تاکتیک را به مثابه پایه وحدت کامل آینده تمام حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه عملاً فراهم نمایند و نمی‌خواهند تنها به دادن پند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است.

۱. یک مسئله سیاسی مبرم

مسئله دعوت مجلس مؤسسان همگانی در لحظه انقلابی که ما در آن به سر می‌بریم در دستور، روز قرار دارد. درباره چگونگی حل این مسئله عقاید مختلفی وجود دارد. سه خط مشی سیاسی پدید می‌آید. حکومت تزاری ضرورت دعوت نمایندگان مردم را مجاز می‌شمارد ولی به هیچ وجه مایل نیست اجازه دهد که مجلس آنها همگانی و مؤسسان باشد. چنانچه اخبار روزنامه‌ها را درباره کارهای کمیسیون بولیگین^۹ قبول کنیم مثل این است که حکومت تزار با یک مجلس مشاوره‌ای که در شرایط عدم آزادی تبلیغات و با یک مقررات انتخاباتی مشروط صنفی محدود انتخاب شود موافقت دارد. پرولتاریای انقلابی، چون سوسیال دموکراسی وی را رهبری می‌نماید، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه به دست مجلس مؤسسان است و برای حصول این مقصود نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن در راه سرنگون ساختن فوری حکومت تزاری و تعویض آن با حکومت انقلابی موقت نیز مجاهدت می‌نماید. بالاخره بورژوازی لیبرال، که تمایلات خود را با زبان پیشوایان به اصطلاح «حزب دموکرات مشروطه طلب»^{۱۰} بیان می‌نماید، خواستار سرنگون ساختن حکومت تزاری نیست و شعار حکومت موقت را به میان نمی‌کشد و برای تضمین واقعی این موضوع که انتخابات کاملاً آزاد و صحیح باشد و مجلس نمایندگان بتواند واقعاً همگانی و واقعاً مؤسسان باشد اصرار نمی‌ورزد. بورژوازی لیبرال، که تنها تکیه‌گاه اجتماعی جدی خط مشی هواداران «آسوابازدنیه» است در ماهیت امر می‌کوشد یک بندوبست حتی المقدور مسالمت‌آمیزتری بین تزار و توده انقلابی به وجود آید و آن هم بندوبستی که در نتیجه آن قدرت هر چه بیشتر به دست وی یعنی بورژوازی و هر چه کم‌تر به

دست توده انقلابی یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد.

چنین است وضعیت سیاسی در لحظه حاضر. چنین‌اند آن سه خط مشی عمده سیاسی که با سه نیروی اجتماعی روسیه معاصر مطابقت دارند. درباره اینکه چگونه هواداران «آسوباژدنیه» سیاست نیمه‌کاری، یا به عبارت صریح‌تر و ساده‌تر، سیاست خائنانه و عهدشکنانه خود را نسبت به انقلاب در زیر عبارات دموکرات‌مآبانه می‌پوشانند. ما تا کنون چند بار در «پرولتاری» (شماره‌های ۴، ۵) صحبت کرده‌ایم. حال بینیم سوسیال دموکرات‌ها وظایف لحظه حاضر را چگونه در نظر می‌گیرند. بهترین مدارک در این مورد دو قطعنامه‌ای است که همین چندی پیش مورد تصویب کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و «کنفرانس» قسمت منشعب شده حزب قرار گرفته است. این مسئله که کدام‌یک از این قطعنامه‌ها موقعیت سیاسی را صحیح‌تر به حساب می‌آورد و تاکتیک پرولتاریای انقلابی را صحیح‌تر معین می‌نماید حائز نهایت اهمیت است و هر سوسیال دموکراتی که بخواهد وظایف ترویجی (پروپاگاندا) و تبلیغی (آزیتاسیون) و تشکیلاتی خود را آگاهانه انجام دهد باید ملاحظاتی را که با ماهیت این قضیه ارتباطی ندارد به کلی کنار گذارده این مسئله را با دقت کامل موشکافی نماید.

منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آن، یا به عبارت دیگر خصلت و خط مشی و شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است. کنگره حزب قطعنامه‌های تاکتیکی را بدین منظور صادر می‌نماید که روش سیاسی حزب به مثابه یک واحد کل را نسبت به وظایف جدید و یا نسبت به وضعیت سیاسی جدید به طور دقیق معین نماید. انقلابی که در روسیه آغاز شده است، یعنی جدایی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری، یک چنین وضعیت جدیدی را به وجود آورده است. مسئله جدید عبارت است از چگونگی شیوه‌های عملی دعوت مجلسی که واقعا همگانی و واقعا مؤسسان باشد (سوسیال دموکراسی از لحاظ تئوری مسئله تشکیل این مجلس را مدت‌ها پیش و قبل از کلیه احزاب دیگر رسماً در برنامه حزبی خود حل نموده است). حال که مردم از دولت جدا شده‌اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است. حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود بنماید. مسئله جدیدی در خصوص حکومت انقلابی موقت پیش می‌آید. برای اینکه جواب کاملی به این مسئله داده شود حزب پرولتاریای آگاه باید نکات زیرین را روشن نماید، اولاً اهمیت حکومت انقلابی موقت را در انقلاب جاری و به طور کلی در تمام مبارزه پرولتاریا: ثانیاً روش خود را نسبت به حکومت انقلابی موقت؛ ثالثاً شرایط دقیق شرکت سوسیال دموکراسی را در این حکومت؛ رابعاً شرایط فشار بر این حکومت را از پایین یعنی در صورتی که سوسیال دموکراسی در آن شرکت نداشته باشد. فقط در صورت روشن شدن کلیه این مسائل، روش سیاسی حزب در این مورد اصولی، واضح و پابرجا خواهد بود.

حال ببینیم قطعنامه کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه این مسائل را چگونه حل می نماید. اینک متن کامل آن:

«قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت.»

با توجه به اینکه:

۱. خواه منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدف های نهایی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی المقدور کامل تر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دموکراتیک را ایجاب می نماید؛

۲. استقرار جمهوری دموکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندانه مردم، که ارگان آن حکومت انقلابی موقت خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین کند و مجلس مؤسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد براساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی دعوت نماید؛

۳. این انقلاب دموکراتیک در روسیه، با وجود رژیم اجتماعی-اقتصادی فعلی آن، سلطه بورژوازی را که ناگزیر در لحظه معین، بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، کوشش خواهد کرد حتی المقدور قسمت بیشتری از پیروزی های دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریای روسیه خارج سازد، ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت می نماید؛

کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه مقرر می دارد:

الف. ضروری است تصور روشنی درباره محتمل ترین سپر انقلاب و نیز درباره اینکه در لحظه معینی از آن پیدایش حکومت انقلابی موقت که پرولتاریا اجرای همه خواست های فوری سیاسی اقتصادی برنامه (برنامه حداقل) ما را از آن طلب خواهد نمود ناگزیر خواهد بود در بین طبقه کارگر اشاعه یابد.

ب. با در نظر گرفتن تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیرممکن است شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت انقلابی موقت به منظور مبارزه بی رحمانه با کلیه تلاش های ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر مجاز می باشد؛

ج. شرط لازم چنین شرکتی نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود و حفظ مداوم استقلال سوسیال دموکراسی است که انقلاب سوسیالیستی کامل را هدف مساعی خویش قرار داده و به همین جهت هم دشمن آشتی ناپذیر تمام احزاب بورژوازی است؛

د) اعم از اینکه شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، باید

به منظور حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزی‌های انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دموکراسی را در بین وسیع‌ترین فشرهای پرولتاریا ترویج نمود.»

۲. از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه درباره حکومت انقلابی موقت چه نتیجه‌ای عاید ما می‌گردد؟

قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه همان‌طور که از عنوان آن معلوم است تماماً و منحصرأ به مسئله حکومت انقلابی موقت اختصاص داده شده است. این به معنی آن است که شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت جزئی از این مسئله را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری؛ بنابراین در اینجا به هیچ‌وجه از مسئله فرضاً «به کف آوردن قدرت» به طور کلی و غیره صحبتی نمی‌شود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسئله اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابداً چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمی‌دهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسئله‌ای است که تمام مردم آن را در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره‌های حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجای بی‌جا به میان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که تحکم شرایط زمان و بنابر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی می‌باشند.

اهمیت حکومت انقلابی موقت در انقلاب فعلی و در مبارزه عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامه کنگره در همان آغاز با اشاره به لزوم «آزادی سیاسی حتی المقدور کامل‌تر» این موضوع را خواه از نقطه نظر منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه از نقطه نظر «هدف‌های نهایی سوسیالیسم» روشن می‌نماید. و اما آزادی کامل سیاسی همان‌طور که در برنامه حزبی ما اشعار شده است، لازمه‌اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دموکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری دموکراتیک در قطعنامه کنگره به حکم منطق و از لحاظ اصولی، ضروری است. زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دموکراسی است تمام هم‌تشی همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است. به علاوه این عمل حالا به خصوص صلاح و به موقع است زیرا سلطنت‌طلبان یعنی حزب به اصطلاح «دموکرات» مشروطه طلب و یا حزب «آسواپاژدنیه» نیز اکنون زیر لوای «دموکراتیسم» عمل می‌نمایند. برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم و آن هم مجلسی که حتماً منتخب تمام مردم (براساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی) و مؤسسان باشد

ضروری است. این موضوع را قطعنامه کنگره در قسمت بعدی تصدیق کرده است. ولی قطعنامه به این موضوع اکتفا نمی‌کند. برای استقرار نظم جدیدی که «واقعاً مظهر اراده مردم باشد» تنها دادن نام مؤسسان به مجلس نمایندگان کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانایی «تأسیس کردن» را نیز داشته باشد. قطعنامه کنگره با علم به این موضوع به شعار ظاهری «مجلس مؤسسان» اکتفا ننموده بلکه آن‌چنان شرایط مادی را بدان اضافه می‌نماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را به طور واقعی انجام دهد. تعیین یک چنین شرایطی که در آن مجلس لفظاً مؤسسان می‌تواند به مجلس عملاً مؤسسان بدل شود اکیدا لازم است. زیرا بورژوازی لیبرال که نماینده آن حزب سلطنت طلب مشروطه خواه است، به طوری که ما به کرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس مؤسسان همگانی را آشکارا تحریف می‌نماید و آن را تبدیل به عبارتی پوچ می‌کند.

قطعنامه کنگره حاکی است که فقط حکومت انقلابی موقت، و آن هم حکومتی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی را که واقعاً مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آن را نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که حکومت تزار ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد. می‌تواند در انتخابات بی طرف بماند و می‌تواند نسبت به مظهر واقعی اراده مردم غم‌خواری داشته باشد چنین ادعایی آن قدر بی‌معنی است که هیچ‌کس علناً از آن دفاع نخواهد کرد ولی آسوازی‌دنی‌های ما در زیر لوای لیبرالی این مطلب را به طور نهایی جا می‌زنند. مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید، آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید، نیرو و قدرت را باید کسی کلاً تفویض این مجلس نماید: فقط حکومت انقلابی که ارگان قیام است می‌تواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. حکومت تزار ناگزیر برضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بندویست کرده باشد و اتکا کاملش به قیام مردم نباشد نمی‌تواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آن را به موقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صادقانه‌ترین تمایلات را داشته باشد. بنابر این قطعنامه کنگره یگانه شعار دموکراتیک صحیح و کاملاً بی‌گیر را به دست می‌دهد.

ولی چنانچه جنبه طبقاتی تحول دموکراتیک از نظر دور گردد در این صورت ارزیابی اهمیت حکومت انقلابی موقت هم ناقص و نادرست خواهد بود. از این رو در قطعنامه اضافه می‌شود که انقلاب—سلطه بورژوازی را تقویت می‌نماید. این موضوع در رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی یعنی سرمایه‌داری ناگزیر است. و نتیجه قوت یافتن سلطه بورژوازی بر پرولتاریایی که تا اندازه‌ای آزادی سیاسی دارد، به نوبه خود باید ناگزیر عبارت باشد از مبارزه شدید بین آنان در راه به دست آوردن قدرت و نیز عبارت باشد از تلاش‌های شدید بورژوازی برای اینکه «پیروزی‌های دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریا خارج سازد». لذا پرولتاریا، که پیشاپیش همه و در رأس همه برای

دموکراسی مبارزه می‌کند، حتی لحظه‌ای هم نباید تضادهای جدیدی را که در درون دموکراسی بورژوازی نهفته است و نیز مبارزه جدید را فراموش نماید.

بنابراین اهمیت حکومت انقلابی موقت چه از لحاظ روش آن نسبت به مبارزه در راه آزادی و جمهوری، چه از لحاظ روش آن نسبت به مجلس مؤسسان و چه از لحاظ روش آن نسبت به تحول دموکراتیک، که زمینه را برای مبارزه جدید طبقاتی حاضر می‌نماید. در قسمتی از قطعنامه که هم‌اکنون آن را از نظر گذرانیدیم کاملاً ارزیابی شده است.

سپس سؤال می‌شود آیا خط مشی پرولتاریا نسبت به حکومت انقلابی موقت به طور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این مطلب قطعنامه کنگره قبل از همه به حزب توصیه صریح می‌کند که اندیشه ضرورت ایجاد حکومت انقلابی موقت را در میان طبقه کارگر اشاعه دهد. طبقه کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی «دموکرات» درباره مسئله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار می‌نماید. ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دموکراسی پرولتاریا معین نمائیم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجرا است و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی به جلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

بدین طریق این قطعنامه خصلت و هدف حکومت انقلابی موقت را روشن می‌سازد. از لحاظ چگونگی منشا و خصلت اساسی خود این حکومت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاحی برای دعوت مجلس مؤسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دموکراسی پرولتاریایی را که یگانه تأمین کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند - عملی کند.

ممکن است معترضانه بگویند حکومت موقت، به علت موقتی بودنش، حق ندارد برنامه مثبتی را که هنوز مورد تصویب تمام مردم قرار نگرفته است اجرا نماید. یک چنین اعتراضی جز سفسطه‌جویی مرتجعین و «عمال استبداد» چیز دیگری نیست. خودداری از اجرای هرگونه برنامه مثبتی در حکم تحمل وجود نظامات فئودالی حکومت مطلقه فاسده است. چنین نظاماتی را فقط حکومت خائنین به انقلاب می‌تواند تحمل نماید نه حکومتی که ارکان قیام مردم باشد. مسخره بود اگر کسی پیشنهاد می‌کرد، مادام که آزادی اجتماعات از طرف مجلس مؤسسان شناخته نشده است از عملی کردن آن امتناع شود. - به این بهانه که ممکن است مجلس مؤسسان اساساً آزادی اجتماعات را به رسمیت نشناسد! همین طور هم مسخره است اگر کسی برضد اینکه حکومت انقلابی موقت، باید بی‌درنگ برنامه حداقل را به موقع اجرا گذارد اعتراض کند.

بالاخره متذکر می‌شویم که وقتی قطعنامه، حکومت انقلابی موقت را موظف به عملی ساختن برنامه حداقل می‌نماید، بدین طریق افکار بی‌معنی نیمه‌آنارشیمی را دربارهٔ اجرای بی‌درنگ برنامه حداکثر و به دست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی به دور می‌اندازد. سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیف) و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده‌های وسیع پرولتاریا (شرط سوپژکتیف که ارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیف دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیرممکن می‌سازد. فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبهٔ بورژوازی تحول دموکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند؛ فقط خوش‌بینان کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اصلاح تودهٔ کارگر از هدف‌های سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای آن هنوز تا چه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط به دست خود کارگران می‌تواند انجام گیرد؛ بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی، کوچک‌ترین سخنی دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی نمی‌تواند در میان باشد. و در پاسخ اعتراضات آنارشیمی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را به تعویق می‌اندازیم خواهیم گفت: ما آن را به تعویق نمی‌اندازیم بلکه با یگانه و سیله ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دموکراتیک، نخستین گام را به سوی آن برمی‌داریم. کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دموکراتیسم سیاسی به سوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی‌معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامهٔ حداکثر را اجرا نماییم ما در پاسخ، متذکر خواهیم شد توده‌های مردم، که دارای تمایلات دموکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامهٔ خود را در بین میلیون‌ها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سر و صدا ولی توخالی آنارشیمی اکتفا نوزید. آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هر چه کامل‌تر اصلاحات دموکراتیک.

و اما بعد، حال که اهمیت حکومت انقلابی موقت و روش پرولتاریا نسبت به آن معلوم گردید پرسش ذیل پیش می‌آید: آیا شرکت ما در آن (اعمال نفوذ از بالا) مجاز است و در این صورت شرایط آن چیست؟ اعمال نفوذ ما از پایین چه شکلی باید داشته باشد؟ قطعنامه به هردو این پرسش‌ها دقیقاً پاسخ می‌دهد. قطعنامه به طور قطعی می‌گوید شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت (در دورهٔ تحول دموکراتیک و مبارزه در راه جمهوری) از لحاظ اصولی مجاز است. با این اظهار، ما خود را هم از آنارشیمیست‌ها که این مسئله را از لحاظ اصولی نفی می‌کنند و هم از دنباله‌روهای سوسیال دموکراسی (از قبیل مارتینف و نوایسکراسی‌ها) که ما را از

دور نمای وضعیت، که در آن ممکن است این شرکت برای ما ضروری بشود، می‌ترسانند به طور قطع مجزا می‌نماییم. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با این اظهار خود بر روی این فکر نو «ایسکرا» که گویا شرکت سوسیال دموکرات‌ها در حکومت انقلابی موقت نوعی از میلراتیسم است^{۱۱} و گویا این عمل از لحاظ اصولی مجاز نیست زیرا در حکم تجلیل و تقدیس رژیم بورژوازی است و قس علیهذا خط بطلان کشید.

ولی به خودی خود معلوم است که مسئله مجاز بودن در اصول هنوز مسئله صلاح بودن در عمل را حل نمی‌کند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه «از بالا» که از طرف کنگره حزب قبول شده است صلاح است؟ به خودی خود واضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان در باره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد و طبیعی است که قطعنامه نیز از تعریف پیشکی این شرایط خودداری می‌نماید. هیچ شخص عاقلی به پیشگویی مسئله‌ای که در لحظه حاضر مورد توجه ما است اقدام نخواهد کرد. و اما چگونگی و هدف شرکت ما را می‌توان و باید تعریف کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام می‌دهد و به دو هدف این شرکت اشاره می‌کند:

- مبارزه بی‌رحمانه با تلاشهای ضد انقلابی

- دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر

در این هنگام که بورژواهای لیبرال با حرارت تمام درباره روحیه ارتجاع آغاز سخن می‌کنند (رجوع شود به «نامه سرگشاده کاملاً آموزنده آقای استرووه مندرجه در شماره ۷۱ «آسواپوژدنیه» و در ضمن آن می‌کوشند مردم انقلابی را بترسانند و مجبور نمایند در مقابل حکومت مطلقه گذشت نمایند، در این هنگام به خصوص بجاست که حزب پرولتاریا و وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید. مسائل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل می‌کند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مجدانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد مراقبت ورزیم. دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس تقریباً لاینقطع در اروپا حکم فرماست بیش از حد ما را با اندیشه فقط اعمال نفوذ «از پایین» مأنوس نموده است و بیش از حد ما را به مشاهده مبارزه صرفاً تدافعی خود داده است، اکنون بدون شک ما وارد عصر جدیدی شده‌ایم؛ دوران تلاطمات سیاسی و انقلاب‌ها آغاز شده است. در این دورانی که روسیه می‌گذراند اکتفا به نمونه‌های قالبی کار گذشته جایز نیست. باید اندیشه اعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود، باید برای جدی‌ترین عملیات تعرضی حاضر شد و باید شرایط و اشکال این عملیات را بررسی نمود. از میان این شرایط قطعنامه کنگره دو شرط را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد: یکی مربوط است به جنبه صوری شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت (نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود) و دیگری مربوط است به ماهیت این شرکت (حتی لحظه‌ای هم نباید هدف انقلاب سوسیالیستی کامل را از نظر دور داشت).

بدین طریق پس از آنکه قطعنامه سیاست حزب را در شرایط اعمال نفوذ «از بالا» یعنی شیوه جدید مبارزه که تقریباً تاکنون بی سابقه بوده است— از تمام جهات روشن می نماید، آن موردی را هم که در آن اعمال نفوذ از بالا برای ما میسر نخواهد بود پیش بینی می کند. اعمال نفوذ بر حکومت انقلابی موقت از پایین در هر صورت و وظیفه ما است. برای یک چنین فشاری از پایین، پرولتاریا باید مسلح باشد،— زیرا در لحظه انقلاب، کار با سرعت مخصوصی به جنگ آشکار داخلی کشیده می شود و نیز پرولتاریا باید به توسط سوسیال دموکراسی رهبری شود. هدف اعمال فشار مسلحانه وی «حفظ و تحکیم و بسط و توسعه پیروزی های انقلاب» یعنی آن پیروزی هایی است که از نقطه نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجرای تمام برنامه حداقل ما باشد.

در اینجا بررسی مختصر قطعنامه کنگره سوم درباره حکومت انقلابی موقت را به پایان می رسانیم. به طوری که خواننده مشاهده می نماید، این قطعنامه هم اهمیت مسئله جدید و هم روش حزب پرولتاریا را نسبت به آن و هم سیاست حزب را خواه در داخل حکومت انقلابی موقت و خواه در خارج آن روشن می نماید.

حال نظری به قطعنامه مربوطه «کنفرانس» بیاندازیم.

۳. معنای «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم» چیست؟

قطعنامه «کنفرانس» به مسئله «به کف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت»^{۱۲} اختصاص داده شده است. حتی در خود طرح مسئله به این صورت، چنانچه ما اشاره کرده ایم، آشفته فکری وجود دارد. از یک سو مسئله به طور محدود مطرح می شود، زیرا فقط درباره شرکت ما در حکومت موقت صحبت می شود نه درباره وظایف حزب نسبت به حکومت انقلابی موقت به طور کلی. از سوی دیگر دو مسئله کاملاً ناهمگون با یکدیگر مخلوط می شوند: شرکت ما در یکی از مراحل انقلاب از یک طرف و انقلاب سوسیالیستی از طرف دیگر. در حقیقت امر «به کف آوردن قدرت» از طرف سوسیال دموکراسی، همان انقلاب سوسیالیستی است و هرگاه این کلمات به معنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمی تواند داشته باشد. ولی هرگاه منظور از این کلمات به کف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دموکراتیک باشد. در این صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از «به کف آوردن قدرت» به طور کلی نیز صحبت شود؟ ظاهراً «کنفرانس چی های» ما خودشان هم به خوبی نمی دانستند در اطراف چه موضوع بخصوصی باید صحبت کنند. در اطراف انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی. کسی که در جریان نگارش های مربوط به این مسئله بوده می داند که

مبنای این آشفته فکری را رفیق مارتینف در رساله «دو دیکتاتوری» مشهور خود بنا نهاده است: نوایسکرایی‌ها از شیوه طرح این مسئله (هنوز قبل از نهم ژانویه)^{۱۳} در این اثری که نمونه کامل دنباله‌روی است، با بی‌میلی یاد می‌کنند ولی درباره نفوذ مسلکی این مسئله در کنفرانس جای هیچ‌گونه تردیدی نیست.

باری، عنوان قطعنامه را کنار بگذاریم. متن آن، اشتباهاتی را به ما نشان می‌دهد که به مراتب عمیق‌تر و جدی‌تر است. اینک قسمت اول آن:

«پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم ممکن است یا با استقرار حکومت موقت که از قیام پیروزمندان مردم برون می‌آید مسجل گردد و یا با اقدام انقلابی این یا آن مؤسسه انتخابی که در زیر فشار مستقیم انقلابی مردم تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی می‌گیرد».

پس به ما می‌گویند پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم ممکن است هم قیام پیروزمندان باشد و هم... تصمیم مؤسسه انتخابی به تشکیل مجلس مؤسسان همگانی! یعنی چه؟ چطور؟ پیروزی قطعی می‌تواند با «تصمیم» به تشکیل مجلس مؤسسان مسجل گردد؟؟ آن وقت یک چنین «پیروزی» با استقرار حکومت موقت که «از قیام پیروزمندان مردم برون می‌آید» در یک ردیف قرار داده می‌شود!! کنفرانس متوجه نشده است که قیام پیروزمندان مردم و استقرار حکومت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است. و حال آنکه «تصمیم» به تشکیل مجلس مؤسسان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است.

کنفرانس منشویک‌های نوایسکرایی دچار همان اشتباهی گردیده است که لیبرال‌ها و هواداران «آسواپاژدنیه» همواره بدان دچار می‌گردند. هواداران «آسواپاژدنیه» درباره مجلس «مؤسسان» عبارت‌پردازی می‌نمایند و از شدت شرم در مقابل این حقیقت که نیرو و قدرت حاکمه در دست تزار باقی می‌ماند چشم فرو می‌بندند و فراموش می‌کنند که برای «استقرار» باید نیروی مستقر کردن داشت. کنفرانس هم چنین فراموش کرده است که از «تصمیم» نمایندگان اعم از اینکه این نمایندگان هر که باشند تا عملی کردن این تصمیم خیلی فاصله است. کنفرانس هم چنین فراموش کرده است مادامی که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود همان یاهوسرای پوچ و بی‌مقداری خواهد بود که «تصمیم» پارلمان فرانکفورت، که در تاریخ انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان مشهور است. به آن‌چنان یاهوسرای بدل گردید. مارکس نماینده پرولتاریای انقلابی، در «روزنامه جدید رن» خود به همین جهت لیبرال‌های «آسواپاژدنیه» مآب فرانکفورت را با تازیانه طعنه‌های بی‌رحمانه خود می‌کوبید که کلمات زیبا به کار می‌بردند، انواع «تصمیمات» دموکراتیک اتخاذ می‌نمودند، انواع آزادی‌ها «وضع می‌نمودند»، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و بر ضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند. ولی در همان‌هنگام که این آسواپاژدنیه‌مآب‌های فرانکفورت به پرحرفی مشغول

بودند، شاه از فرصت استفاده کرد و نیروی نظامی خود را تقویت نمود و بالتیجه ضد انقلاب، با اتکا به یک نیروی واقعی، دموکرات‌ها را با تمام «تصمیمات» زیبای آنها به کلی درهم شکست.

کنفرانس چیزی را با پیروزی قطعی برابر دانسته است که اتفاقاً فاقد شرایط قطعی پیروزی است. چه شد که سوسیال دموکرات‌هایی که برنامه حزب ما را درباره جمهوری قبول دارند به چنین اشتباهی دچار گردیدند؟ برای فهم این پدیده عجیب لازم است به قطعنامه کنگره سوم درباره قسمت منشعب شده حزب مراجعه نمود. ^{۱۴} در این قطعنامه به بقایای جریانات گوناگونی در داخل حزب ما اشاره می‌شود که «با اکونومیسم خویشاوندی دارند». «کنفرانس چی‌های» ما (که البته بیهوده تحت رهبری مسلکی مارتینف قرار نگرفته‌اند) درباره انقلاب، کاملاً با همان روحی استدلال می‌نمایند که اکونومیست‌ها درباره مبارزه سیاسی یا روز کار ۸ ساعته استدلال می‌کردند. اکونومیست‌ها تا از این موضوع صحبت می‌شد فوراً «تئوری مراحل» را به میان می‌کشیدند. ۱- مبارزه در راه احراز حقوق حقه؛ ۲- تبلیغات سیاسی؛ ۳- مبارزه سیاسی، - ۱- روز کار ده ساعته، ۲- روز کار ۹ ساعته، ۳- روز کار ۸ ساعته. نتایجی که از این «تاکتیک - پروسه» عاید می‌شد به حد کافی بر همه معلوم است. اکنون به ما پیشنهاد می‌نمایند انقلاب را هم از پیش به طرزی پاک و پاکیزه به سه مرحله تقسیم کنیم: ۱- تزار مجلس نمایندگی را دعوت می‌نماید، ۲- این مجلس نمایندگی زیر فشار «مردم» «تصمیم» به تشکیل مجلس مؤسسان می‌گیرد، ۳- ... در خصوص مرحله سوم منشویک‌ها هنوز هم کلام نشده‌اند، آنها فراموش کرده‌اند که فشار انقلابی مردم با فشار ضد انقلابی تزاریسیم مواجه می‌شود و بدین سبب یا «تصمیم» اجرا نشده باقی می‌ماند و یا اینکه بازهم مسئله را پیروزی یا شکست قیام مردم حل می‌کند. قطعنامه کنفرانس عیناً به این استدلال اکونومیست‌ها شبیه است که: پیروزی قطعی کارگران ممکن است یا به وسیله اجرای انقلابی روز کار ۸ ساعته مسجل گردد و یا به وسیله اعطای روز کار ۱۰ ساعته و اتخاذ «تصمیم» برای برقراری روز کار ۹ ساعته... هر دو عیناً یکی است.

ممکن است به ما اعتراض نمایند که منظور نویسندگان قطعنامه این نبود که پیروزی قیام را با «تصمیم» مجلس مؤسسان که به توسط تزار دعوت می‌شود برابر کنند و فقط می‌خواستند تاکتیک حزب را برای هریک از دو مورد پیش‌بینی نمایند. ما در پاسخ این اعتراض خواهیم گفت: ۱- متن قطعنامه به طور صریح و بدون هیچ ابهامی تصمیم مجلس نمایندگان را «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم» می‌نامد. شاید این قضیه نتیجه غفلت در نگارش باشد، شاید بتوان آن را از روی صورت جلسه‌ها اصلاح کرد ولی مادامی که اصلاح نشده است، این نگارش فقط ممکن است یک مفهوم داشته باشد و آن هم کاملاً مفهوم «آسواپاژدنیه‌مآبانه است. ۲- سیر فکری «آسواپاژدنیه» مآبانه که نویسندگان قطعنامه بدان دچار شده‌اند در سایر آثار مطبوعاتی و ایسکرایبی‌ها با برجستگی به مراتب بیشتری متظاهر می‌گردد. مثلاً روزنامه سوسیال دموکرات ارگان کمیته تفلیس (به زبان گرجی که

«ایسکرا» هم در شماره ۱۰۰ از آن تمجید کرده است)، در مقاله «زمسکی سابور و تاکتیک ما» کار را به جایی می‌کشاند که می‌گوید «تاکتیکی» که زمسکی سابور را برای مرکز عملیات ما انتخاب می‌کند» (و ناگفته نماند که ما هنوز درباره دعوت آن هیچ‌گونه اطلاع دقیقی نداریم!) از «تاکتیک» قیام مسلحانه و استقرار حکومت انقلابی موقت «برای ما باصرفه‌تر است». ما ذیلاً بار دیگر به موضوع این مقاله برمی‌گردیم. ۳- نمی‌توان با این موضوع مخالف بود که مقدمتاً در اطراف تاکتیک حزب چه در مورد پیروزی انقلاب و چه در مورد شکست آن، خواه در مورد موفقیت قیام و خواه در مورد اینکه ممکن است نائره قیام کاملاً برافروخته نشده و به یک نیروی جدی مبدل نگردد، بحث و مذاکره شود. شاید دولت تزاری موفق شود مجلس نمایندگان را به منظور بندوبست با بورژوازی لیبرال دعوت کند، قطعنامه کنگره سوم، با پیش‌بینی این مسئله، آشکارا از «سیاست ریاکارانه»، از «دموکراتیسم کاذب» و از «شکل‌های کاریکاتوری ارگان‌نماینده‌گی مردم از قبیل به اصطلاح زمسکی سابور» صحبت می‌کند.^{۱۵} ولی تمام مطلب اینجا است که این موضوع در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت گفته نمی‌شود، زیرا این مسئله ربطی به حکومت انقلابی موقت ندارد. چنین موردی مسئله قیام و تأسیس حکومت انقلابی موقت را معوق می‌گذارد، شکل آن را تغییر می‌دهد و قس علیهذا.

ولی اکنون سخن بر سر این نیست که ممکن است موارد و شقوق گوناگونی پیش آید و ممکن است هم پیروزی و هم شکست، هم راه مستقیم و هم راه‌های پریچ و خم در پیش باشد. اکنون سخن بر سر این است که یک سوسیال دموکرات مجاز نیست ذهن کارگران را در خصوص راه واقعاً انقلابی مشوب سازد و مجاز نیست به شیوه «آسوباژدنیه» چیزی را پیروزی قطعی انقلاب بنامد که فاقد شرط اساسی پیروزی است. ممکن است روز کار ۸ ساعته را هم ما بلافاصله به دست نیاوریم و برای تحصیل آن مجبور به پیمودن راه پر پیچ و خمی گردیم، ولی اگر کسی پیروزی کارگران را آن حالت ناتوانی و ضعف پرولتاریا بنامد که در آن پرولتاریا قادر نباشد از دفع الوقت‌ها، تعویق‌ها، چانه‌زدن‌ها، خیانت و ارتجاع ممانعت نماید، آن وقت شما درباره چنین کسی چه خواهید گفت؟ ممکن است انقلاب روسیه همان‌طور که وقتی روزنامه «وپریود»^{۱۶} گفته بود با یک «مشروطه سقط شده» خاتمه یابد، ولی آیا این امر می‌تواند سوسیال دموکراتی را که در آستان مبارزه قطعی بخواد این سقط جنین را «پیروزی قطعی بر تزاریسم» بنامد تبرئه نماید؟ شاید هم، به فرض در نظر گرفتن بدترین شرایط ما نه فقط جمهوری به دست نیاوریم بلکه مشروطه هم یک مشروطه مجازی «شیف‌مآبانه»^{۱۷} از آب درآید، ولی آیا پرده‌پوشی شعار ما درباره جمهوری از طرف یک سوسیال دموکرات قابل بخشایش خواهد بود؟

البته نوایسکرای‌ها هنوز به مرحله پرده‌پوشی این شعار نرسیده‌اند. ولی این موضوع که تا چه درجه‌ای روح انقلابی از آنها دور شده است و تا چه درجه‌ای وظایف پیکارجویانه کنونی

تحت الشعاع درازگویی خشک و بی‌روح قرار گرفته است با وضوح خاصی از اینجا پیداست که آنها در قطعنامه خود درست فراموش کرده‌اند از جمهوری سخن به میان آورند! گرچه این موضوع باور نکردنی به نظر می‌آید ولی حقیقت است. تمام شعارهای سوسیال دموکراسی در قطعنامه‌های مختلف کنفرانس، تأیید شده، تکرار گردیده. توضیح داده شده و جزئیات آن مورد تشریح قرار گرفته است و حتی این موضوع نیز فراموش نشده است که کارگران در مؤسسات خود ریش سفید و نماینده انتخاب کنند، ولی فقط در قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت برای یادآوری از جمهوری موردی پیدا نشده است. صحبت از «پیروزی» قیام مردم و از تشکیل حکومت انقلابی موقت و در عین حال اشاره نکردن به این موضوع که آیا این «اقدامات» و عملیات چه رابطه‌ای با به دست آوردن جمهوری خواهد داشت معنایش نوشتن قطعنامه‌ای است که هدفش رهبری مبارزه پرولتاریا نبوده بلکه لنگ لنگان از دنبال نهضت پرولتاریا روان شدن است.

نتیجه: قسمت اول قطعنامه: ۱- اهمیت حکومت انقلابی موقت را از نقطه نظر مبارزه در راه نیل به جمهوری و تأمین مجلسی که واقعاً همگانی و واقعاً مؤسسان باشد. ابتدا روشن نساخته است؛ ۲- درست آن وضعی را که در آن هنوز حتی شرط اساسی برای پیروزی واقعی موجود نیست با پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم برابر نموده و بدین وسیله ذهن دموکراتیک پرولتاریا را آشکارا مشوب ساخته است.

۴. انحلال رژیم سلطنتی و مسئله جمهوری

حال به بررسی قسمت بعدی قطعنامه بپردازیم:
«..... هم در این و هم در آن صورت این پیروزی آغاز، مرحله جدیدی از دوران انقلاب خواهد بود.

وظیفه‌ای را که شرایط عینی تکامل اجتماعی به طور خود به خودی در برابر این مرحله جدید قرار می‌دهد عبارت است از برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزه متقابل‌ای که فی‌مابین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت در می‌گیرد.

به همین سبب حکومت موقت هم که مأموریت اجرای وظایف این انقلاب را، که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است، بر عهده خود خواهد گرفت باید با تنظیم مبارزه متقابل طبقات متضاد ملت آزاد شونده، نه تنها تکامل انقلاب را به جلو سوق دهد بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید می‌نمایند مبارزه کند.»

روی این قسمت، که بخش مستقلى از قطعنامه را تشكيل مى‌دهد، مكث نماييم. فكر اصلى استدلال‌هاىي كه ما نقل كرديم با آن فكرى كه در ماده سوم قطعنامه كنگره بيان شده است تطبيق مى‌نمايد. ولى در صورتى كه اين قسمت از دو قطعنامه با يكديگر مقايسه گردد بلافاصله فرق اساسى ذيل نمايان مى‌گردد. قطعنامه كنگره، ضمن اينكه پايه اجتماعى - اقتصادى انقلاب را در دو كلمه توصيف مى‌نمايد. تمام توجه را به سوى مبارزه صريحا معين طبقات كه براى نيل به پيروزي‌هاى معين به عمل مى‌آيد معطوف مى‌كند و وظائف پيكارجويانه پرولتاريا را در درجه اول اهميت قرار مى‌دهد. قطعنامه كنفرانس، ضمن اينكه پايه اجتماعى - اقتصادى انقلاب را با طول و تفصيل و به طور مبهم و سردرگم تشریح مى‌نمايد در خصوص مبارزه براى نيل به پيروزي‌هاى معين بسيار غير واضح صحبت مى‌كند و درباره وظائف پيكارجويانه پرولتاريا مطلقا سكوت اختيار مى‌نمايد. قطعنامه كنفرانس از برانداختن نظم كهن در جريان مبارزه متقابل بين عناصر جامعه، صحبت مى‌كند. ولى در قطعنامه كنگره گفته مى‌شود كه ما، يعنى حزب پرولتاريا، بايد اين برانداختن را عملى سازيم؛ برانداختن واقعى فقط استقرار جمهورى دموكراتيك است. اين جمهورى را ما بايد به دست آوريم و ما براى نيل به آن و آزادى كامل نه تنها با حكومت مطلقه بلکه با بورژوازي هم، هنگاميكه تلاش خواهد نمود (و حتماً هم خواهد نمود) پيروزي‌هاى ما را از چنگ ما خارج سازد، مبارزه خواهيم كرد. قطعنامه كنگره طبقه معينى را براى هدف فورى و دقيقاً معين به مبارزه دعوت مى‌نمايد. ولى قطعنامه كنفرانس درباره مبارزه متقابل نيروهاى مختلف استدلال مى‌كند. يك قطعنامه حاكى از روحيه مبارزه فعال و ديگرى حاكى از روحيه تماشاگرى غيرفعال است: يكى منادى فعاليت زنده و جاندار است و ديگرى سراپايش درازگويى پوچ و بى‌روح است. هر دو قطعنامه اظهار مى‌دارند انقلابى كه در حال وقوع است براى ما فقط حكم نخستين گام را دارد كه از پس آن دومى برداشته خواهد شد، ولى يكى از قطعنامه‌ها از اينجا اين طور استنتاج مى‌نمايد كه بايد هرچه زودتر اين گام را برداشت. هرچه زودتر آن را تمام كرد، جمهورى را به دست آورد، ضد انقلاب را بى‌رحمانه سركوب كرد و زمينه را براى گام دوم مهيا نمود. ولى قطعنامه ديگر در اطراف اين گام اول به اصطلاح به حاشيه‌روى و درازگويى پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتدل معذرت مى‌خواهم) به مكيدن فكر مشغول مى‌گردد. قطعنامه كنگره براى نتيجه‌گيرى درباره وظائف مترقى طبقه پيشرو، كه هم در راه انقلاب دموكراتيك مبارزه مى‌نمايد و هم در راه انقلاب سوسياليستى. اصول قديمى و درعين حال هميشه تر و تازه ماركسيسم را (دباره ماهيت بورژوازي انقلاب دموكراتيك). به عنوان مقدمه يا محمل اول اختيار مى‌نمايد. ولى قطعنامه كنفرانس هم چنان در همان مقدمه باقى مانده آن را نشخوار

می‌کند و در اطراف آن اظهار فضل می‌نماید.

این تفاوت اتفاقاً همان تفاوتی است که مدت‌هاست مارکسیست‌های روس را به دو جناح تقسیم می‌کند: جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دوره‌های سابق مارکسیسم علنی، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصری که جنبش توده‌ای آغاز شده است. اکنون‌مست‌ها از مقدمات صحیح، مارکسیسم دربارهٔ ریشه‌های عمیق اقتصادی مبارزه طبقاتی عموماً و بالاخص مبارزهٔ سیاسی این نتیجهٔ نوظهور را می‌گرفتند که باید از مبارزهٔ سیاسی روی برگرداند. از بسط و توسعهٔ آن جلوگیری نمود. میدان عمل آن را محدود ساخت و وظایف آن را تقلیل داد. سیاسیون، برعکس، از همان مقدمات نتیجهٔ دیگر می‌گرفتند بدین قرار که: هراندازهٔ اکنون ریشه‌های مبارزهٔ ما عمیق‌تر باشد به همان اندازه ما باید این مبارزه را وسیع‌تر، متهورانه‌تر، قطعی‌تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدول روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری، از این مقدمات که انقلاب دموکراتیک هنوز به هیچ‌وجه انقلاب سوسیالیستی نیست و به هیچ‌وجه فقط طبقات ندار نیستند که به این انقلاب «علاقه‌مندند» و عمیق‌ترین ریشه‌های آن در حوائج و تقاضاهای غیرقابل گذشت تمام جامعهٔ بورژوازی من حیث‌المجموع قرار دارد. ما چنین نتیجه می‌گیریم که بنابراین طبقهٔ پیشرو باید با تهور بیشتری وظایف دموکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماماً بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایدهٔ لزوم حکومت انقلاب موقت و لزوم سرکوبی بی‌رحمانهٔ ضد انقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسکرائی‌ها از همین مقدمات این‌طور نتیجه می‌گیرند که نباید نتایج دموکراتیک را تماماً بیان نمود، در بین شعارهای عملی می‌توان جمهوری را هم قرار نداد، ترویج نمودن ایدهٔ لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت مجاز است، تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را نیز می‌توان پیروزی قطعی نامید، وظیفهٔ مبارزه با ضد انقلاب را می‌توان به مثابهٔ یکی از وظایف مجدانهٔ ما معین نکرد بلکه آن را در استناد مبهمی (و به طوری که ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به «جریان مبارزهٔ متقابل» غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله‌بندی‌های مختلف قطعنامهٔ نوایسکرای‌ها را با دقت بیشتری از نظر بگذرانید خصوصیات اصلی آن، که بدان‌ها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از «جریان مبارزهٔ متقابل فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است» سخن می‌گویند ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (حکومت انقلابی موقت) را به خاطر داریم با شگفتی سؤال می‌نماییم: در جایی که از جریان مبارزهٔ متقابل صحبت می‌شود چگونه می‌توان دربارهٔ عناصری که از لحاظ

سیاسی جامعه بورژوازی را اسیر می‌سازند سکوت اختیار نمود؟ شاید کنفرانسچی‌ها تصور می‌کنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده‌اند این عناصر هم دیگر معدوم شده‌اند؟ چنین تصویری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگ‌ترین ساده‌لوحی و کوتاه بینی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضد انقلاب فائق آمد ضد انقلاب معدوم نشده بلکه برعکس به طور ناگزیر با دیوانه‌سری بیشتری مبارزهٔ جدیدی را آغاز می‌نماید. وقتی ما قطعنامهٔ خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش می‌آید تخصیص می‌دهیم، موظفیم به (همان‌طور که در قطعنامهٔ کنگره نیز این عمل شده است) نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آتی یک حزب مبارز را در لابلای استدلال‌هایی کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامی که «جامعهٔ از لحاظ سیاسی آزاد شده‌ای»، به وجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود همان‌گونه که اکنون می‌ست‌ها، با استناداتی به حقایق کلی دربارهٔ تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آن پرده‌پوشی می‌نمودند، همین‌گونه هم نوایسگرایی‌ها با استنادات خود به حقایقی کلی دربارهٔ مبارزه در داخل جامعهٔ از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی آتی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پرده‌پوشی می‌نمایند.

عبارت «بر انداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی» را در نظر بگیرید. بر انداختن قطعی رژیم سلطنت به زبان روسی استقرار جمهوری دموکراتیک نامیده می‌شود. ولی این عبارت به نظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد ساده و روشن می‌آید. آنها حتماً می‌خواهند آن را «عمیق‌تر» کنند و «مغزدارتر» بگویند. نتیجه‌ای که به دست می‌آید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرف اندیشی زده می‌شود و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پر شور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیایی قهقراپی حاصل می‌گردد. گویی ما با اشخاص زنده‌ای که هم‌اکنون و بدو نتأخیر می‌خواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده بلکه با مومیایی‌های محجری روبرو هستیم که *sub specie aeternitatis*^{۱۸} به مسئله از نظر *plusquamperfectum*^{۱۹} می‌نگرند.

ادامه می‌دهیم: «...حکومت موقت... مأموریت اجرای وظایف این... انقلاب بورژوازی را برعهده خود خواهد گرفت»..... همین‌جا است که فوراً معلوم می‌شود «کنفرانس چی‌های» ما مسئله مشخصی را، که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته‌اند. مسئله مشخص مربوط به حکومت انقلاب موقت تحت الشعاع مسئله مربوط به یک سلسله حکومت‌های آینده‌ای قرار گرفته است که به طور کلی وظایف انقلاب بورژوازی را انجام خواهند داد. اگر شما مایل باشید مسئله را از لحاظ «تاریخی» مورد بررسی قرار دهید، نمونهٔ هر کشور اروپایی به شما

نشان خواهد داد که همانا یک سلسله از حکومت‌هایی که به هیچ وجه «موقتی» هم نبوده‌اند، و وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی را انجام داده‌اند و حتی حکومت‌هایی هم که بر انقلاب چیره شده‌اند باز مجبور شده‌اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند ولی «حکومت انقلابی موقت» ابداً آن حکومتی نیست که شما درباره آن صحبت می‌کنید: این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنگون شده گردیده و متکی به قیام مردم است نه به فلان مؤسسه انتخابی که از میان مردم برون آمده باشد. حکومت انقلابی موقت ارگان مبارزه در راه پیروزی بی‌درنگ انقلاب و دفع بی‌درنگ تلاش‌های ضد انقلابی است نه اینکه ارگان اجرای وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی به طور کلی. بیائید، آقایان، قضاوت این موضوع را که ما و شما و یا فلان یا بهمان حکومت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوازی را انجام داده‌ایم به مورخین آینده و به «روسکایا استارینا»ی آتیه واگذار کنیم،— این عمل را ۳۰ سال دیگر هم می‌توانند انجام دهند. ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستوره‌های عملی بدهیم.

به همین دلایل تزه‌های آخر این قسمت از قطعنامه که ما آن را نقل نمودیم نیز رضایت بخش نیست. این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را «تنظیم نماید» بی‌نهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمول بندی لیبرال-آسوباژدنیه‌مآبانه که موجب بروز این فکر می‌شود که گویا ممکن است حکومت‌هایی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه «تنظیم کننده» آن باشند... برانزده مارکسیست‌ها نیست. حکومت موظف خواهد بود «نه تنها تکامل انقلاب را به جلو سوق دهد، بلکه برضد عواملی از این تکامل نیز که سه پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید می‌نمایند مبارزه کند» از «عامل» اتفاقاً همان پرولتاریایی است که قطعنامه از طرف وی سخن می‌گوید! بجای راهنمایی این موضوع که پرولتاریا در لحظه فعلی چگونه باید «تکامل انقلاب را به جلو سوق دهد» (آن را بیشتر از آنکه بورژوازی مشروطه طلب می‌خواهد به جلو سوق دهد). بجای این راهنمایی که وقتی بورژوازی برضد پیروزی‌های انقلاب دست به کار می‌شود با چه وسیله معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود،— بجای تمام این‌ها یک توصیف کلی از جریان به ما عرضه می‌دارند، که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمی‌گوید. شیوه‌ای را که نوایسکراییی‌ها برای بیان افکار خود به کار می‌برند ما را به یاد نظر مارکس (در «تزه‌های» مشهور وی درباره فویرباخ) درباره ماتریالیسم قدیمی که از دیالکتیک عاری بود می‌اندازد. مارکس می‌گوید فلاسفه «فقط دنیا را به اشکال گوناگون تعبیر و تفسیر می‌کردند و حال آنکه مطلب برسر تغییر دادن جهان است. نوایسکراییی‌ها هم می‌توانند جریان مبارزه‌ای را که اکنون در برابر چشم آنها بوقوع می‌پیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی

به هیچ وجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها با حرارت پا می‌کوبند ولی بد رهبری می‌کنند و بدین طریق با عدم توجه خود به نقش مؤثر ورهبری کننده و هدایت کننده‌ای که احزابی که به شرایط مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، می‌توانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ می‌کاهند.

۵. چگونه باید «انقلاب را به جلو سوق داد»؟

اینک قسمت بعدی قطعنامه:

«در چنین شرایطی سوسیال دموکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعیتی را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین می‌کند و در مبارزه با سیاست خودغرضانه و ناپی‌گیر احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل می‌دهد و از خطر حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصونش می‌دارد.

از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقتی قرار دهد، بلکه باید به صورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند».

توصیه برای حفظ وضعیتی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید بسیار و بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که، علاوه بر این توصیه نیکو، دستور صریحی نیز وجود می‌داشت که همانا اکنون در وضعیت سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرح‌های دعوت نمایندگان مردم، سوسیال دموکراسی چگونه باید انقلاب را به جلو سوق دهد. آیا کسی که به خطر تئوری آسواپاژدنیه‌مآبانه «سازش» ملت با تزار پی نمی‌برد، کسی که تنها «تصمیم» به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی می‌نماید، کسی که ترویج فعالانه ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمی‌دهد؟ کسی که شعار جمهوری دموکراتیک را در بوته اجمال می‌گذارد، می‌تواند اکنون انقلاب را به جلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را به عقب می‌برد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسواپاژدنیه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین می‌نماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در این صورت قبول برنامه‌ای که در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب می‌شود از طرف آنها چه فایده‌ای دارد؟ درحقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی «آسواپاژدنیه» یا خط مشی بورژوازی مشروطه‌طلب است که تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی می‌داند ولی درباره حکومت انقلابی موقت و جمهوری مآل‌اندیشانه سکوت اختیار می‌نماید! برای اینکه بتوان انقلاب

را به جلو سوق داد یعنی از آن حدی که بورژوازی سلطنت طلب آن را سوق می دهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که «ناپی گیری» دموکراسی بورژوازی را خنثی می نماید به طور فعال مطرح کرد روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار دارد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دو تا است: ۱- حکومت انقلابی موقت و ۲- جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت طلب پذیرفته است (رجوع شود به برنامه «سایوز آسوباژدنیه») و بدین منظور پذیرفته است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات معامله سوداگرانه ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسف فراهم سازد. و ما می بینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهایی هستند که قادرند انقلاب را به جلو سوق دهند شعار جمهوری را تماماً فراموش کرده است و شعار حکومت انقلابی موقت را مستقیماً با شعار آسوباژدنیه مآبانه مربوط به مجلس مؤسسان همگانی هم تراز نموده و هر دوی این ها را «پیروزی قطعی انقلاب» می نامد!!

آری، این است آن واقعیت مسلمی که ما مطمئن هستیم به عنوان راهنما مورد استفاده تاریخ نویس آتیة سوسیال دموکراسی روسیه قرار خواهد گرفت کنفرانس سوسیال دموکرات ها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه ای را تصویب می نماید که درباره لزوم سوق انقلاب دموکراتیک به جلو کلمات خوبی ادا می کند ولی در عمل آن را به عقب می کشد و از شعارهای دموکراتیک بورژوازی سلطنت طلب گامی فراتر نمی نهد.

نو ایسکرایی ها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما به خطر حل شدن پرولتاریا در دموکراسی بورژوازی اعتنایی نداریم. ما خیلی مایل بودیم کسی را ببینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه های مصوبه در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال دموکراسی که زمینه عملش جامعه بورژوازی است، نمی تواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوازی هم دوش گام بردارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد این است که هم دوش بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه حرکت می کنیم بدون اینکه با آن در آمیزیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب هم دوشید ایضا بدون اینکه با آن در آمیزید. جریان قضیه بر این منوال است.

شعارهای تاکتیکی که شما به نام کنفرانس داده اید با شعارهای حزب «دموکرات مشروطه طلب» یعنی حزب بورژوازی سلطنت طلب مطابقت می کند و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده اید و بدین طریق عملاً به دنبال آسوباژدنیه ای ها کشیده شده اید.

شعارهای تاکتیکی که ما به نام کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه داده ایم با شعارهای بورژوازی دموکراتیک انقلابی و جمهوری خواه مطابقت می نماید. چنین بورژوازی و خرده بورژوازی هنوز در روسیه به صورت یک حزب بزرگ توده ای در نیامده است.^{۲۰} ولی در

موجود بودن عناصر اولیه این حزب فقط کسانی می‌توانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما بر آن است که نه فقط پرولتاریا را که به توسط حزب سوسیال دموکرات متشکل شده است بلکه این خرده بورژوازی را نیز که قادر است با ما هم‌دوش گام بردارد رهبری نماییم (در صورتی که انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

کنفرانس با قطعنامه خود به طور غیرآگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب تنزل می‌نماید. ولی کنگره حزب با قطعنامه خود آگاهانه آن عناصر دموکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلالی، تا سطح خود ارتقا می‌دهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت می‌شوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم می‌توانیم، هنگامی که گروه‌های اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم می‌نماییم، دموکراسی انقلابی و جمهوری‌خواه را با توده دهقانان مطابق بدانیم—البته به همان معنی و با همان قیود و شرایط مستتری که می‌توان طبقه کارگر را با سوسیال دموکراسی مطابق دانست. به عبارت دیگر ما می‌توانیم نتیجه‌گیری‌های خود را با عبارات زیرین نیز افاده نماییم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت^{۲۱} را در نظر دارد در لحظه انقلابی غیرآگاهانه تا سطح توده دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقا می‌دهد. ما به کسی که به سبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض‌گویی به ما بدهد اعلام می‌داریم: بفرمایید این اصل را تکذیب نمایید که هر آینه ما قادر نباشیم انقلاب را به پایان خود برسانیم، هر آینه انقلاب طبق نظر آسواپژدنیه یعنی فقط و فقط به شکل مجلس نمایندگانی که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط به عنوان مسخره می‌توان نام مؤسسان به آن داد به «پیروزی قطعی» منجر گردد.—در این صورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. به عکس اگر مقدر است که انقلاب واقعاً کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازه «سقط جنین» ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق مفهوم آسواپژدنیه و نوایسکرایبی‌ها در این صورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتاریایی در آن تفوق خواهد داشت. شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت می‌کنیم به نظر بعضی‌ها عدول از این عقیده بیاید که انقلاب قریب الوقوع جنبه بورژوازی دارد؟ با آن‌همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در «ایسکرا» می‌بینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. بدین مناسبت مکث در روی این مسئله خیلی به مورد خواهد بود.

۶. خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپی‌گیر آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟

مارکسیست‌ها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبه بورژوازی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دموکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده‌اند، به خودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمی‌سازند. بلکه به عکس برای اولین بار زمینه را به طور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی، و نه آسیایی، سرمایه‌داری آماده می‌نمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را به مثابه یک طبقه میسر می‌سازند. سوسیالیست-رولوسیونرها نمی‌توانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالایی و سرمایه‌داری را نمی‌دانند و به این موضوع پی نمی‌برند که حتی موفقیت تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم‌بندی کلیه اراضی به نفع دهقانان و بر طبق تمایل آنان («تقسیم‌بندی سیاه» یا چیزی از این قبیل) نیز ابداً باعث نابودی سرمایه‌داری نمی‌شود بلکه برعکس به تکامل آن کمک نموده و تقسیم‌بندی طبقاتی خود دهقانان را تسریع خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست-رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگ‌های غیرآگاه خرده بورژوازی می‌کند. اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دموکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت «دموکراتیک همگانی» فعلی ناشی می‌گردد.

ولی به هیچ‌رو از اینجا چنین بر نمی‌آید که انقلاب دموکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازی است) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. به هیچ‌رو از اینجا چنین بر نمی‌آید که انقلاب دموکراتیک، نمی‌تواند هم به شکلی به وقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه‌مالی و مالک «منورالفکر» باشد و هم به شکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نو ایسکرایی‌ها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوازی را از اساس غلط درک می‌کنند. و دائماً این فکر از استدلال‌های آنها تراوش می‌کند که گویا انقلاب بورژوازی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. حال آنکه هیچ چیزی خطراتر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوازی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوایی یعنی سرمایه‌داری خارج نمی‌شود. انقلاب بورژوازی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه‌داری است و نه فقط پایه‌های سرمایه‌داری را محو نمی‌سازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیق‌تر می‌کند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس

می‌نماید. چون در رژیم سرمایه‌داری سیادت بورژوازی را نیز بر طبقه کارگر امری است ناگزیر، لذا با حقانیت کامل می‌توان گفت که انقلاب بورژوازی آن قدر که به نفع بورژوازی است به نفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوازی ابداً منافع پرولتاریا را منعکس نمی‌نماید کاملاً بی‌اساس است. این فکر بی‌اساس یا به تئوری عهد عتیق نارودنیکی منجر می‌شود که می‌گوید انقلاب بورژوازی با منافع پرولتاریا متضاد است و به این جهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیزم که هرگونه شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی نفی می‌کند. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم درباره ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری بر زمینه تولید کالایی می‌باشد. مارکسیسم به ما می‌آموزد که جامعه‌ای که بنای آن بر تولید کالایی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدنه سرمایه‌داری است. در مرحله معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز به راه سرمایه‌داری می‌افتد. مارکسیسم بطلان هذیان گویی‌های نارودنیک‌ها و آنارشیزم‌ها را که تصور می‌کردند مثلاً روسیه می‌تواند راه تکامل سرمایه‌داری را نپیماید و از راه دیگری سوای مبارزه طبقاتی، که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه‌داری انجام می‌یابد، از سرمایه‌داری بیرون بجهد و یا اینکه از روی آن جهش نماید. به طور تکذیب‌ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه به طور عمومی و چه به طور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلاجی شده است. از این اصول چنین مستفاد می‌شود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی به جز ادامه تکامل سرمایه‌داری، فکری است ارتجاعی. در کشورهایی مانند روسیه آن قدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب می‌رسد از خود سرمایه‌داری نمی‌رسد. از این رو وسیع‌ترین، آزادترین و سریع‌ترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر است. از بین بردن کلیه بقایای کهن. که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه‌داری بند نهاده است، مسلماً به حال طبقه کارگر سودمند است. انقلاب بورژوازی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده بلکه شامل سلطنت نیز می‌باشد) با قطعیت هرچه تمامتر از سر راه خود می‌روید و موجبات تکامل هرچه وسیع‌تر و هرچه آزادتر و هرچه سریع‌تر سرمایه‌داری را به طرز هرچه کامل‌تر فراهم می‌نماید.

بدین سبب انقلاب بورژوازی به منتهی درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروری است. هرچه انقلاب بورژوازی کامل‌تر و قطعی‌تر و هرچه پی‌گیری آن بیشتر باشد، همان قدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصی که از الفبای سوسیالیسم علمی بی‌اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض به نظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد

می‌گردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطه نظر مسلم است که: نفع بورژوازی در این است که بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکا نماید: مثلاً به رژیم سلطنت به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در این است که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را به طور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد یعنی این انقلاب کاملاً پی‌گیر نباشد، به هدف نهایی نرسد، قطعی و بی‌رحمانه نباشد. سوسیال‌دموکرات‌ها غالباً این فکر را کمی طور دیگر بیان می‌کنند و می‌گویند که بورژوازی خودش به خودش خیانت می‌نماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت می‌کند و برای دموکراتیسم پی‌گیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازمه‌ای که در جهت دموکراسی بورژوازی به عمل می‌آید کندتر، تدریجی‌تر، با احتیاط‌تر، سست‌تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب، نفع وی در این است که این اصلاحات در مورد مؤسسات «محترم» دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری به عمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و به خصوص کارگران را کم‌تر نشو و نما دهد زیرا در غیر این صورت برای کارگران خیلی آسان‌تر خواهد بود که به اصطلاح فرانسوی‌ها «تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند» یعنی همان اسلحه‌ای را که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد، همان مؤسسات دموکراتیکی را که بر زمینه‌ای به وجود خواهد آمد. که از سرواژ تصفیه شده است. بر ضد خود بورژوازی متوجه سازند.

برای کارگران، به عکس، سودمندتر است که اصلاحات لازمه‌ای که در جهت دموکراسی بورژوازی به عمل می‌آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تأخیر است، رأی دفع‌الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد می‌باشد. از فاسد شدن این اعضا در درجه اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب می‌بینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کم‌تر است، این راه راه قطع مستقیم اعضا در حال فساد است، راه کم‌ترین گذشت و کم‌ترین احتیاط نسبت به سلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم می‌کند.

به این جهت اگر ما می‌بینیم که مطبوعات بورژوا لیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون می‌نمایند، از انقلاب می‌ترسند، تزار را از انقلاب می‌ترسانند، هم خود را مصروف این می‌نمایند که از انقلاب احتراز شود و به خاطر رفرم‌های ناچیزی که به مثابه گام‌های اولیه‌ای در راه رفرم هستند تن به فرومایگی و آستان‌بوسی می‌دهند علتش تنها ملاحظه از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات «روسکیه و دوموستی»، «سین آنچستوا»، «ناشا ژیزن» و «ناشی دنی» بلکه مجله غیرعلنی و آزاد «آسوباژدنیه» نیز از همین نقطه نظر پیروی می‌نماید. خود موقعیت بورژوازی، به عنوان طبقه‌ای در جامعه سرمایه‌داری، ناگزیر موجب ناپی‌گیریش در

انقلاب دموکراتیک می‌گردد. خود موقعیت پرولتاریا، به عنوان یک طبقه، وی را مجبور می‌سازد که دموکرات پی‌گیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دموکراسی، که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را دربر دارد، همواره به عقب می‌نگرد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی به کمک دموکراتیسم، تمام جهان را به دست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات دموکراتیک خود پی‌گیرتر باشد به همان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است کم‌تر خواهد بود، هر اندازه انقلاب بورژوازی پی‌گیرتر باشد به همان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دموکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود.

مارکسیسم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه به عکس می‌آموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریایی پی‌گیر و رساندن انقلاب به هدف نهایی آن به قطعی‌ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمی‌توانیم از چهار دیوار بورژوا دموکراتیک انقلاب روس یک‌باره به خارج آن جستن نماییم ولی ما می‌توانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیم و وسعت دهیم، ما می‌توانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندی‌های مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده می‌سازد مبارزه کنیم. دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستویست سلطنت طلب یا طرف‌دار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی «دم می‌زند» ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسیم درباره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده بندویست می‌کند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه به دست بر ضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا می‌خیزد و با «جمهوری‌خواهی ساده‌لوحانه» خود پیشنهاد «بیرون کردن تزار»^{۲۶} را می‌نماید. هم نظام آلمان را نظام بورژوا دموکراتیک می‌گویند و هم نظامی را که در انگلستان حکم فرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوا دموکراتیک می‌گویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکم فرماست. ولی هیئات به مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه‌های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به «اظهار فضل» درباره اینکه به هر حال این یک «انقلاب بورژوازی» و میوه‌های «انقلاب بورژوازی» است اکتفا ورزد.

نو ایسگرایی‌های ما درست از نوع همین فضل‌فروشانی هستند که به نزدیک‌بینی خود مباحثات می‌کنند. آنها در همان‌جا و هنگامی به چون و چرای درباره جنبه بورژوازی انقلاب اکتفا می‌ورزند که درست در همان‌جا و همان‌هنگام باید قادر بود فرق میان دو دموکراسی بورژوازی یعنی دموکراسی بورژوازی جمهوری-انقلابی و دموکراسی بورژوازی

سلطنتی - لیبرال را تمیز داد. ما دیگر دربارهٔ تمیز بین دموکراتیسم ناپی گیر بورژوازی و دموکراتیسم پی گیر پرولتاریایی چیزی نمی گویی. آنها که گویی در حقیقت به بیماری «آدم توی غلاف»^{۲۳} مبتلا شده اند، به گفتگوهای مالیکولیایی دربارهٔ «جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد» اکتفا می ورزند و آن هم هنگامی که صحبت بر سر این است که انقلاب فعلی از نقطهٔ نظر دموکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دموکراتیک پیشرو و شعارهای خائنانه آقای استرووه و همکارانش جدا توضیح داده شود و هم چنین اختلاف بین نزدیک ترین وظایف مبارزه واقعاً انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلال منشی لیبرالی ملاکین و کارخانه داران از طرف دیگر صریحاً و دقیقاً نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسئله است که شما آقایان متوجه آن نشده اید: مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم می گردد، آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر مشروطیت شیپف مآبانه لیبرالی «زورش ته خواهد کشید»!

در نظر اول ممکن است این طور وانمود شود که ما با طرح این مسئله به کلی از موضوع اصلی منحرف می شویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است این طور وانمود شود. در حقیقت امر ریشهٔ اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال دموکراتیک کنگرهٔ سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرایی ها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است در همین مسئله است. نوایسکرایی ها هنگامی که مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظه انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب به مراتب بغرنج تر، مهم تر و حیاتی تر است حل می کردند اشتباهات اکونومیسم را احیا کرده و بدین طریق دو گام به پس را به سه گام تبدیل کردند. به این جهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسئله مورد بحث مکث نماییم.

در آن قسمت از قطعنامه نوایسکرایی ها، که ما آن را در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبدا سوسیال دموکراسی در مبارزه برضد سیاست ناپی گیر بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبدا در دموکراسی بورژوازی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرایی سرشار از اندیشه این خطر است، این اندیشه محور واقعی تمام آن خط مشی را تشکیل می دهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی می شد (از آن هنگامی که عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت الشعاع عوامل بازگشت به سوی اکونومیسم قرار گرفت). و ما بدون ذره ای پرده پوشی اعتراف می کنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و به خصوص اکنون در بحبوحهٔ انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تنورسین ها یا پوبلیسیست های سوسیال دموکراسی - که من اطلاق دومی

را به خود بر اولی ترجیح می‌دهم. وظیفه‌ای تعویق‌ناپذیر و فوق‌العاده پر مسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر این موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر بلکه بر سر این است که آیا این خطر را جریان به اصطلاح دنباله‌روی «اقلیت» ایجاد می‌نماید یا به اصطلاح انقلابی‌گری «اکثریت».

برای رفع هرگونه سوءتعبیر و سوءتفاهمی قبل از همه متذکر می‌شویم که خطری که ما درباره آن صحبت می‌کنیم مربوط به جنبه سوپرکتیف قضیه نبوده، بلکه به جنبه ابژکتیف آن مربوط است یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خط مشی ظاهری نیست که سوسیال دموکراسی در مبارزه خود تعقیب می‌نماید بلکه ناشی از نتیجه نهایی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام می‌یابد. مطلب در این نیست که آیا این و یا آن گروه سوسیال دموکرات می‌خواهد در دموکراسی بورژوازی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس می‌کند یا نه، از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچ‌یک از سوسیال دموکرات‌ها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچ‌گونه شکی هم نداریم، به علاوه اینجا به هیچ وجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دموکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دموکراسی بورژوازی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها می‌توانند نه تنها این «استقلال» را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری آن را حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه بر ضد ناپی‌گیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهایی سیاسی انقلاب ممکن است این‌طور باشد که سوسیال دموکراسی با وجود «استقلال» ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مهر و نشان استقلال پرولتاریایی خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار درآید که دست آخر و در انتهای کار روی هم‌رفته «حل شدن» آن در دموکراسی بورژوازی یک عمل انجام شده تاریخی گردد. این است آنچه که کار خطر واقعی را تشکیل می‌دهد. حال ببینیم تهدید این خطر از کدام طرف است: آیا از طرفی است که ما فکر می‌کنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود «ایسکرای» نو به طرف راست دارد یا از طرفی است که نوایسکرای‌ها فکر می‌کنند یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود «اکثریت» و روزنامه «وپریود» و هکذا به طرف چپ دارد.

حل این مسئله، همان‌طور که ما متذکر شدیم، منوط به این است که عملیات نیروهای مختلف اجتماعی به طور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت

این نیروها را تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است و حالا این خصلت به وسیله اقدامات آشکار گروه‌ها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ عملی معین می‌گردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیست‌ها از مدت‌ها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نموده‌اند و تمام مشاهداتی که از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است به ما نشان می‌دهد که از نقطه نظر شرایط ابرکتیف ممکن است جریان و نتیجه نهایی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دموکراسی بورژوازی امری است اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل دفع. هیچ نیرویی در زمین یافت نمی‌شود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجوده فعلی که موجب این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه و یا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند؟ ۱- یا کار به «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم» خاتمه می‌یابد و یا اینکه ۲- برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بندوبست تزاریسیم با «ناپی‌گیر»ترین و «خودغرض»ترین عناصر بورژوازی خاتمه می‌یابد. تمام تنوعات بی‌حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچ‌کس قادر به پیش‌بینی آنها نیست روی هم‌رفته درست به یکی از این دو نتیجه نهایی منجر می‌گردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطه نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطه نظر موقعیت سوسیال دموکراسی («حل شدن» آن یا «آزادی عمل نداشتن» آن) در هریک از این دو مورد بررسی می‌نماییم.

معنای «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم» چیست؟ ما دیدیم که نوایسکراسی‌ها هنگام استعمال این عبارت حتی نزدیک‌ترین معنای سیاسی آن را نیز درک نمی‌کنند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از این هم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیست‌ها به هیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دموکرات‌های انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل: «انقلاب»، یا «انقلاب کبیر روسیه» گردیم. ما باید این موضوع را دقیقاً پیش خود حلاجی نماییم که آن نیروهای اجتماعی واقعا موجودی که در مقابل «تزاریسیم» قرار گرفته‌اند (تزاریسیم نیروی کاملاً موجودی است و برای همه کاملاً قابل درک است) و به نیل «پیروزی قطعی» بر آن قادرند کدام‌اند. چنین نیرویی نمی‌تواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و «انجمنی» که از پی هواداران «آسوباژدنیه» می‌رود باشد. ما می‌بینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما می‌دانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریسیم نیستند: مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین بند گرانی است برپای آنها که اجازه نمی‌دهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزاریسیم با دستگاه پلیس و بورورکراتیک و نیروهای نظامی خود برضد پرولتاریا و دهقانان، به حدی برای آنها لازم

است که نمی‌توانند خواهان محو تزاریسیم باشند. خیر، نیرویی که قادر است به «پیروزی قطعی بر تزاریسیم»، نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضاً از «مردم» هستند) بین این و آن تقسیم گردد. پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریسیم، عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرایبی‌های ما در مقابل این استنتاج که دیرزمانی است «وپریود» به آن اشاره نموده است راه‌گزینی ندارند، جز این نیرو، نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسیم نائل گردد.

و این پیروزی‌ها: دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکا نماید نه اینکه به ارگان‌های مختلفی که از «طرف علنی» و «مسالمت‌آمیز» ایجاد شده است. این به جز دیکتاتوری چیز دیگری نمی‌تواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاش‌های ضد انقلابی غیرممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دموکراتیک است. این دیکتاتوری نمی‌تواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه‌داری گزند وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات می‌تواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی به نفع دهقانان عملی نماید، دموکراتیسیم پی‌گیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت‌آور آسیایی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه‌ها نیز ریشه کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقای سطح رفاه مادی آنان پردازد و در درجه آخر، ^{۲۴} Last but not least شعله انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز به هیچ‌وجه انقلاب بورژوازی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند، انقلاب دموکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی-اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد شد، ولی مع الوصف این پیروزی خواه برای تکامل بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمی‌تواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و راهی را که به پیروزی کامل منتهی می‌شود تا این درجه کوتاه نماید.

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه‌ای است—مسئله‌ای است جداگانه. در این مورد ما به هیچ‌وجه طرف‌دار خوشبینی غیرعقلایی نیستیم، ما به هیچ‌وجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمی‌کنیم. ولی وقتی به مبارزه اقدام می‌نماییم باید خواهان پیروزی باشیم

و بتوانیم راه واقعی وصول به آن را نشان بدهیم. تمایلاتی که بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دموکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ انقلابی در توده دهقانان به کلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی فرهنگی و جهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است. ولی انقلاب به سرعت مجتمع می نماید و به سرعت اذهان را روشن می سازد. هر گامی که انقلاب به سوی تکامل برمی دارد توده را بیدار می کند و با نیروی غیر قابل دفعی او را به طرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که به طور پی گیر و به نحو جامعی منافع واقعی و حیاتی وی را منعکس می کند، می کشاند.

به موجب قانون مکانیک کش مساوی است با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین «روبنای» عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و اما موقعیت سیاسی بین المللی از بسیاری لحاظ صورتی به خود می گیرد که برای انقلاب روس دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان، هم اکنون آغاز شده است. این قیام پراکنده و خود بخودی و ضعیف است ولی وجود نیروهایی را که قادر به مبارزه قطعی هستند و به سوی پیروزی قطعی می روند به طور قطعی و مسلم ثابت می نماید.

اگر این نیروها کفایت نکرد در این صورت تزاریسم موفق به بندوبست خواهد شد. بندوبستی که هم حضرات بولیگین ها و هم حضرات استرووها از دو طرف زمینه آن را آماده می سازند. در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سر و دم بریده و یا حتی — در بدترین حالات — به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز انقلاب بورژوازی خواهد بود، منتها یک انقلاب سقط شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال دموکراسی تخیلات واهی نمی کند، از طبیعت خیانت کار بورژوازی آگاه است، روحیه خود را از دست نمی دهد و از ثبات قدم، شکیبایی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی ترین و یک نواخت ترین روزهای رونق و رفاه «شیف مآبانه» مشروطیت بورژوازی دست بر نخواهد داشت. چنین نتیجه ای کم و بیش شبیه به نتیجه تقریباً تمام انقلاب های دموکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در این صورت تکامل حزب ما از راهی دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوبیده شده انجام خواهد گرفت.

حال سؤال می شود که آیا سوسیال دموکراسی در کدام یک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپی گیر و خود غرض واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدام یک از این دو حالت ممکنه سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی عملاً و یا

تقریباً «حل می شود»؟

کافی است این سؤال واضح مطرح گردد تا بدون لحظه‌ای دشواری به آن جواب داده شود.

هر آینه بورژوازی موفق شود به وسیله بندوبست با تزار انقلاب روس را عقیم گذارد در این صورت سوسیال دموکراسی در مقابل بورژوازی ناپی گیر واقعا آزادی عمل خود را از دست خواهد داد. در این صورت سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی «حل می شود» بدین معنی، که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریا منشانه یا چنانچه وقتی مارکس می گفت «پلب منشانه» حساب خود را با تزاریسیم یکسره سازد.

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد، آن وقت ما طبق روش ژاکوبین‌ها یا اگر مایل باشید به شیوه پلب‌ها حساب خود را با تزاریسیم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریده مشهور «روزنامه جدیدرن»، در سال ۱۸۴۸ می نویسد: «تروریسم فرانسه تماماً همان تصفیه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه، با فئودالیسم و با خرده بورژوازی، به شیوه پلب‌ها است. (مراجعه شود به کتاب Nachlass Marx، منتشره از طرف مرینگ، جلد سوم ص ۲۱۱). آیا آن کسانی که کارگران سوسیال دموکرات روس را در عصر انقلاب دموکراتیک از مترسک «ژاکوبینیسم» می ترسانند هیچ‌گاه درباره معنای این کلمات مارکس فکر کرده‌اند؟

ژیروندن‌های سوسیال دموکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرایبی‌ها یا هواداران «آسوباژدنیه» درهم می آمیزند ولی به حکم ماهیت شعارهای خود عملاً در دم آنها قرار می گیرند. و اما هواداران «آسوباژدنیه» یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال می خواهند با تزاریسیم از راه ملایمت یعنی به شیوه اصلاح طلبی، از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجبا و دربار را برنجانند، با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، با ملاطفت و ادب آقامنشانه، دستکش سفید بر دست (شبهه آن دستکشی که آقای پترونکوویچ در موقع شرفیابی «نمایندگان مردم»^(۲)) به حضور نیکلای سفاک از یکی از گردن کلفت‌ها عاریه کرده بود. مراجعه شود به شماره ۵ «پرولتاری» تصفیه حساب نمایند.

ژاکوبین‌های سوسیال دموکراسی معاصر یعنی بلشویک‌ها، پریودیست‌ها، کنگره‌ای‌ها و یا پرولتاریست‌ها^(۳)، نمی دانم چه نام بگذارم. می خواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه و به خصوص دهقانان را به سطح دموکراتیسم پی گیر پرولتاریا، که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ می کند، ارتقا دهند. آنها می خواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف «پلب منشانه» تصفیه حساب نمایند

دشمنان آزادی را بی‌رحمانه نابود سازند، نیروی مقاومت آنان را با زور سرکوب نمایند، و نسبت به میراث لعنتی سرواژ و آسیامنشی و تحقیر نسبت به بشر کوچک‌ترین گذشتی را روا ندارند.

البته معنی این آن نیست که ما می‌خواهیم حتماً از ژاکوبن‌های سال ۱۷۹۳ تقلید نماییم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوه کار آنها را بپذیریم. ابداً چنین قصدی را نداریم. ما دارای برنامه جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامه حداقل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم: دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف ندهد شیوه‌های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدف‌های حزب طبقه کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب‌العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقه مرفقی قرن بیستم، که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال دموکرات‌ها نیز به همان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم می‌شوند که نمایندگان طبقه مرفقی قرن هجدهم، که بورژوازی باشد به آن تقسیم می‌شدند، یعنی به زیروندن‌ها و ژاکوبن‌ها.

فقط در صورتی که انقلاب دموکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه برضد بورژوازی ناپی‌گیر آزادی عمل خواهد داشت. فقط در این صورت وی در دموکراسی بورژوازی «حل نخواهد شد» و مهر و نشان پرولتاریایی یا به عبارت صحیح‌تر پرولتاریایی و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه برضد دموکراسی بورژوازی ناپی‌گیر آزادی عمل داشته باشد باید به قدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی ارتقا دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و بدین طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دموکراتیسم پی‌گیر پرولتاریا موفق گردد.

چنین است مسئله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه برضد بورژوازی ناپی‌گیر که نویسکرایبی‌ها آن را تا این اندازه ناشیانه حل کرده‌اند. بورژوازی همیشه ناپی‌گیر خواهد بود. هیچ چیز ساده‌لوحانه‌تر و بی‌ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی^{۲۶} طرح گردد که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دموکراسی بورژوازی را دوست بی‌ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریا است که می‌تواند مبارزه پی‌گیر راه دموکراتیسم باشد. او تنها وقتی می‌تواند مبارز پیروزمند دموکراتیسم باشد که توده دهقانی نیز به مبارزه انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آن‌گاه بورژوازی در رأس انقلاب دموکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبه ناپی‌گیر و خودغرضانه‌ای به آن خواهد داد. برای

جلوگیری از این امر وسیله دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

بدین طریق ما به این نتیجه مسلم می‌رسیم که تاکتیک نوایسکرای‌ها چنانچه مفهوم عینی آن را در نظر گیریم، مطابق دلخواه دموکراسی بورژوازی است. تبلیغ آشفته‌گی سازمانی که حتی به مرحله مراجعه به افکار عمومی و اصل سازش و جدایی مطبوعات حزبی از حزب می‌رسد، - کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، - اختلاط شعارهای سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت‌طلب، - تحریف عمده در شرایط «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم»، - حاصل جمع تمام این‌ها درست همان سیاست دنباله‌روی در لحظه انقلاب است که، بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوری خواه توده مردم را در پیرامون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف می‌کند، نظم تشکیلاتی وی را برهم می‌زند، ذهنش را مشوب می‌سازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال دموکراسی می‌کاهد.

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعنامه به آن رسیدیم، همان مسئله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم. اولاً بینیم یک منشویک صاف و ساده و رک‌گو در روزنامه «سوسیال دموکرات» گرجستان تاکتیک ایسکرای نو را چگونه تصویر می‌نماید. ثانیاً بینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملاً از شعارهای «ایسکرای نو» استفاده می‌کند

۷. تاکتیک «برکناری محافظه‌کاران از حکومت»

مقاله نامبرده که در ارگان «کمیته» منشویکی تفلیس (شماره ۱ «سوسیال دموکرات») درج شده عنوانش «زمسکی سابور و تاکتیک ما» است. نویسنده آن هنوز کاملاً برنامه ما را فراموش نکرده است. او شعار جمهوری می‌دهد ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال می‌نماید:

«برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه می‌توان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت دعوت شده است هیچ‌گونه توجهی نکرد و به وسیله اسلحه دولت را شکست داد و دولتی انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود. یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ما است و اسلحه به دست نسبت به اعضای آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و به قوه جبریه آن را وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد.

این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال ببینیم کدام یک از آنها بیشتر برای ما سودمند است.»

این است طرزى که نوایسکرایى‌هاى روس ایده‌هاىی را که بعدا در قطعنامه‌ای که ما آن را تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان می‌نمایند. توجه کنید، که این مقاله قبل از حوادث تسوسیما و وقتی نوشته شده است که «لایحه» بولیگین هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبرال‌ها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم اعتماد کردند. ولی سوسیال دموکرات نوایسکرایى از لیبرال‌ها خوش باورتر درآمده است. او اعلام می‌کند که زمسکی سابور «در حال تشکیل است» و به اندازه‌ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید «مجلس دومای دولتی» و یا «مجلس مشاوره قانون گذاری»؟) به وجود نیامده پیشنهاد می‌کند آن را مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تفلیسی ما، که رک‌گوتر و صاف و ساده‌تر از مصنفین قطعنامه مصوبه کنفرانس است، هر دو «تاکتیک» را (که با ساده‌لوحی بی‌نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمی‌دهد و می‌گوید که دومی «سودمندتر است. گوش کنید:

«تاکتیک اول، چنان‌که می‌دانید انقلابی که در پیش است انقلابی است بورژوازی یعنی هدفش آن چنان تغییری در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعه بورژوازی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر) علاقمند است. تمام طبقات حتی خود سرمایه‌داران نیز مخالف دولت‌اند. پرولتاریای مبارز و بورژوازی مبارز در حدود معینی دوش به دوش هم می‌روند و متفقا از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله می‌کنند. دولت در این جا به کلی تنها بوده و از هم‌دردی جامعه محروم است. بدین سبب برانداختن دولت کاری است بس آسان. پرولتاریای روسیه من حیث‌المجموع هنوز آن قدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهایی بتواند انقلاب کند و انگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام این کار بود، انقلاب پرولتاریایی (سوسیالیستی) می‌کرد، نه انقلاب بورژوازی. پس صلاح و صرفه ما در این است که دولت بدون متحد مانده نتواند در صفوف اپوزیسیون جدایی افکند یعنی بورژوازی را به خود ملحق کند و پرولتاریا را منفرد سازد»...

پس صلاح و صرفه پرولتاریا در این است که دولت تزاری نتواند بورژوازی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه «آسواپاژدنیه» نامیده شود اشتباهاً «سوسیال دموکرات» نامیده شده است؟ ببینید چه فلسفه بی‌مانندی در مورد انقلاب دموکراتیک می‌گوید! مگر ما این جا به رأی العین نمی‌بینیم که تفلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر دراز‌گویانه آمیخته با دنباله‌روی خود درباره مفهوم «انقلاب بورژوازی» چگونه سردرگم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بحث می‌نماید و یک موضوع

را فراموش می‌کند. یک موضوع بی‌اهمیت... یعنی دهقانان را! از متحدین ممکنه پرولتاریا او زمستویست‌های ملاک را می‌شناسد و باب طبع خود می‌داند و از دهقانان اطلاعی ندارد. و آن‌هم در جایی مانند قفقاز! با این وضع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم «ایسکرا»ی نو با استدلال‌های خود به عوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل می‌نماید؟

«... در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است، و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف، زمستوها، شهرها، دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات بورژوازی را به سوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنان را با گذشت‌های ناچیز اغفال نماید و بدین طریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه بدین طریق موقعیت خود را مستحکم کرد تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگری که تنها مانده‌اند خواهد نمود. وظیفه ما این است که از چنین عاقبت، فلاکت‌باری جلوگیری کنیم. ولی آیا می‌توان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکردیم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح به دست برای مبارزه به خیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن نایستاده بلکه دو دشمن ایستاده است: دولت و زمسکی سابور. طی مدتی که ما خود را آماده می‌کردیم آنها از فرصت استفاده کرده باهم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی به نفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیکی است که نفعش مستقیماً عاید دولت می‌شود و ما باید با شدتی هرچه تمامتر از آن احتراز جویم...»

چقدر رک و راست گفته شده! باید قطعاً از «تاکتیک» تهیه قیام احتراز جویم زیرا «در طی این مدت» دولت با بورژوازی داخل بندوبست می‌شود! آیا می‌توان حتی در مطبوعات قدیمی «اکنونیسم» کاملاً دو آتشه نیز چیزی یافت که این‌گونه سوسیال دموکراسی انقلابی را لکه‌دار و مفتضح کرده باشد؟ قیام‌ها و طغیان‌های کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و آنجا مشتعل می‌شود واقعتاً است، ولی زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست. و آن وقت «سوسیال دموکرات» شهر تفلیس مقرر می‌دارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام احتراز جویم و در انتظار تشکیل «مرکز اعمال نفوذ» یعنی زمسکی سابور دست روی دست گذاریم...

«... تاکتیک دوم، به عکس، عبارت از این است که زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به آن امکان ندهیم طبق اراده خود عمل نماید و با دولت کنار

ما از زمسکی سابور تا آنجایی پشتیبانی خواهیم کرد که برضد حکومت مطلقه مبارزه می‌نماید و در مواردی که با حکومت مطلقه از در آشتی درآید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخله جدی و با زور بین نمایندگان جدایی می‌اندازیم^{۲۹} رادیکال‌ها را به سوی خود جلب می‌کنیم. محافظه‌کاران را از حکومت برکنار می‌نماییم و بدین طریق تمام زمسکی سابور را به راه انقلاب وارد می‌کنیم. در سایه چنین تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و بدین طریق استقرار رژیم دموکراسی آسان خواهد شد.»

بله. بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد رو آوردن نوایسکرای‌ها به سوی مبتذل‌ترین شبه اکونومیسیم، مبالغه می‌کنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنا بر آن باید مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان زمسکی سابور از یکدیگر، «برکنار نمودن محافظه‌کاران از حکومت» — و انداختن تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی... بدون هیچ قیام مسلحانه «ژاکوبینی»، بلکه همین طوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و «اعمال نفوذ» نسبت به اعضای زمسکی سابور.

بیچاره روسیه! می‌گفتند که روسیه همیشه کلاه‌های از مد افتاده و منسوخ اروپا را به سر می‌گذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده‌اش را نداده است ولی کرتینیسیم پارلمانی^{۳۰} تا دلتان بخواهد وجود دارد.

«... این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام^{۳۱} این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی به وسیله قانون مسجل گردد.^{۳۲} خود انتخابات هم باید هر قدر ممکن است به تعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور به کمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور و اگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضای آن نیز اعمال نفوذ نماییم.^{۳۳} اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضاهای ما امتناع ورزد^{۳۴} و حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد آن وقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نماییم و از طریق انقلابی انتخاب کنندگان را وادار سازیم کاندیداهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد. بالاخره با کلیه وسایل ممکنه: دموستراسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام، زمسکی سابور را وارد کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود

را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پرولتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق^{۳۵} به سوی جمهوری دموکراتیک رهسپار خواهند شد. این است تاکتیک سوسیال دموکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد.»

خواننده تصور نکند که این اراجیف غیر قابل تصور قلم فرسایی ساده یک نوایسکرای بی نفوذ و غیرمسئول است، خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرایها یعنی کمیته تفلیس گفته می شود. از این گذشته، این اراجیف صریحاً مورد تصویب «ایسکرا» قرار گرفته است، که در شماره صدم آن در خصوص این «سوسیال دموکرات» چنین می خوانیم:

«شماره اول با روح و ذوقی سرشار نگاشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملاً مشهود است... با اطمینان می توان گفت که روزنامه وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده است به وجه درخشانی انجام خواهد داد.»

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی ایسکرای نو آشکارا به همه و هرکس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعاً به وجه «درخشانی» انجام یافته است. هیچ کس دیگری نمی توانست تنزل نوایسکرایها را تا سطح اپورتونیسیم بورژوا لیبرال «با روح و ذوق و قابلیت» بیش از این بیان نماید.

۸. خط مشی «آسوباژدنیه» و «ایسکرا»ی نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا مؤید اهمیت سیاسی خط مشی «ایسکرا»ی نو است پردازیم.

آقای استرووه در مقاله شایان توجه و بسیار اعلی و فوق العاده آموزنده‌ای تحت عنوان «چگونه باید خود را یافت» (شماره ۷۱ «آسوباژدنیه») بر ضد «انقلابیگری برنامه» احزاب افراطی ما به جنگ می پردازد. آقای استرووه به خصوص از شخص من ناراضی است.^{۳۶} اما من از طرف خودم آن قدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیستم: من در مبارزه برضد اکونومیسم احیا شونده نوایسکرایها و برضد بی پرئسپی کامل «سوسیالیست رولوسیونرها» آرزوی متفقی از این بهتر را هم نمی توانستم بکنم. ذکر این موضوع را که چگونه آقای استرووه و «آسوباژدنیه» تمام جنبه ارتجاعی «اصلاحاتی» را که در طرح برنامه سوسیال رولوسیونرها در مارکسیسم شده عملاً به ثبوت رسانده اند ما برای بار دیگر می گذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرایها

را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی به من کرده است. ما تا کنون به کرات صحبت کرده‌ایم^{۳۸} و اکنون یک بار دیگر هم صحبت خواهیم کرد. مقاله آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملاً جالب توجه است ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط می‌توانیم عبوراً اشاره‌ای بنماییم. او می‌خواهد «دموکراسی روس را با اتکا به همکاری طبقات ایجاد کند نه با اتکا به مبارزه بین آنان» و در ضمن «روشن‌فکران دارای امتیازات اجتماعی» (از قبیل «اشراف متمدن» که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه به زمین می‌ساید) «وزن و اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی» خود (یعنی وزن کیسه پول) را به این حزب «غیرطبقاتی» وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل می‌کند جوانان را با این نکته آشنا سازد که «عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی به وحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را به معرض بیع و شری گذارده است» بیهوده و بی‌مصرف است (ما از صمیم قلب به این ابراز تمایل شادباش می‌گوییم. هیچ چیزی بهتر از جنگی، که آقای استرووه بر ضد این «عبارت قالبی» مارکسیستی می‌نماید صحت آن را ثابت نخواهد کرد. بفرمایید، آقای استرووه، و اجرای نقشه درخشان خود را به آینده دور و دراز موکول نکنید!)

از نظر مبحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نماینده بورژوازی روس که دارای شم سیاسی است و در مقابل کوچک‌ترین تغییر هوا حساس است در لحظه فعلی علیه چه شعارهای عملی می‌جنگد. اولاً علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار «برای توده مردم نامفهوم و بیگانه است» (او فراموش می‌کند اضافه نماید: مفهوم است ولی به صرفه بورژوازی نیست!) ما خیلی مایل بودیم بینیم آقای استرووه در حوزه‌ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت می‌کرد! شاید کارگران جزو توده مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفته آقای استرووه آنها گاه از «جمهوری خواهی ساده‌لوحانه» ای پیروی می‌کنند («بیرون کردن تزار»)۔ ولی، بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوری خواهی ساده‌لوحانه - سلطنت‌طلبی آگاهانه خواهد آمد نه جمهوری خواهی آگاهانه! آقای استرووه «ça dépend»، این موضوع هنوز مربوط است به کیفیت اوضاع، نه تزارسم و نه بورژوازی هیچ‌یک نمی‌توانند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید به حساب زمین‌های اربابی انجام گیرد جلوگیری نکنند و طبقه کارگر هم نمی‌تواند در این کار به دهقانان کمک نکند.

ثانیاً، آقای استرووه تأکید می‌کند که «در جنگ داخلی همواره مهاجم حق به جانب نخواهد بود». این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسگرایی‌ها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمی‌گوییم که در جنگ داخلی هجوم همواره به صرفه است؛ خیر،

گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتاً لزوم حتمی دارد، ولی به کار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵، اتفاقاً معنایش نشان دادن گوشه‌ای از مفهوم «عبارت قالبی رادیکالی» است («بورژوازی به وحشت می‌افتد و امر آزادی را به معرض بیع و شری می‌گذارد»). کسی که در لحظه کنونی نمی‌خواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمی‌کند، کسی که این حمله را تبلیغ نمی‌کند، آن کس بیهوده نام طرف‌دار انقلاب روی خود می‌گذارد.

آقای استرووه شعار «پنهان‌کاری» و شعار «شورش» را تقبیح می‌نماید (شورش را «قیام مینیاتور» می‌داند). آقای استرووه هم به این و هم به آن از لحاظ «راه‌یابی به توده‌ها» — با نظر حقارت می‌نگرد! ما می‌خواستیم از آقای استرووه سؤال کنیم که آیا می‌تواند مثلاً در «چه باید کرد؟» که آن را اثر یک نفر انقلابی افراطی می‌داند جایی را نشان بدهد که در آن شورش تبلیغ شده باشد. مگر در خصوص «پنهان‌کاری» مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامه «غیرعلنی» که «پنهانی» به روسیه وارد می‌شود و مورد استفاده گروه‌های «پنهانی» «سایوز آسواژدنیه» و حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه قرار می‌گیرد کار نمی‌کنیم؟ مجامع توده‌ای کارگری ما اغلب «به حالت پنهانی» تشکیل می‌شود — ما این معصیت را مرتکب می‌شویم. ولی جلسات آقایان هوادار آسواژدنیه چگونه؟ آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهان‌کاری منفور به آن مباحث کنید؟

راست است، لازمه رساندن اسلحه به کارگران رعایت پنهان‌کاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن می‌گوید. گوش کنید: «اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج توده‌ای برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است. بدین طریق حتی از آن نقطه نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابر آن قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزه فعلی در راه رهایی است، — اشباع توده از ایده‌های اصلاحات دموکراتیک، اساسی‌ترین و ضروری‌ترین کارها محسوب می‌شود.»

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام به منظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت می‌کند. قیام آماده نشده یا قیام خود به خودی و پراکنده، هم‌اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ‌کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منتج گردد، زیرا این موضوع هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوط است (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسر است) و هم به طرز رفتار دولت و بورژوازی و هم یک سلسله کیفیات دیگری که

در نظر گرفتن دقیق آن غیرممکن است. درباره ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثه مشخص، که آقای استرووه سخن رابه آنجا می‌کشاند حاجتی به گفتار نیست. اگر شما می‌خواهید طرف‌دار انقلاب باشید باید درباره این موضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازم است. آیا لازم است موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، درباره آن تبلیغ کرد و مجدانه زمینه آن را بی‌درنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر. آقای استرووه نمی‌تواند معنی این اختلاف را نفهمد: مثلاً او که مسئله لزوم حق انتخاب همگانی را، که برای هر دموکرات مسئله‌ای مسلم و قطعی است، به وسیله به میان کشیدن مسئله غیرمسلم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسئله‌ای که برای یک نفر سیاست‌مدار دارای جنبه مبرم نیست، پرده‌پوشی نمی‌کند. آقای استرووه، با طفره خود در مورد مسئله لزوم قیام، تمام کنه ماهیت مکتوم خط مشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان می‌کند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح می‌دهد: بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزه مسلحانه را به دوش کارگران می‌اندازد (این ثانیاً). این است معنای واقعی طفره‌روی آقای استرووه از مطلب. به همین جهت است که او در مورد مسئله لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و به مسئله شرایط «اجتماعی و روحی قیام» و «تبلیغات» مقدماتی درباره آن متوسل می‌شود. درست همان‌طور که بورژواهای یاوه‌گو در سال ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامی که جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب می‌کرد، هنگامی که جنبش «منجر به لزوم» مبارزه مسلحانه شده بود، هنگامی که اعمال نفوذی که فقط از راه تبلیغات انجام می‌گرفت (و در دوره تهیه و تدارک درجه لزوم آن صد برابر است) بدل به خمودگی و جبن رذیلانه و بورژوامآبانه گشته بود، وقت خود را صرف قطعنامه‌نویسی، تهیه بیانیه‌ها و تصمیم‌نامه‌ها و «ترویج توده‌ای» و آماده کردن «شرایط اجتماعی و روحی» می‌نمودند، درست همین‌طور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کرده از مسئله قیام طفره می‌رود. آقای استرووه آنچه را که عده زیادی از سوسیال دموکرات‌ها اصرار دارند که بینند، با وضوح کامل به ما نشان می‌دهد و آن اینکه: وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم می‌گردد.

انقلابی‌گری مبتذل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است، این اصل در مورد تاریخ به طور کلی و یا در مورد آن عصرهایی از تاریخ که برآمد سیاسی آشکاری از طرف توده‌ها وجود ندارد و هیچ کودتایی نمی‌تواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آن را به وجود آورد، مسلماً صدق می‌نماید. انقلابیون دنباله‌رو نمی‌فهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی «روبنای»

کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، آن وقت به شیوه گذشته به «حرف» اکتفا نمودن و درعین حال برای پرداختن به «عمل» شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به «شرایط روحی» و «تبلیغات» به طور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و درازگویی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدرورزی در آن است. یاوه سرایان بورژوا دموکرات فرانکفورت، نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کندذهنی آمیخته با درازگویی هستند.

آیا می‌خواهید فرق بین انقلابی‌گری مبتذل و دنباله‌روی انقلابی‌ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آن را برای شما چنین توضیح می‌دهیم، سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۱ را که تازه گذشته ولی به نظر ما اکنون به مثابه روایات باستانی است به یاد بیاورید، در آن موقع تظاهرات آغاز شد. انقلابی‌گری مبتذل قیل و قالی درباره «هجوم» راه انداخت («رابوچیه دلو»)^{۳۹}، پخش «شب‌نامه‌های خونین» شروع شد (که اگر حافظه‌ام خطا نکند منشا آن از برلن بود) و به «مطبوعات بازی» و بایده‌ای که حاکی بود باید بوسیله یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمره خیال‌بافی کابینه‌نشینان است (نادژدین)^{۴۰}، دنباله‌روی انقلابی‌ها در آن وقت، برعکس به تبلیغ این موضوع پرداخت که «بهترین» وسیله برای تبلیغات سیاسی مبارزه اقتصادی است. ولی سوسیال دموکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال دموکراسی انقلابی به هر دوی این جریان‌ها حمله می‌کرد. آشوب‌اندازی و قیل و قال درباره هجوم را سرزنش می‌نمود زیرا همه آشکارا می‌دیدند و یا می‌بایستی می‌دیدند که قیام آشکار توده کار فرداست. سوسیال دموکراسی دنباله‌روی را هم تقبیح می‌نمود و حتی شعار قیام مسلحانه همگانی را هم مستقیماً به میان می‌کشید ولی نه به مفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آن زمان نمی‌توانست دعوت به «شورش» را بین ما بیابد) بلکه به مفهوم یک استتاج ناگزیر، به مفهوم تبلیغات» (که آقای استرووه فقط اکنون به یاد آن افتاده است، آقای استرووه محترم ما اصولاً همیشه چند سال عقب است)، به مفهوم فراهم کردن همان «شرایط اجتماعی و روحی» که نمایندگان دست‌پاچه بورژوازی معامله‌گر اکنون درباره آن «با حالتی اندوه‌بار و بی‌موقع» قلم‌فرسایی می‌نمایند. آن موقع ترویج - پروپاگاندا و تبلیغ (آزیتاسیون) و تبلیغ و ترویج به حکم شرایط عینی زمان واقعاً جای اول را احراز می‌کرد. آن موقع موضوع تأسیس یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه را، که انتشار هفتگی آن یک ایده آل محسوب می‌شد، ممکن بود به عنوان سنگ محکی برای تهیه تدارک قیام مطرح کرد (او در رساله «چه باید کرد؟» هم این موضوع مطرح شده بود) آن موقع شعار تبلیغات

توده بجای قیام‌های مسلحانه مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی و روحی قیام بجای آشوب‌اندازی، یگانه شعارهای صحیح سوسیال دموکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش به جلو رفته، و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند و فقط به درد پرده‌پوشی ریاکاری آسوباژدنیه و نیز دنباله‌روی ایسکرای نو می‌خورند!

یا شاید من اشتباه می‌کنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم‌اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟ به اطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ بدهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران‌های دسته‌جمعی افراد مسالمت‌جو و بی‌اسلحه در همه‌جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه به مثابه «برهان» حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی— حتی بورژوازی— به لزوم ایجاد پلیس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه معتدل و محتاط است نمی‌گوید (افسوس که فقط می‌گوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) «آشکار بودن عملیات انقلابی» (ببینید امروز ما با چه زبانی صحبت می‌کنیم!) «اکنون یکی از مهم‌ترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است»؟

هرکسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسئله قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسئله بیافکنید که در ارگان‌های مطبوعات آزاد، که کم یا بیش قادرند در توده‌ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول— قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است.^{۴۱} در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده است که جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و به عنوان مسئله روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است، که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیدترین اقدامات به عمل آید.

طرح دوم— مقاله‌ای است اصولی که «پیشوای مشروطه‌طلبان روس» (این عنوانی است که «روزنامه فرانکفورت» ارگان کاملاً متنفذ بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی مترقی روس در «آسوباژدنیه» نوشته است. او با عقیده ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهان‌کاری و شورش— شیوه‌های خاص انقلابی‌گری

نامعقول است. جمهوری خواهی شیوه تخدیر اعصاب است. قیام مسلحانه مسئله‌ای است که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده‌ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی «اساسی‌ترین و ضروری‌ترین مسائل» است.

طرح سوم - قطعنامه کنفرانس نوایسکرایبی‌ها است. به موجب آن وظیفه ما - تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیرممکن شمرده می‌شود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم می‌سازد عبارت است از ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات و تشکیلات از طرف ما، فقط در آن موقع است که «تدارکات جنگی و فنی می‌تواند اهمیت کم و بیش جدی احراز نماید».

همین؟ آری همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه موضوعی است که رهبران نوایسکرایبی پرولتاریا هنوز از آن اطلاعی ندارند. اینکه آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم یک وظیفه فوری و فوتی است یا نه موضوعی است که برای آنها هنوز روشن نیست. به عقیده آنها دعوت به عملی نمودن جدی‌ترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که به مراتب مهم‌تر است (در سال ۱۹۰۵ نه در سال ۱۹۰۲) اینست که اجمالا توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات «ممکن است» اهمیت «کم و بیش جدی» احراز نماید...

رفقای نوایسکرایبی حال ملاحظه می‌کنید، رو آوردن به سوی خط مشی مارتینفی شما را به کجا رسانده است؟ آیا می‌فهمید که فلسفه سیاسی شما به مثابه برگردان فلسفه هواداران آسواباژدنیه است و شما (علی‌رغم اراده خود و مستقل از شعور خود) به دنبال بورژوازی سلطنت طلب افتاده‌اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که، شما ضمن تکرار بدیهیات و تکمیل شدن در درازگویی، این نکته را از نظر دور داشته‌اید که بنابر سخنان فراموش نشدنی مقاله فراموش نشدنی پتر استرووم «آشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهم‌ترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است»؟

۹. معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به حکومت موقتی برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نوایسکرایبی‌ها انقلاب را به جلو سوق نداده (این همان چیزی است که آنها می‌خواستند با قطعنامه خود موجبات آن را فراهم سازند) بلکه به عقب می‌برد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپی‌گیر آزادی عمل را از سوسیال دموکراسی سلب می‌نماید و آن را از حل شدن

در دموکراسی بورژوازی مصون نمی‌دارد. بدیهی است که از مقدمات نادرست قطعنامه نتیجه نادرست حاصل می‌شود. «از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهد بلکه باید به صورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند.» به نیمه اول این استنتاج که مربوط به طرح هدف‌هاست نظری بیافکنید. آیا نوایسکرایبی‌ها هدف فعالیت سوسیال دموکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب برتزاریسم قرار می‌دهند؟ آری قرار می‌دهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمی‌توانند صحیحاً فرمول‌بندی کنند و فرمول‌بندی آنها با فرمول‌بندی «آسوباژدنیه» شباهت پیدا می‌کند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار می‌دهند. و بعد، آیا آنها موضوع حکومت موقت را با مسئله قیام مربوط می‌سازند؟ آری مستقیماً مربوط می‌سازند و می‌گویند که حکومت موقت «از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید». بالاخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار می‌دهند؟— بله، آنها گرچه مانند آقای استرووه از اعتراف به لزوم و فوریت قیام شانه خالی می‌کنند ولی فرقیان با آقای استرووه اینست که در عین حال می‌گویند «سوسیال دموکراسی می‌کوشد آن را (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نماید و از آن به نفع طبقه کارگر استفاده کند».

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوط است، این طور نیست؟ ما هدف خود را این قرار می‌دهیم که قیام توده‌ها را اعم از پرولتاریا و غیرپرولتاریا تابع نفوذ و رهبری خود نماییم و از آن، به نفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار می‌دهیم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده بورژوازی («گروه‌های غیرپرولتاریایی») را رهبری نماییم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال دموکراسی و بورژوازی انقلابی «تقسیم کنیم». ما هدف خود را پیروزی قیام قرار می‌دهیم که باید به استقرار حکومت موقت («که از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید») منجر گردد. بدین جهت... بدین جهت ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهیم!!

دوستان ما به هیچ وجه نمی‌توانند سروته موضوع را به هم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز می‌جوید و نظر سوسیال دموکراسی انقلابی، که دعوت می‌کند انجام این وظیفه فوری برعهده گرفته شود، مردد مانده‌اند. آنها بین آنارشسیسم که هرگونه شرکتی را در حکومت انقلابی موقت از لحاظ اصولی به مثابه خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح می‌نماید و مارکسیسم، که در صورت وجود نفوذ رهبری کننده سوسیال دموکراسی در قیام^{۴۲} چنین شرکتی را طلب می‌کند مردد مانده‌اند. آنها دارای هیچ گونه خط مشی مستقلی نیستند: نه دارای خط مشی آقای استرووه که در صدد معامله با تزاریسم است و به این جهت هم در مورد مسئله قیام باید از مطلب بگریزد و راه طفره در پیش گیرد: نه دارای خط مشی آنارشسیست‌ها که هرگونه اعمال نفوذ «از بالا» و هرگونه شرکتی را در انقلاب بورژوازی تقبیح می‌نمایند نوایسکرایبی‌ها معامله با تزاریسم و پیروزی بر

تزاریسم را با یکدیگر مخلوط می‌نمایند. آنها می‌خواهند در انقلاب بورژوازی شرکت نمایند. آنها از «دو دیکتاتوری» مارتینف کمی گام فراتر گذارده‌اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند. به منظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند، یعنی به منظور آنکه از ثمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره‌های آن را کلاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها «استفاده از قیام به نفع طبقه کارگر»... می‌نامند. بیش از این به مکث روی این آشفته فکری حاجتی نیست. بهتر است منشأ این آشفته فکری را ضمن فرمول‌بندی آن که حاکی است «باید به صورت یک حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند» بررسی نماییم.

این یکی از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی بین‌المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یک اصل کاملاً صحیحی است. این اصل برای تمام مخالفین روزیونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، به مثابه یک ردیه ضروری و مشروع علیه «کرتینیسم پارلمانی»، میلرانیسم، برنشتینیسیم^{۴۳} و رفرمیسم ایتالیایی به شیوه توراتی، حق اهلیت یافته است. نوایسکرای‌های شریف ما این اصل نیکو را از بر کرده و با پشتکار تمام به کار می‌برند... ولی کاملاً بیجا. مقوله‌هایی از مبارزه پارلمانی در قطعنامه‌هایی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچ‌گونه پارلمانی در قطعنامه‌هایی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچ‌گونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم «اپوزیسیون» که منعکس کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچ‌کس به طور جدی از قیام صحبت نمی‌کند، به طرزی بی‌معنی در مورد وضعیتی به کار برده می‌شود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب درباره رهبری آن فکر و صحبت می‌کنند. تمایل به «باقی ماندن» در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصراً باید «از پایین» اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار می‌شود که انقلاب مسئله لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است.

خیر، بخت و اقبال کاملاً از نوایسکرای‌های ما روی برتافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال دموکراسی را بیان می‌کنند از به کار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده‌اند در عصری که انقلاب آغاز شده است و در آن پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله‌های قیام زبانه می‌گیرد چگونه مفهوم‌ها و اصطلاحات مبارزه پارلمانی تغییر کرده و به نقیض خود مبدل می‌شوند. آنها فکر نکرده‌اند که در شرایطی که مورد بحث ماست اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات کوچک‌ای پیشنهاد می‌شود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت می‌گیرد و اپوزیسیون بر ضد حکومت از طریق واژگون ساختن جبری حکومت به عمل می‌آید.

همان‌طور که قهرمان نامی یکی از داستان‌های ملی ما اندرزهای نیک را وقتی تکرار می‌کرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همان‌طور هم مداحان مارتینف ما، درس‌های پارلمان‌تاریسم زمان صلح را درست موقعی تکرار می‌کنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید می‌نمایند. هیچ‌چیز از این شعار «اپوزیسیون افراطی» مضحک‌تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه‌ای ذکر می‌شود که با اشاره به «پیروزی قطعی انقلاب» و «قیام مردم» آغاز می‌گردد! درست فکر کنید آقایان، و ببینید معنای داشتن خط مشی «اپوزیسیون افراطی» در دوره قیام چیست؟ آیا معنای آن افشا نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالفت دادن به دولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا معنای آن امتناع از پر کردن خزانه دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب به منظور مصرف آن برای حوایج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان آیا بالاخره نمی‌خواهید بفهمید که مفهوم «اپوزیسیون افراطی» فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشا نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ به چه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوط است به مبارزه پارلمانی و آن‌هم مربوط به عصری که هیچ‌کس هدف مستقیم مبارزه را «پیروزی قطعی» قرار نمی‌دهد. آیا بالاخره نمی‌خواهید بفهمید از آن لحظه‌ای که توده مورد زجر و ستم سیاسی به منظور مبارزه حیات و ممات برای نیل به پیروزی هجوم قطعی خود را از هرسو آغاز می‌نمایند جریان کار از اساس دگرگون می‌گردد؟

کارگران از ما می‌پرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیرناپذیر قیام جدا دست به کار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه‌ای را می‌توان و باید در آن موقع عملی کرد؟ نوایسکرایی‌ها که در کار عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب می‌دهند: باید به صورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرین کار کوته فکری نامیدیم؟

۱۰. «کمون‌های انقلابی» و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نو ایسکرایی‌ها نتوانست در موضع آنارشستی که «ایسکرا»ی نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ «از پایین» نه اینکه «هم از پایین و هم از بالا») پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و درعین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در حکومت انقلابی موقت بیش از حد واضح بود. بدین جهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسئله پیشنهاد کرده بودند قیود و محدودیت‌هایی قائل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد

بررسی قرار می‌دهیم:

«البته این تاکتیک (باقی ماندن به صورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی)» به هیچ وجه صلاح بودن تصرف جزئی و اپیزودیک حکومت و تشکیل کمون‌های انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک به توسعهٔ قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمی‌کند».

اگر این طور است پس معلوم می‌شود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پایین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم می‌شود آن تزی که ل. مارتف در مقاله مشهور مندرجه در «ایسکرا» (شمارهٔ ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامه «وپریود» که اضافه بر اعمال نفوذ «از پایین» اعمال نفوذ «از بالا» را نیز توصیه می‌نماید صحتش مورد اذعان است.

وانگهی، واضح است که منظور از تصرف حکومت (ولو به طور جزئی، اپیزودیک و هکذا) منحصر به شرکت سوسیال دموکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب دموکراتیک ذینفع است و به طرز مؤثری در آن شرکت می‌نماید. زیرا قیام، همان طوری که در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته می‌شود، مربوط به تمام «مردم» است و «گروه‌های غیرپرولتاری» (اصطلاح قطعنامه کنفرانس چی‌ها در مورد قیام) یعنی گروه‌های بورژوازی هم در آن شرکت می‌نمایند. پس اصلی که هرگونه شرکت سوسیالیست‌ها را با خرده بورژوازی در حکومت انقلابی موقت خیانتی نسبت به طبقه کارگر می‌دانست، از طرف کنفرانس به دور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. «خیانت» به صرف اینکه عمل خیانت در مورد جزئی از کل انجام گرفته و اپیزودیک و محلی و غیره باشد جنبهٔ خیانت بودن خود را از دست نمی‌دهد. پس اصلی که شرکت در حکومت انقلابی موقت را با ژورسیسم مبتدل هم‌تراز می‌دانست از طرف کنفرانس به دور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. حکومت، به استناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر به یک شهر باشد، در بسیاری از استان‌ها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و هم‌چنین از اینکه دارای این یا آن نام باشد، جنبهٔ حکومت بودن خود را از دست نمی‌دهد. بدین طریق کنفرانس از آن شیوه طرح اصولی که «ایسکرا»ی نو سعی می‌کرد به این مسئله بدهد سرباز زد.

حال ببینیم آن محدودیت‌هایی که کنفرانس برای تشکیل حکومت‌های انقلابی— که اکنون از نظر اصولی جایز است— و شرکت در آنها قائل می‌شود عقلایی است یا خیر. ما نمی‌فهمیم چه فرقی بین مفهوم «اپیزودیک» و «موقتی» وجود دارد. می‌ترسیم که منظور از استعمال این کلمه خارجی و «نو» فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر «عمیق‌تر» به نظر می‌آید ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریک‌تر و پیچیده‌تر می‌کند. چه فرقی است بین «صلاح بودن» «تصرف

حکومت» به طور جزئی، در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در حکومت انقلابی موقت تمام کشور از طرف دیگر؟ مگر میان «شهرها» شهری مانند پتربورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز، که از بسیاری کشورها بزرگ‌تر است، جزو استان‌ها نیست؟ مگر در موقع «تصرف حکومت» نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظایفی (که سابقاً موجب نگرانی «ایسکرا»ی نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندان‌ها، پلیس، خزانه‌داری و غیره در مقابل ما عرض اندام نمی‌نماید؟ البته هیچ‌کس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قطعیت پیروزی آن، تشکیل حکومت‌های انقلابی موقت به طور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از «پیروزی قطعی انقلاب» و از «قیام پیروزمندانه مردم» صحبت نمی‌کنید؟ از چه وقت سوسیال‌دموکرات‌ها کار آنارشیست‌ها یعنی پراکندگی توجه و هدف‌های پرولتاریا را پیش گرفته‌اند و بجای هدایت وی به سوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، به سوی هدف‌های «جزیی» هدایتش می‌نمایند؟ خود شما ضمن فرض «تصرف حکومت» در یک شهر از «بسط و توسعه قیام» صحبت می‌کنید— آیا جسارتماً ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعه آن به شهر دیگر است؟ اجازه می‌فرمایید امیدوارم شویم که اینجا منظور بسط و توسعه آن در همه شهرها است؟ آقایان نتیجه‌گیری‌های شما هم درست مثل مقدماتان بی پر و پا، تصادفی، ضد و نقیض و درهم و برهم است. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال‌دموکرات روسیه به مسئله مربوط به حکومت انقلابی موقت به طور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام حکومت‌های موقتی هم که به طور جزئی تشکیل شده باشند می‌شود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود به طور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسئله را از کل آن مجزا می‌کند فقط از پاسخ به این مسئله من‌حیث‌المجموع طفره می‌رود (ولی بدون موفقیت) و تولید درهم برهمی می‌نماید.

معنی «کمون‌های انقلابی» چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و «حکومت انقلابی موقت» هست و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس چی‌ها خودشان هم این موضوع را نمی‌دانند. آشفته فکری انقلابی به طوری که اغلب دیده می‌شود آنها را به مرحله جمله‌بافی انقلابی می‌کشاند. آری، استعمال کلمه «کمون انقلابی» در قطعنامه نمایندگان سوسیال‌دموکراسی فقط یک جمله‌بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس به کرات این قبیل جمله‌بافی‌ها را، که به وسیله آنها با اصطلاحات «فریبنده و جذاب» مربوط به دوران سپری شده، به روی وظایف آینده پرده می‌کشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت آلات بدلی پرزرق و برقی را پیدا می‌کند که زیب پیکر عروسک پر سر و صدایی کرده باشند. ما باید به کارگران و به تمام مردم با صراحت و بدون ذره‌ای ابهام بفهمانیم برای چه

ما می‌خواهیم حکومت انقلابی موقت تشکیل دهیم؟ و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانه خاتمه پذیرد و ما به قطعی‌ترین طرز در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات به خصوصی را عملی خواهیم نمود؟ این است پرسش‌هایی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در کمال وضوح به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و برنامه کامل این اصلاحات را که عبارت است از برنامه حداقل حزب ما تعیین می‌نماید. ولی کلمه «کمون» هیچ پاسخی به این پرسش‌ها نداده فقط مغز را با آوازی دور دست... یا آواز دهل ماندنی آکنده می‌نماید. به همان نسبتی که فرضاً کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما معزز و گرامی است به همان اندازه هم ما کم‌تر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، به آن استناد ورزیم. استناد به کمون بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، تکرار عمل نابخردانه بلانکیست‌ها است که از هر عمل کمون (در «بیانیه» سال ۱۸۷۴ خود) ستایش می‌کردند^{۴۴} و به همین جهت هم انگلس آنها را مورد استهزا قرار می‌داد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس‌چی‌ها پرسد این «کمون انقلابی» که در قطعنامه از آن یاد آوری می‌شود چیست او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که می‌تواند بدهد اینست که در تاریخ یک حکومت کارگری به این نام معروف است که دانایی و توانایی تشخیص بین عوامل انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظایف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط می‌نمود، از عهده حل مسئله تعرض جدی جنگی برضد ورسای برنیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آن را ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود به کمون پاریس استناد جوید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگویید: این حکومتی بود که حکومت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالی است و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامه عملی حزب و تدریس بیجای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگویی اشخاص ملانقطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده می‌کوشیدند آن را به ما نسبت دهند: یعنی مخلوط نمودن انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچ‌یک از «کمون‌ها» تفاوت بین این دو را تشخیص نمی‌دادند؟

هدف حکومت موقت (که آن قدر بیجان نام کمون به آن داده شده است) «منحصراً» بسط و توسعه قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه حکومت معین شده است. این کلمه «منحصراً» که به مثابه بخاری است که از منجلاب همان تئوری مهممل اعمال نفوذ «فقط از پایین» متصاعد شده است برحسب معنی لغوی خود، هرگونه وظایف دیگری را نفی می‌کند. ولی نفی وظایف دیگر با این طریق و این نحوه، اثبات دیگری است بر کوته بینی و عدم تعقل. «کمون انقلابی» یا به عبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو به طور موقت و «جزیی و اپیزودیک») انجام دهد و سرزیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این

حکومت باید هم به روز کار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه‌ها برقرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضات را معمول دارد، هم کمیته‌های دهقانی را تشکیل دهد و هم غیره و غیره— مختصر کلام این حکومت حتماً باید یک سلسله رفرم‌هایی را به موقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این رفرم‌ها در مفهوم «کمک به بسط و توسعه قیام» معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آنجایی است که احتیاج به وضوح کامل دارد.



قسمت آخر قطعنامه نوایسکرایی‌ها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی «اکنون میسم» که در حزب ما احیا شده به دست نمی‌دهد ولی مطالب فوق‌الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر می‌نماید.

اینک آن قسمت:

«فقط در یک صورت سوسیال دموکراسی بنا به ابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را به کف آورد و حتی الامکان آن را مدت زیادتری در دست خود نگاه دارد و این همانا در صورتی است که دامنه انقلاب به کشورهای متری اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضح معینی (؟) رسیده است، بسط یابد در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روس را می‌توان به طور قابل ملاحظه‌ای وسعت داد و در این صورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکان‌پذیر خواهد بود.

سوسیال دموکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دموکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولت‌هایی که در جریان انقلاب پی‌درپی روی کار می‌آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگاهدارد، در عین حال به بهترین طریقی می‌تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتی که به دستش بیافتد (؟؟) آماده نماید.»

فکر اصلی در اینجا همان است که «وپریود» به کرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود به دور افکند به نوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. ولی ببینید این فکر در بیان نوایسکرایی‌ها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسئله از قبیل این فکر مهمل که به موجب آن گویی ممکن است قدرت به دست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر می‌داند

«بیافتد» و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه به طور کلی نضج یافته است، روی این موضوع که برنامه حزبی ما معتقد به هیچ گونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب سوسیالیستی— مکث می‌کنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجوده بین ایده «وپریود» و قطعنامه را در نظر می‌گیریم. وظیفه‌ای را که «وپریود» در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه‌ای است دارای جنبه فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزه برای دموکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعنامه به این ارتباطی که بین «پیروزی قطعی» ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرای‌ها قائلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمی‌برد و به این جهت از وظایف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمی‌کند، بلکه یکی از امکانات را به طور کلی مورد بحث قرار می‌دهد: «در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد»... «وپریود» صریح و آشکار معین کرده است— و این مراتب در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه هم قید شده است که— به ویژه چگونه می‌توان و باید به نفع پرولتاریا از «قدرت حکومت استفاده کرد» و در عین حال این موضوع را در نظر گرفت که در مرحله کنونی تکامل اجتماعی، چه کاری را می‌توان بلافاصله انجام داد و چه کاری را لازم است بدو به مثابه تهیه مقدمات دموکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیدانه دنبال جریان را گرفته و می‌گوید: «می‌تواند خود را برای استفاده آماده نماید»، ولی نمی‌تواند بگوید که چگونه می‌تواند و چگونه خود را آماده نماید، برای چه استفاده‌ای. ما شکی نداریم که مثلاً نوایسکرای‌ها «می‌توانند خود را برای استفاده» از مقام رهبری در حزب «آماده نمایند» ولی تمام مطلب اینجا است که تاکنون تجربه آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امیدی را باقی نمی‌گذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند...

«وپریود» این موضوع را به دقت متذکر گردیده است که «امکان» واقعی «دردست نگاه داشتن حکومت» در چیست،— این امکان در دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و توده‌ای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضد انقلاب فائق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دموکراتیک است. قطعنامه کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده و فقط از موضوع طفره می‌رود. مگر نه این است که امکان نگاه‌داری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دموکراتیکی است، که هم‌اکنون در کشور ما به وقوع می‌پیوندد. مگر نه این است که پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنه انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزه شدید ضد انقلابی بورژوازی روس خواهد شد— قطعنامه نوایسکرای‌ها درباره این نیروی ضد انقلابی که اهمیت آن در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه‌ای هم سخن نمی‌گوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دموکراسی امکان

این را نداشتیم که به غیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکا نماییم در این صورت «نگاهداری قدرت» اقدام نومیدانه‌ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیدانه نیست و وقتی پیروزی قطعی بر تزاریسیم چنین امکانی را برای ما میسر می‌سازد، در این صورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مجدانه دعوت نماییم که این امکان را به واقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله‌روهای سوسیال دموکراسی به «مرزهای محدود تاریخی انقلاب روس» فقط پرده‌ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظایف این انقلاب دموکراتیک و نقش پیشرو پرولتاریا در آن!

یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» می‌شود این است که این دیکتاتوری لازم‌اش «اراده واحد» است («ایسکرا» شماره ۹۵) در حالی که پرولتاریا نمی‌تواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی‌پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرد و «متافیزیکی» مفهوم «اراده واحد» گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسایل دموکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمی‌گردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک زیرا وقتی این انقلاب «همگانی» بود در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حوایج و تقاضاهای همگانی را بر آورده می‌نماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دموکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمی‌تواند باشد. مبارزه طبقاتی بین آنها امری است ناگزیر، ولی در زمینه جمهوری دموکراتیک این مبارزه عمیق‌ترین و وسیع‌ترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب «وحدت اراده» پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آینده آن مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد با صاحب‌کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیرممکن است.^{۴۵} در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی به سوی سوسیالیسم می‌رود.

البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده درهم آمیخته و دو راه با هم مخلوط می‌شوند. کار روزمزدی و مبارزه آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود

دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته می‌شود. ولی این موضوع به هیچ‌وجه مانع این نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یکدیگر تفکیک نماییم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار می‌دهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار می‌ورزیم؟ ولی آیا می‌توان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه‌ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر درهم می‌آمیزند؟ مگر عصر انقلاب‌های دموکراتیک در اروپا شاهد یک سلسله نهضت‌های سوسیالیستی و تلاش‌های سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دموکراتیسم به انجام برساند در پیش ندارد؟

یک سوسیال دموکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دموکرات‌ترین و جمهوری‌خواه‌ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد برد. در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه می‌شود که سوسیال دموکراسی باید حتماً بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین برمی‌آید که تر ما حاکی از اینکه به اتفاق بورژوازی «باید با هم کوید» دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم «متفق را مانند دشمنی» شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام این‌ها نیز جای کوچک‌ترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط می‌شد که باید وظایف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظایف گذرنده و موقتی باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنایی نمود و یا به نظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است، ولی هرگونه بی‌اعتنایی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساوی است با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌ها است ولی بی‌اعتنایی به این وظیفه در عصر انقلاب دموکراتیک-ارتجاع محض است.

وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود، همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است، سوسیال دموکراسی آلمان در برنامه خود خواست جمهوری را مطرح نمی‌کند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسئله را در عمل از مسئله سوسیالیسم تفکیک نمود (گو اینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ ضمن تذکرات خود در خصوص طرح برنامه ارفورت بر حذر می‌دارد از اینکه به نقش جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم بها داده شود!) ۴۶. در سوسیال دموکراسی روسیه حتی صحبتی هم از اینکه خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود به میان نیامده است، زیرا در کشور ما درباره ارتباط لاینفک مسئله جمهوری با مسئله سوسیالیسم جای سخنی هم نمی‌تواند باشد. سوسیال دموکرات آلمانی که در سال ۱۸۶۸ مسئله به خصوص جمهوری را در درجه اول اهمیت قرار

نمی‌دهد پدیده‌ای است طبیعی که موجب هیچ‌گونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال دموکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسئله جمهوری را نادیده می‌گرفت آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه مشخص است.

زمانی می‌رسد که مبارزه، علیه حکومت مطلقه روس به پایان می‌رسد. دوره انقلاب دموکراتیک در روسیه سپری می‌شود. آن وقت دیگر حتی صحبت درباره «وحدت اراده» پرولتاریا و دهقانان و درباره دیکتاتوری دموکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آن وقت ما مستقیماً درباره دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقه پیشرو نمی‌تواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک بر تزارسم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره ۴۷

۱. به خواننده یادآوری می‌نمایم که «ایسکرا» در جریان جر و بحث با «وپریود» ضمناً به نامه انگلس به توراتی استناد می‌کرد که انگلس در آن پیشوای (آینده) رفرمیست‌های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی بر حذر می‌داشت. انگلس درباره وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت که انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه انقلاب خرده بورژوازی و دموکراتیک است. «ایسکرا» «وپریود» را سرزنش می‌کرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا «وپریود» (شماره ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس درباره وجوه اختلاف ۳ نیروی عمده انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. به موجب این تئوری نیروهایی که بر ضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه، فئودالیسم و سرواژ بپاخیزند عبارتند از ۱- بورژوازی بزرگ لیبرال؛ ۲- خرده بورژوازی رادیکال؛ ۳- پرولتاریا. اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمی‌کند؛ دومی برای نیل به استقرار جمهوری دموکراتیک مبارزه می‌کند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دموکراتیک است با مبارزه پرولتاریایی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است - سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید می‌نماید. این بر حذر داشتن مارکس کاملاً صحیح است. ولی درست به همین علت شعار «کمون‌های انقلابی» اشتباه است، زیرا کمون‌هایی که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط می‌کردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملاً ما را از این اشتباه مصون می‌دارد. شعار ما با تصدیق این موضوع که این انقلاب جنبه مسلماً بورژوایی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دموکراتیک خارج شود، این انقلاب

معین را به جلو سوق می‌دهد،— می‌کوشد به این انقلاب شکل‌هایی بدهد که حد اکثر سودمندی را به حال پرولتاریا داشته باشد،— بالنتیجه می‌کوشد از انقلاب دموکراتیک به منظور موفقیت‌آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

۱۱. یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و «کنفرانس»

مسئله حکومت انقلابی موقت، در لحظه فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال دموکراسی را تشکیل می‌دهد. مکث در روی سایر قطعنامه‌های کنفرانس به همان تفصیل نه ممکن است و نه لزومی دارد. ما فقط به نکته‌ای چند که مؤید وجه تمایز اصولی خط مشی تاکتیکی قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و قطعنامه‌های کنفرانس است و فوقاً آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم مختصر اشاره‌ای خواهیم نمود

مثلاً موضوع چگونگی طرز رفتار نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب را در نظر بگیرید. در اینجا هم پاسخ کامل را در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات خواهید یافت. این قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظایف لحظه مخصوص را در نظر می‌گیرد: هم فاش نمودن جنبه ریاکارانه گذشت‌های دولت، هم استفاده از «شکل‌های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم»، هم اجرای انقلابی خواست‌های مبرم طبقه کارگر (و در درجه اول روز کار ۸ ساعته) و هم، بالاخره، دفع باندهای سیاه. در قطعنامه‌های کنفرانس مسئله در چند قسمت پخش شده است: «دفع حمله نیروهای سیاه ارتجاع» فقط در برهین قطعنامه مربوط به چگونگی طرز رفتار نسبت به سایر احزاب ذکر گردیده است. شرکت در انتخابات مؤسسات انتخابی مجزا از «صلح و مسالحه‌های» تزاریسم با بورژوازی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بجای دعوت برای عملی ساختن روز کار ۸ ساعته از طریق انقلابی. قطعنامه مخصوصی با عنوان پر آب و تاب «درباره مبارزه اقتصادی» صادر می‌شود که فقط شعار قدیمی تبلیغات بر له «برقراری روز کار ۸ ساعته به وسیله وضع قانون» را تکرار می‌نماید (پس از استعمال کلمات پر سر و صدا و بسیار نابخردانه درباره «جای مهمی که مسئله کارگر در زندگی اجتماعی روس اشغال می‌نماید») عدم کفایت و عقب ماندگی این شعار در لحظه فعلی، به قدری واضح است که برای اثبات آن حاجتی به مکث نیست.

و اما مسئله برآمد سیاسی آشکار، کنگره سوم تغییرات اساسی را که برای آینده نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر می‌گیرد. از فعالیت مخفی و توسعه دستگاه مخفی به هیچ وجه نمی‌توان چشم پوشید زیرا این عمل به نفع پلیس بوده و بی‌نهایت برای دولت سودمند است. ولی

اکنون دیگر نمی‌توان دربارهٔ برآمد آشکار نیز فکر نکرد. باید فوراً شکل‌های مصلحت‌آمیز این برآمد و بنابراین دستگاه‌های مخصوصی را که پنهان‌کاری آنها کم‌تر باشد برای این مقصود تهیه نمود. باید از جمعیت‌های علنی و نیمه علنی استفاده نمود تا بتوان حتی الامکان آنها را به تکیه‌گاه‌های حزب آشکار کارگر سوسیال دموکرات آیندهٔ روسیه بدل ساخت.

کنفرانس در اینجا نیز مسئله را در چند قسمت پخش می‌کند و هیچ شعار جامع نمی‌دهد. مخصوصاً توصیه خنده‌آوری که به کمیسیون تشکیلات راجع به بذل مراقبت در «نقل و انتقال» ادبا علنی شده است به چشم می‌زند. قرار مربوط به «تحت نفوذ در آوردن روزنامه‌های دموکراتیکی که هدف و منظور خود را کمک به جنبش کارگری قرار می‌دهند» به کلی بی‌معنی است. این موضوع را تمام جراید علنی لیبرال ما، که از لحاظ خط مشی تقریباً سراپا «آسوباژدنیه‌ای» هستند، هدف خود قرار داده‌اند. چه می‌شود اگر هیئت تحریریه «ایسکرا» خودش توصیهٔ خود را اجرا کند و به ما نمونه‌ای نشان بدهد که چگونه باید «آسوباژدنیه» را تابع نفوذ سوسیال دموکراتیک نمود؟ بجای اینکه شعار داده شود که از اتحادیه‌های علنی به منظور ایجاد تکیه‌گاه‌هایی برای حزب استفاده شود، اولاً به ما دربارهٔ اتحادیه‌های فقط «حرفه‌ای» (با شرکت حتمی اعضای حزب در آنها) توصیه خصوصی می‌شود و ثانیاً توصیهٔ رهبری بر «سازمان‌های انقلابی کارگران»، «سازمان‌هایی که صورت رسمیت به خود نگرفته‌اند» و «کلوب‌های انقلابی کارگران» می‌شود. چگونه «کلوب‌ها» جزء سازمان‌هایی که صورت رسمیت به خود نگرفته‌اند درآمدند و این‌ها چگونه «کلوب‌هایی» هستند—الله اعلم. ما بجای دستورالعمل‌های دقیق و واضح یک ارگان عالی حزبی یا طرح‌های درهم و برهمی از افکار مشت‌آلود و مسوده‌های لایق‌رئی از نوشته‌های آنان روبرو هستیم. اینجا هیچ منظرهٔ کامل و جامعی به دست نمی‌آید که نشان دهد حزب بنای تمام فعالیت خود را بر روی اساس کاملاً جدیدی می‌گذارد.

کنگرهٔ حزب و کنفرانس «مسئله دهقانان» را به دو طریق کاملاً مختلف طرح کرده‌اند کنگره دربارهٔ «طرز رفتار نسبت به جنبش دهقانان» و کنفرانس—دربارهٔ «کار میان دهقانان» قطعنامه تنظیم نموده است. در یک مورد، آنچه در درجهٔ اول قرار داده شد، وظایف رهبری تمام جنبش وسیع انقلابی دموکراتیک به نفع مبارزهٔ تمام مردم برضد تزاریسیم است. در مورد دیگر موضوع فقط منحصر است به «کار» میان یک قشر مخصوص. در یک مورد مهم‌ترین شعار عملی تبلیغات یعنی تشکیل فوری کمیته‌های انقلابی دهقانان به منظور عملی نمودن کلیه اصلاحات دموکراتیک—به میان کشیده می‌شود. در مورد دیگر گفته می‌شود «خواست تشکیل کمیته‌ها» باید به مجلس مؤسسان تسلیم شود، چرا ما حتماً باید منتظر این مجلس مؤسسان باشیم؟ آیا این مجلس عملاً مؤسسان خواهد شد؟ آیا این مجلس بدون تأسیس قبلی و یا هم‌زمان کمیته‌های انقلابی دهقانان ثباتی خواهد داشت؟—تمام این مسائل را کنفرانس از نظر دور نموده است. در تمام تصمیمات

کنفرانس این فکر عمومی که ما آن را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از این است که در انقلاب بورژوازی ما باید فقط به کار ویژه خود مشغول باشیم و موضوع رهبری تمام جنبش دموکراتیک و عملی نمودن بالاستقلال این رهبری را منظور نظر خود قرار ندهیم، نقش خود را باقی گذارده است. همان طور که اکنون میست‌ها همیشه به اینجا می‌رسیدند که مبارزه اقتصادی—مال سوسیال دموکرات‌ها و مبارزه سیاسی—مال لیبرال‌ها است. همین طور هم نوایسکرایبی‌ها طی تمام جریان قضاوت‌های خود به اینجا می‌رسند که گوشه محقری دور از انقلاب بورژوازی از آن ما و اجرای فعالانه این انقلاب—از آن بورژوازی است.

بالاخره درباره قطعنامه‌های مربوط به طرز رفتار نسبت به احزاب دیگر نیز نمی‌توان سکوت اختیار کرد. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه از افشای هرگونه محدودیت و نقائص جنبش آزادی‌طلبانه بورژوازی سخن می‌گوید و به دنبال این فکر ساده‌لوحانه نمی‌رود که تمام حالات ممکنه این محدودیت را در فاصله بین دو کنگره ذکر نماید و بین بورژواهای خوب و بد حد فاصلی معین کند. کنفرانس، با تکرار اشتباه استرووه، لوجو جانه در جستجوی چنین حد فاصلی است و بدین طریق تئوری مشهور «کاغذ تورنسل» را تکمیل می‌کند. فکر استاروور از یک اندیشه نیکو سرچشمه می‌گرفت و آن تحمیل شرایط هرچه سخت‌تر به بورژوازی بود. او فقط فراموش می‌کرد که هرگونه کوششی برای تمیز قبلی بورژوا—دموکرات‌های سزاوار پشتیبانی و درخور سازش و غیره از بورژواهای دیگر، منجر به «فرمولی» می‌شود که سیر پیشرفت حوادث بلافاصله آن را به کنار خواهد انداخت و هیچ نتیجه‌ای جز مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا نخواهد داشت. در اینجا مرکز ثقل، از وحدت عملی و واقعی در مبارزه به حرف و وعده و شعار منتقل می‌گردد. چنین شعار اساسی به نظر استاروور «حق انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم و مخفی» بود. دو سال هم نگذشت که تئوری «کاغذ تورنسل» بی‌پروپایی خود را به ثبوت رساند، شعار حق انتخاب همگانی را آسوا بازدنیه‌ای‌ها اقتباس کردند و در نتیجه—تنها یک گام هم به سوسیال دموکراسی نزدیک نشدند بلکه به عکس به وسیله همین شعار سعی می‌کردند کارگران را گمراه سازند و آنان را از سوسیالیسم منصرف نمایند.

اکنون نوایسکرایبی‌ها «شرایط» بازهم «سخت‌تری» را به میان می‌کشند و از دشمنان تزاریسم «طلب می‌کنند» از هرگونه عملیات قطعی پرولتاریای متشکل با کمال جدیت و بدون ابهام(؟!) پشتیبانی نمایند» و قس علی‌هذا تا جایی که از آنها حتی خواهان «شرکت مؤثر در کار مسلح ساختن مردم» هستند. حد فاصل خیلی دورتر برده شده است ولی مع‌الوصف، این حد فاصل هم کهنه شده و فوراً بی‌مصرفی آن معلوم گردید. چرا مثلاً شعار جمهوری وجود ندارد؟ چگونه است که سوسیال دموکرات‌ها از بورژوا دموکراتیک‌ها برای یک «جنگ انقلابی بی‌رحمانه بر ضد تمام

ارکان رژیم صنفی سلطنت» هر چیزی را که بخواهید «طلب می‌کنند»، مگر مبارزه برای جمهوری را؟

شاهد اینکه این موضوع ایرادگیری نیست و اشتباه نوایسکرایبی‌ها یک اهمیت سیاسی کاملاً حیاتی دارد «اتحادیه آزادی طلب روسیه» است (رجوع شود به شماره ۴ «پرولتاری»).^{۴۸} این «دشمنان تزاریسم» با تمام خواست‌های نوایسکرایبی‌ها کاملاً جور می‌آیند. ولی ما نشان دادیم که روح آسوباژدنیه‌ای در برنامه (و یا در بی‌برنامگی) این «اتحادیه آزادی طلب روسیه» حکم‌فرما است و پیروان آسوباژدنیه به آسانی می‌توانند آن را به دنبال خود یدک بکشند. معهدا کنفرانس در پایان قطعنامه اظهار می‌کند که «سوسیال دموکراسی کمافی السابق مبارزه خود را علیه کلیه آن احزاب سیاسی که در زیر لوای لیبرالیسم و دموکراسی از پشتیبانی واقعی مبارزه انقلابی پرولتاریا خودداری می‌نمایند و به مثابه دوستان ریاکار مردم هستند ادامه خواهد داد». «اتحادیه آزادی طلب روسیه» نه تنها از این پشتیبانی خودداری نمی‌کند بلکه جدا آن را پیشنهاد می‌نماید. ولی آیا این موضوع ضمانتی هست به اینکه پیشوایان این اتحادیه ولو نام آزادی طلب هم داشته باشند «دوستان ریاکار مردم» نیستند؟

می‌بینید که نوایسکرایبی‌ها با سرهم‌بندی قبلی «شرایط» و ارایه «خواست‌هایی» که ضعف پرصورت آن خنده‌آور است، فوراً خود را به وضعیت مضحکی می‌اندازد. شرایط و خواست‌های آنها فوراً عدم کفایت خود را در مورد به حساب آوردن واقعیت زنده نشان می‌دهند. تشبث آنها به فرمول‌ها نو میدانه است زیرا هیچ فرمولی نیست که با آن بتوان صور گوناگون ریاکاری، ناپی‌گیری و محدودیت دموکراسی بورژوازی را معلوم نمود. مطلب بر سر «کاغذ تورنسل»، صورت ظاهر، خواست‌های نوشته شده و چاپ شده و تعیین قبلی حد فاصل بین «دوستان» ریاکار و بی‌ریای «مردم» نیست، بلکه بر سر وحدت عملی و واقعی مبارزه و بر سر انتقاد لاینقطعی است که سوسیال دموکرات‌ها باید از هر قدم «متزلزل» دموکراسی بورژوازی بنمایند. آنچه برای «متحد ساختن واقعی تمام نیروهای اجتماعی ذیعلاقه به تغییرات دموکراتیک» لازم است «مواد» نیست که کنفرانس با آن جدیت بیهوده روی آن زحمت کشیده است بلکه علم به این موضوع است که چه شعارهای واقعاً انقلابی را باید به میان کشید. برای حصول این مقصود شعارهایی لازم است که بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه را به سطح پرولتاریا ارتقا دهد نه اینکه وظایف پرولتاریا را تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل دهد. برای حصول این مقصود باید با جدیت در قیام شرکت ورزید نه اینکه با درازگویی از زیر بار وظایف غیر قابل تعویق قیام مسلحانه شانه خالی نمود.

۱۲. آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک برمد دامنه عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد؟

سطور پیشین نوشته شده بود که قطعنامه‌های کنفرانس نوایسکرایه‌های قفقاز که به توسط «ایسکرا» منتشر شده است به دست ما رسید. Pour la bonne bouche (برای حسن ختام) مدرکی بهتر از این حتی به فکر ما هم خطور نمی‌کرد.

هیئت تحریر «ایسکرا» صحیحاً خاطر نشان می‌کند که: «کنفرانس قفقاز نیز در مسئله اصلی تاکتیک عیناً (واقعاً هم!) به همان قراری رسید که در کنفرانس سرتاسری روسیه» (یعنی در کنفرانس نوایسکرایه‌ها) «به تصویب رسیده است» «رفقای قفقازی مسئله مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به حکومت انقلابی موقت را به مفهومی حل کردند که حاکی از اتخاذ روش کاملاً منفی نسبت به اسلوب جدیدی است که از طرف گروه «وپی‌یود» و نمایندگان به اصطلاح کنگره که به این گروه گرویده‌اند ترویج می‌شود.» «باید تصدیق کرد که کنفرانس در فرمول‌بندی تاکتیک حزب پرولتاریایی در انقلاب بورژوازی توفیق فراوان داشته است.»

حرف حق، حق است. هیچ‌کس نمی‌توانست با «توفیقی» بیش از این اشتباهات اساسی نوایسکرایه‌ها را فرمول‌بندی نماید. ما این فرمول را تماماً در اینجا نقل می‌نماییم بدین طریق که قبلاً در پراگ شکوفه‌ها و سپس میوه‌هایی را که در پایان تقدیم شده است قید می‌نماییم.

قطعنامه کنفرانس نوایسکرایه‌های قفقاز درباره حکومت موقت: «کنفرانس که وظیفه خود را استفاده از این لحظه انقلابی برای عمیق ساختن (البته! باید اضافه می‌شد: برای عمیق ساختن به شیوه مارتینف!) «آگاهی سوسیال دموکراتیک پرولتاریا می‌داند» (آیا فقط برای عمیق ساختن آگاهی ولی برای به کف آوردن جمهوری نه؟ چقدر انقلاب «عمیق» درک شده است!). «به منظور اینکه برای حزب آزادی کامل انتقاد از نظام دولتی بورژوازی را که در شرف به وجود آمدن است تأمین نماید» (تأمین جمهوری کار ما نیست! کار ما فقط تأمین آزادی انتقاد است. ایده‌های آنارشستی زبان آنارشستی هم به وجود می‌آورد: نظام «دولتی بورژوازی»!). «با تشکیل حکومت موقت سوسیال دموکراتیک و ورود در آن ابراز مخالفت می‌نماید» (به خاطر بیاورید قطعنامه‌ای را که باکونینست‌ها ده ماه پیش از انقلاب اسپانیا صادر کرده و انگلس به عنوان شاهد مثال ذکر نموده است: مراجعه شود به شماره سوم «پرولتاری»^{۴۹}، «و اعمال فشار از خارج» (از پایین، ولی نه از بالا) «بر حکومت موقت بورژوازی را برای دموکراسی کردن حتی الامکان (!) بیشتر نظام دولتی بیشتر صلاح می‌بیند. کنفرانس بر آن است که تشکیل حکومت موقت سوسیال دموکراتیک یا شرکت در آن، از یک طرف نتیجه‌اش این است که توده‌های وسیع پرولتاریا که از حزب سوسیال دموکرات مایوس خواهند شد، از آن جدا می‌گردند زیرا سوسیال دموکراسی با وجود تصرف

قدرت نیز مادامی که سوسیالیسم را عملی ننموده است نمی تواند نیازمندی های حیاتی طبقه کارگر را برآورده نماید) (جمهوری نیازمندی حیاتی نیست! تنظیم کنندگان قطعنامه در عالم ساده دلی خود متوجه نیستند که با زبان صرفاً آنارشیستی صحبت می کنند. گویی آنها شرکت در انقلاب های بورژوازی را اساساً نفی کرده اند!) «و از طرف دیگر این امر طبقات بورژوازی را از انقلاب رم می دهد و بدین وسیله دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد».

اینجاست اصل تمام مطلب، اینجاست که افکار آنارشیستی با اپورتونیزم تمام عیار آمیخته می شود همان طور که این موضوع همیشه بین برنشتینی های اروپای غربی هم اتفاق می افتد). درست فکر کنید: در حکومت موقت شرکت نباید کرد، زیرا این موضوع بورژوازی را از انقلاب رم می دهد و بدین وسیله دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد! اینجاست که دیگر آن فلسفه نوایسکرایه ها که می گوید چون انقلاب بورژوازی سر تعظیم فرود آورده و از سر راهش کنار برویم، تماماً و به صورت ناب و پی گیر خود در مقابل ما متظاهر می گردد. اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای یک دقیقه، از این نظر پیروی نماییم که شرکت ما ممکن است بورژوازی را از انقلاب رم دهد در این صورت سرگردگی انقلاب را تماماً به طبقه بورژوازی واگذار خواهیم کرد. به این طریق ما پرولتاریا را کاملاً تحت قیمومت بورژوازی در می آوریم (درحالی که کاملاً «آزادی انتقاد» را حفظ کرده ایم!!) و پرولتاریا را مجبور می کنیم، معتدل و ملایم باشد تا مبادا بورژوازی سیاسی رم کند. ما روی حیاتی ترین نیازمندی های پرولتاریا یعنی نیازمندی های سیاسی وی، که اکنون میست ها و مریدان آنها هیچ گاه درست نمی فهمیدند سایه می افکنیم و این کار را بدان سبب می کنیم که بورژوازی رم نکند. ما کاملاً از شیوه مبارزه انقلابی در راه عملی نمودن دموکراتیسم، در حدودی که مورد لزوم پرولتاریاست، عدول کرده و شیوه معامله با بورژوازی را در پیش می گیریم و به بهای خیانت به اصول و خیانت به انقلاب، موافقت داوطلبانه بورژوازی را خریداری می نماییم («برای اینکه رم نکند»).

نوایسکرایه های قفقاز توانسته اند تمام ماهیت تاکتیک خیانت به انقلاب و تبدیل پرولتاریا به زائده ناچیز طبقات بورژوازی را در دو سطر کوچک بیان نمایند. آنچه را که ما فوقاً از اشتباهات نوایسکرایه ها به عنوان یک تمایل معین نمودیم اکنون به صورت یک اصل واضح و مشخص در برابر ما جلوه گری می نماید: به دنبال بورژوازی سلطنت طلب افتادن. از آنجا که عملی کردن جمهوری ممکن است بورژوازی را وادار به رمیدن نماید (و هم اکنون وادار نموده است و مثال آن هم آقای استرووه است) پس مرده باد مبارزه در راه جمهوری. از آنجا که هرگونه درخواست جدی دموکراتیک پرولتاریا که به هدف نهایی منجر شود همیشه و در تمام جهان بورژوازی را وادار به رمیدن می نماید، پس رفقای کارگر توی سوراخ ها پنهان شوید، فقط از خارج اعمال نفوذ بکنید، به فکر این نباشید که از اسلحه و وسائل نظام «دولتی بورژوازی» برای انقلاب استفاده کنید،

«آزادی انتقاد» را برای خود حفظ نمایید.

مهم‌ترین جعلی که در خود مفهوم کلمه «انقلاب بورژوازی» می‌شود در اینجا آشکار گردیده است. «درک» این کلمه به شیوه مارتینف یا «ایسکرا»ی نو مستقیماً کار را به رها نمودن پرولتاریا در کام بورژوازی منجر می‌سازد.

برای کسی که اکونومیسم قدیمی را فراموش کرده است، برای کسی که آن را مورد بررسی قرار نمی‌دهد و بیاد نمی‌آورد، پی بردن به ماهیت این بروز فعلی اکونومیسم نیز دشوار است. «Credo» برنشتینی^۵ رابه خاطر آورید. اشخاص از نظریات و برنامه‌های «صرفاً پرولتاریایی» این طور استنتاج می‌کردند: اقتصاد، اشتغال به امور واقعی کارگر، آزاد بودن در انتقاد از هرگونه سیاست‌بافی، عمیق ساختن واقعی فعالیت سوسیال دموکراتیک— کار ما سوسیال دموکرات‌هاست و سیاست کار لیبرال‌ها. زنهار از اینکه دچار «انقلابی‌گری» شوید: این امر بورژوازی را رم خواهد داد. کسی که تمام «Credo» یا ضمیمه جداگانه شماره «نهم رابوچایا میسل» (مورخه سپتامبر ۱۸۹۹) را از نو بخواند، جریان این استدلال تماماً از برابر نظرش خواهد گذشت.

حالا هم همان است، منتها در یک مقیاس بزرگ یعنی در مورد ارزیابی تمام انقلاب «کبیر» روس،— که افسوس تئوریسن‌های مکتب کوتاه نظری ارتدکسال از پیش آن را مبتذل می‌نمایند و تا حد یک کاریکاتور تنزل می‌دهند! آزادی انتقاد، عمیق ساختن آگاهی، اعمال نفوذ از خارج کار ما سوسیال دموکرات‌ها و آزادی عمل، آزادی میدان برای رهبری انقلابی (بخوان: لیبرالی)، آزادی اجرای «رفرم» از بالا، کار آنها یعنی طبقات بورژوازی است.

این مبتذل کنندگان مارکسیسم هیچ‌گاه کوچک‌ترین تفکری درباره گفته‌های مارکس راجع به لزوم تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد سلاح نکرده‌اند. اینان، که بیهوده به نام مارکس متوسل می‌شوند، در عمل قطعنامه‌هایی تاکتیکی تدوین می‌کنند که کاملاً مطابق روح پرگویان بورژوامآب فرانکفورت یعنی کسانی است که آزادانه از حکومت مطلقه انتقاد می‌کردند و آگاهی دموکراتیک را عمیق می‌ساختند و به این موضوع پی نمی‌بردند که زمان انقلاب زمان عمل است، و آن‌هم عملی که هم از بالا و هم از پایین انجام گیرد. آنها که مارکسیسم را به درازگویی بدل نموده‌اند، از ایدئولوژی مصمم‌ترین و با انرژی‌ترین طبقه انقلابی پیشرو، یک‌نوع ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب مانده‌ترین قشرهای این طبقه یعنی قشرهایی است که از وظایف دشوار انقلابی دموکراتیک احتراز می‌جویند و انجام این وظایف را به عهده آقایان استرووها و اگذار می‌کنند.

اگر طبقات بورژوازی در نتیجه شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی از انقلاب ریمیده شوند. در این صورت «دامنه آن را نقصان خواهند داد».

کارگران روس می‌شنوید: اگر انقلاب را آقایان استرووها که سوسیال دموکرات‌ها آنها را رم

نداده باشند. انجام دهند، یعنی کسانی انجام دهند که منظورشان پیروزی بر تزاریسم نبوده بلکه معامله با آن است در این صورت دامنه آن وسیع تر خواهد شد. اگر از دو نتیجه ممکنه انقلاب که ما فوقاً توصیف نمودیم نتیجه اولی حاصل شود. یعنی اگر بورژوازی سلطنت طلب با حکومت مطلقه بر سر یک «مشروطیت» شییف مآبانه معامله کند دامنه انقلاب وسیع تر خواهد شد!

سوسیال دموکرات‌هایی که برای رهبری تمام حزب این مطالب افتضاح آور را در قطعنامه‌ها می‌نویسند یا این قطعنامه‌های «توفیق‌آمیز» را تصویب می‌نمایند به قدری در نتیجه درازگویی‌هایی که تمام شیرۀ حیاتی مارکسیسم را کشیده است چشم بصیرت‌شان کور شده که نمی‌بینند چگونه این قطعنامه‌ها تمام گفته‌های خوب آنها را هم به جمله پردازی مبدل می‌نماید. هر مقاله آنها را که می‌خواهید از «ایسکرا» بردارید، حتی جزوۀ مشهور مارتینف شهیر ما را در نظر بگیرید، می‌بینید که در تمام آنها از قیام مردم، رساندن انقلاب به پایان خود و کوشش برای اتکا به قشرهای پایینی مردم در مبارزه با بورژوازی ناپیگر، صحبت می‌شود. ولی از همان لحظه‌ای که شما اندیشه «نقصان پذیرفتن دامنه انقلاب» در نتیجه دوری جستن بورژوازی را قبول کرده یا مورد تأیید قرار می‌دهید تمام این گفته‌های نیکو بدل به یک عبارت پردازی ناچیز می‌شود. از دو حال خارج نیست، آقایان: یا ما باید علی‌رغم بورژوازی ناپی گیر و خودغرض و جبون به اتفاق مردم در راه عملی نمودن انقلاب کوشش نماییم و به پیروزی کامل بر تزاریسم نائل آییم یا اینکه این «علی‌رغم» را مجاز ندانیم و بترسیم از اینکه مبادا بورژوازی «برمد» و آن وقت است که پرولتاریا و مردم را تسلیم بورژوازی، تسلیم بورژوازی ناپی گیر و خودغرض و جبون کرده‌ایم.

به فکر این نیتید که گفته‌های مرا به غلط تفسیر کنید. فریاد نکنید که شما را به خیانت آگاهانه متهم می‌نمایند. خیر شما هم نظیر اکونومیست‌های سابق که بدون قدرت مقاومت و بدون بازگشت آن قدر در سرایشب «عمیق ساختن» مارکسیسم در غلطیدند تا به «فضل فروشی» ضد انقلابی و بی‌روح رسیدند بدون آگاهی آن قدر رفتید تا در منجلاب غوطه‌ور شدید.

آیا شما آقایان هیچ فکر کرده‌اید که «دامنه انقلاب» به کدام یک از نیروهای واقعا موجود اجتماعی وابسته است؟ نیروهای سیاست خارجی و بست و بندهای بین‌المللی را کنار می‌گذاریم، که اکنون به صورتی بسیار مساعد به حال ما، ترکیب یافته‌اند ولی ما آنها را هیچ‌گاه در نظر نمی‌گیریم و بحق هم در نظر نمی‌گیریم زیرا صحبت بر سر نیروهای داخلی روسیه است. نگاهی به این نیروهای اجتماعی داخلی بیفکنید. نیروهای ضد انقلاب عبارتند از حکومت مطلقه، دربار، پلیس، مأمورین دولتی، ارتش و یک مشت اعیان و اشراف. هر قدر حس خشم و تنفر مردم عمیق تر باشد همان قدر اطمینان به ارتش کم تر و تزلزل مأمورین دولتی بیشتر می‌شود. وانگهی بورژوازی اکنون من حیث المجموع طرفدار انقلاب است و درباره آزادی داد سخن می‌دهد و روز به روز بیشتر به نام مردم و حتی انقلاب صحبت می‌کند.^{۱۵} ولی ما مارکسیست‌ها همه از روی تئوری می‌دانیم و در زندگی روزانه

هم هر روز و هر ساعت نمونه آن را در لیبرال‌ها، زمستوائی‌ها و آسوا باژدنیه‌ای‌های خود مشاهده می‌نماییم که بورژوازی طرف‌دار ناپی‌گیر و خودغرض و جبون انقلاب است. بورژوازی، همین که تمایلات خودغرضانه و مخدودش برآورده شد و همین که از دموکراتیسم پی‌گیر «رمید» (و هم‌اکنون در حال رمیدن است)! من حیث‌المجموع به سوی ضد انقلاب، به سوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. باقی می‌ماند «مردم» یعنی پرولتاریا و دهقانان: پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که قادر است با اطمینان تا هدف نهایی پیش رود زیرا راهی را که در پیش دارد به مراتب از انقلاب دموکراتیک فراتر می‌رود. از این روست که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری در نخستین صفوف پیکار می‌کند و اندرزه‌های سفیخانه‌ای را که می‌گوید باید دقت کرد تا مبادا بورژوازی برمد و به هیچ‌وجه در خورد پرولتاریا نیست با اشمئزاز تمام رد می‌کند. دهقانان، شامل توده‌ای از عناصر نیمه پرولتاریا و عناصر خرده بورژوازی هستند. این امر آنها را نیز بی‌ثبات می‌سازد و پرولتاریا را مجبور می‌کند در یک حزب کاملاً طبقاتی متحد گردد. ولی بی‌ثباتی دهقانان با بی‌ثباتی بورژوازی فرق اساسی دارد، زیرا دهقانان در لحظه فعلی آن‌قدر به حفظ حتمی مالکیت خصوصی علاقمند نیستند که به ضبط املاک اربابی که یکی از صور عمده این مالکیت است علاقمندند. دهقانان می‌توانند طرف‌دار کامل و اساسی انقلاب دموکراتیک باشند، بدون اینکه این موضوع آنها را سوسیالیست بکند و بدون اینکه جنبه خرده بورژوازی خود را از دست بدهند. دهقانان ناگزیر این‌طور هم خواهند شد، به شرط اینکه سیر حوادث انقلابی که باعث تنویر افکار آنها است، در اثر خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا، خیلی زود قطع نگردد. با این شرط دهقانان مسلماً تکیه‌گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود زیرا فقط در صورت پیروزی کامل انقلاب است که برای دهقانان در زمینه رفرفرم‌های ارضی تحصیل همه چیز، میسر خواهد شد، یعنی تحصیل تمام آن چیزهایی میسر خواهد شد که مورد تمایل آنان است و آرزوی آن را دارند و واقعاً لازم دارند (ولی نه برای محو سرمایه‌داری که «سوسیال رولوسیونرها» تصور می‌کنند، بلکه) برای اینکه از منجلاب اصول سرواژ، و از ظلمت خواری و مذلت و چاکری خلاص شوند و شرایط زندگی خود را تا حدودی که در شرایط اقتصاد کالایی ممکن است بهبود بخشند.

علاوه بر این: نه فقط اصلاحات اساسی ارضی بلکه کلیه منافع مشترک و دائمی دهقانان نیز آنها را به انقلاب دل بسته می‌کند. دهقانان حتی در مبارزه علیه پرولتاریا نیز احتیاج به دموکراتیسم دارند زیرا فقط رژیم دموکراتیک است که می‌تواند به طور دقیق مبین منافع آنان باشد و به آنها، به منزله توده و اکثریت، تفوق بدهد. هرچه ذهن دهقانان روشن‌تر باشد (و از هنگام جنگ با ژاپن هم ذهن آنها با چنان سرعتی روشن می‌شود که حتی به خاطر بسیاری از کسانی که عادت کرده‌اند درجه روشنی ذهن را با معیارهای دبستانی بسنجند خطور هم نمی‌کند) به همان نسبت آنها پی‌گیرتر و با عزمی راسخ‌تر، از انقلاب کامل دموکراتیک طرف‌داری خواهند کرد. زیرا برخلاف بورژوازی

برای آنها حاکمیت مردم وحشت‌آور نبوده بلکه سودمند است. همین که دهقانان خرد را از قید سلطنت‌طلبی ساده‌لوحانه آزاد نمودند، جمهوری دموکراتیک آمال و آرزوی آنها خواهد شد زیرا سلطنت‌طلبی آگاهانه بورژوازی دلال‌منش (با مجلس اعیان و غیره) برای دهقانان در حکم همان رقیب، همان خواری و مذلت و ظلمت پیشین است که فقط کمی رنگ و روغن مشروطه اروپایی روی آن زده‌اند.

به این علت است که بورژوازی، به مثابه یک طبقه، به حکم طبیعت و اجبار به زیر بال حزب لیبرال سلطنت‌طلب پناه می‌برد ولی دهقانان به مثابه توده به رهبری حزب انقلابی و جمهوری‌خواه ملتجی می‌گردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دموکراتیک را به پایان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم.

معترضانه به من خواهند گفت: این موضوع محتاج به اثبات نیست، این حکم الفبا را دارد و تمام سوسیال‌دموکرات‌ها آن را بسیار خوب می‌فهمند. خیر، آنهایی که می‌گویند در نتیجه کنار رفتن بورژوازی «دامنه» انقلاب «نقصان می‌پذیرد»، این موضوع را نمی‌فهمند. این قبیل اشخاص کلماتی را که از برنامه ارضی ما آموخته‌اند تکرار می‌کنند، ولی به معنی آنها پی نمی‌برند زیرا در غیر این صورت آنها از مفهوم دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان که به طور ناگزیر از تمام جهان‌بینی مارکسیستی و برنامه ما ناشی می‌شود، نمی‌توسیدند و دامنه انقلاب کبیر روسیه را به دامنه عمل بورژوازی محدود نمی‌نمودند. این اشخاص با قطعنامه‌های صریحاً ضد مارکسیستی و ضد انقلابی خود اثر عبارات مجرد انقلابی مارکسیستی خود را از بین می‌برند.

کسی که واقعا به اهمیت نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانه روس پی ببرد ممکن نیست بتواند بگوید در صورتی که بورژوازی از انقلاب برمد دامنه انقلاب نقصان می‌پذیرد. زیرا در حقیقت فقط وقتی دامنه انقلاب روس واقعا به وسعت می‌گذارد، فقط وقتی این دامنه انقلاب واقعا از آنچه در عصر انقلاب بورژوا دموکراتیک ممکن است وسیع‌تر خواهد بود که بورژوازی از آن برمد و توده دهقانان هم‌دوش با پرولتاریا نقش یک انقلابی فعال را به عهده بگیرند. برای اینکه انقلاب دموکراتیک ما بتواند به طرز پی‌گیری به پایان خود برسد باید به نیروهایی اتکا نماید که قادر باشند ناپی‌گیری اجتناب‌ناپذیر بورژوازی را فلج سازند (یعنی همانا قادر باشند «آن را وادار به رمیدن نمایند»، همان چیزی که طرف‌داران قفقازی «ایسکرا» به علت نابخردی از آن می‌ترسند).

پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند بدین طریق که توده دهقان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپی‌گیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند بدین طریق که توده عناصر نیمه پرولتاریای اهالی را به خود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپی‌گیری

دهقانان خرده بورژوازی را فلج سازد. این‌ها هستند آن وظایف پرولتاریا که نوایسکرایی‌ها در تمام استدلال‌ها و قطعنامه‌های خویش دربارهٔ دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن می‌گویند. ولی یک نکته را که چه بسا هنگام استدلال دربارهٔ این «دامنه» از نظر می‌افتد، نباید فراموش کرد. نباید فراموش کرد که در این مورد سخن بر سر دشوار بودن قضیه نیست بلکه بر سر این است که از چه راهی باید به جستجو و نیل به راه حل پرداخت. سخن بر سر این نیست که آیا نیرومند نمودن و شکست‌ناپذیر کردن وسعت دامنهٔ انقلاب آسان و یا دشوار است بلکه بر سر این است که برای وسعت دادن به این دامنه چگونه باید اقدام نمود. اختلاف همانا بر سر جنبهٔ اساسی فعالیت و جهت حرکت آن است. ما روی این موضوع تکیه می‌کنیم، زیرا چه بسا اشخاص بی‌توجه و نادرست دو مسئلهٔ مختلف را با یکدیگر مخلوط می‌نمایند. یکی مسئله سمت حرکت یا به عبارت دیگر انتخاب یکی از دو راه مختلف و دیگری مسئله مربوط به سهولت رسیدن به هدف و یا نزدیک اجرای آن در راه انتخاب شده.

ما در گفته‌های سابق به هیچ‌وجه به مسئله اخیر نپرداختیم زیرا این مسئله گفتگوها و اختلاف نظرهایی در داخل حزب ایجاد نکرده است. ولی بدیهی است که این مسئله به خودی خود بی‌اندازه شایان اهمیت بوده و شایستهٔ آن است که تمام سوسیال دموکرات‌ها آن را به طور جدی مورد توجه قرار دهند. خوشبینی غیرمجازی بود هرآینه دشواریهایی تنها شامل طبقهٔ کارگر نبوده بلکه شامل دهقانان نیز هست، فراموش میشد. همین دشواری‌ها است که بارها مجاهداتی را که برای رساندن انقلاب دموکراتیک به هدف نهایی شده است عقیم گذارده و ضمناً در این جریان بورژوازی ناپی‌گیر و خودغرض که در عین حال هم از راه مدافعه از دستگاه سلطنت در مقابل مردم «سرمایه تحصیل نموده است» و هم «قیافهٔ معصوم» لیبرالیسم... یا «خط مشی آسواپازدنیه» را «حفظ کرده است» — بیش از همه به کامیابی رسیده است! ولی دشواری معنایش عدم امکان نیست. آنچه مهم است اطمینان در انتخاب صحیح راه است و این اطمینان است که انرژی و شور انقلابی قادر به معجزه را صد بار افزایش می‌دهد.

با مقایسه بین قطعنامهٔ نوایسکرایی‌های قفقاز و قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه فوراً دیده می‌شود که میان سوسیال دموکرات‌های امروزی از لحاظ انتخاب راه، چه اختلاف عمیقی وجود دارد. قطعنامهٔ کنگره می‌گوید: بورژوازی ناپی‌گیر است، بورژوازی حتماً سعی خواهد کرد پیروزی‌های انقلاب را از چنگ ما خارج کند. پس، رفقای کارگر، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه حاضر کنید، مسلح شوید، دهقانان را به سوی خود جلب کنید. ما پیروزی‌های انقلاب را بدون پیکار به بورژوازی خود غرض نخواهیم داد. قطعنامه نوایسکرایی‌های قفقاز می‌گوید: بورژوازی ناپی‌گیر است، بورژوازی ممکن است از انقلاب برمد. پس، رفقای کارگر، مبادا فکر شرکت در حکومت موقت را بنمایید زیرا در این صورت بورژوازی محققاً خواهد

رמיד و در نتیجه دامنه انقلاب نقصان خواهد پذیرفت!
یک دسته می‌گوید: علی‌رغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپی‌گیر، انقلاب را تا نیل به هدف نهایی به جلو سوق دهید.
دسته دیگر می‌گوید: این فکر را نکنید که انقلاب را مستقلاً به هدف نهایی برسانید زیرا در آن صورت بورژوازی ناپی‌گیر خواهد رמיד.
مگر ما با دو راهی که کاملاً در دو قطب مخالف قرار دارند روبرو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک به کلی ناسخ یکدیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال دموکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً آسوباژدنیه‌مآبانه است؟

۱۳. خاتمه. آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟

اشخاصی که با اوضاع و احوال سوسیال دموکراسی روس آشنایی سطحی دارند و یا از کنار قضاوت می‌کنند و از تاریخچه تمام مبارزه داخلی حزبی ما از هنگام پیدایش اکونومیسم به بعد اطلاعی ندارند. چه بسا به اختلاف نظرهای تاکتیکی فعلی هم که به خصوص بعد از کنگره سوم مشخص شده است با بی‌اعتنایی نگریسته و آن را صرفاً دو تمایلی می‌دانند که برای هر جنبش سوسیال دموکراتیک طبیعی، ناگزیر و با یکدیگر آشتی‌پذیرند. به نظر آنها یکی از این دو طرف به اصطلاح روی فعالیت معمولی جاری و روزانه و روی لزوم بسط دامنه ترویج و تبلیغ، روی تهیه و تدارک قوا، عمیق ساختن جنبش و قس‌علی‌هذا به طور خاصی تکیه می‌نماید و طرف دیگر به وظایف جنگی و به وظایف عمومی سیاسی و انقلابی جنبش بیشتر عطف توجه می‌کند، و لزوم قیام مسلحانه و دادن شعارهای حاکی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک و حکومت انقلابی موقت را خاطر نشان می‌سازد. ولی هیچ‌یک از دو طرف، نه در این مورد و نه در مورد دیگر (و اصولاً در هیچ‌موردی در دنیا) نباید راه مبالغه بپیماید، افراط و تفریط خوب نیست و قس‌علی‌هذا.

حقایق پیش پا افتاده‌ای از حکمت زندگی (و به اصطلاح «سیاسی») که در این قبیل اظهار نظرها بدون شک وجود دارد غالباً روی عدم درک احتیاجات حیاتی و روزمره حزب پرده می‌افکند. مثلاً اختلافاتی را که امروز از لحاظ تاکتیک بین سوسیال دموکرات‌های روس وجود دارد در نظر بگیرید. بدیهی است که تکیه مخصوص روی جنبه روزمره و عادی فعالیت که ما در استدلال‌های تاکتیکی نوایسکرایبی‌ها مشاهده می‌نماییم به خودی خود هیچ خطری در بر ندارد و هیچ‌گونه اختلافی را در شعارهای تاکتیکی به وجود نمی‌آورد. ولی

کافی است قطعنامه‌های کنگرهٔ سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با قطعنامه‌های کنفرانس مقایسه شود تا این اختلاف فوراً معلوم گردد.

و اما مطلب بر سر چیست؟ اولاً مطلب بر سر این است که تنها یک اشارهٔ کلی و مجرد به وجود دو جریان در جنبش و به مضرات افراطی بودن کافی نیست. باید به طور مشخص دانست در زمان حال چه چیزی به جنبش آسیب می‌رساند و خطر واقعی سیاسی برای حزب اکنون در چیست. ثانیاً، باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یکی از شعارها- آب در آسیاب کدام‌یک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت. اگر به گفته‌های نوایسکرایی‌ها گوش فرا دهید به این نتیجه می‌رسید که حزب سوسیال دموکرات را خطر دست برداشتن از ترویج و تبلیغ و از مبارزهٔ اقتصادی و انتقاد از دموکراسی بورژوازی و نیز سرگرمی زیاده از حد به تدارکات جنگی و حملهٔ مسلحانه و کوشش برای به دست آوردن قدرت و نظائر آن تهدید می‌نماید. ولی در حقیقت امر، آن خطری که واقعاً حزب را تهدید می‌کند به کلی از جانب دیگر است. هر کس کمی از نزدیک با اوضاع جنبش آشنایی دارد، هر کس به طور دقیق و عمیق جریان آن را تعقیب می‌کند ممکن نیست به جنبهٔ مسخره‌آمیز خوف و وحشت نوایسکرایی‌ها پی نبرد. تمام فعالیت حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه اکنون دیگر شکل محکم و ثابتی به خود گرفته است که بدون شک تمرکز قوا را در ترویج و تبلیغ، در میتینگ‌های سیار و اجتماعات بزرگ، در پخش اوراق و جزوه‌ها و کمک به مبارزهٔ اقتصادی و شعارهای آن تأمین می‌نماید. هیچ کمیتهٔ حزبی، هیچ کمیتهٔ محلی، هیچ جلسهٔ فعالین و هیچ گروه وابسته به کارخانه‌ای نیست که در آن نود و نه درصد توجه و نیرو و وقت پیوسته و همیشه صرف تمام این کارها که از همان نیمهٔ دوم سال‌های نود جدا به موقع اجرا گذارده می‌شود، نشده باشد. فقط اشخاصی که هیچ‌گونه آشنایی با جنبش ندارند از این حقایق بی‌اطلاعند. فقط اشخاص بسیار ساده لوح یا بی‌اطلاع ممکن است برای این تکرار مکررات نوایسکرایی‌ها که با تبختر خاصی ادا می‌شود ارزش واقعی قائل گردند.

حقیقت آن است که ما نه تنها زیاده از حد سرگرم وظایف قیام، شعارهای عمومی سیاسی و مسئلهٔ مربوط به رهبری تمام انقلاب توده‌ای نیستیم، بلکه به عکس به ویژه عقب ماندگی در این مورد است که به طور زنده‌ای توجه را به خود جلب می‌کند و دردناک‌ترین مسائل را تشکیل می‌دهد و برای جنبش، خطر واقعی دربر دارد، زیرا ممکن است جنبش در کردار انقلابی به جنبش در گفتار انقلابی مبدل شود و در پاره‌ای نقاط هم‌اکنون مبدل هم می‌شود. از صدها و صدها سازمان، گروه و محفلی که به انجام امور حزبی مشغولند حتی یکی را هم نمی‌یابید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه‌اش همان فعالیت نباشد که فضیلتی «ایسکرا»ی نو با قیافهٔ کسانی که حقایق جدیدی کشف کرده‌اند از آن دم می‌زنند.

ولی برعکس شما چند درصد ناچیزی از گروه‌ها و محفل‌ها را می‌یابید که از وظایف قیام مسلحانه آگاه و دست به کار اجرای آن شده و به این موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده‌ای را علیه تزاریسم رهبری نمود و برای حصول این مقصود باید به ویژه فلان شعار پیش‌آهنگ به خصوص را اعلام نمود نه شعار پیش‌آهنگ دیگری را.

ما از اجرای وظایف پیشرو و واقعاً انقلابی خود به طور غیر قابل تصویری عقب مانده‌ایم، ما هنوز در موارد بسیاری به این وظایف پی نبرده‌ایم، ما در اثر عقب‌ماندگی خود در این قسمت در هر موردی از تقویت دموکراسی انقلابی بورژوازی غفلت ورزیده‌ایم. با این حال نویسندگان «ایسکرا»ی نو که به جریان حوادث و تقاضاهای زمان پشت کرده‌اند با لجاجت تکرار می‌نمایند: گذشته را فراموش نکنید! سرگرم نو نشوید! این—برهان اصلی و ثابت تمام قطعنامه‌های مهم کنفرانس است و حال آنکه شما در قطعنامه‌های کنگره همواره چنین می‌خوانید: ما در عین حال که گذشته را تأیید می‌کنیم (و به ویژه به علت اینکه گذشته است و به وسیله مطبوعات و قطعنامه‌ها و تجربه حل و فصل شده و مسجل گردیده است روی تکرار مکرر آن مکث نمی‌کنیم)—وظیفه جدیدی اعلام می‌نماییم و توجه عموم را به آن معطوف می‌داریم، شعار جدیدی می‌دهیم و از سوسیال دموکرات‌های واقعاً انقلابی می‌خواهیم که بی‌درنگ برای اجرای آن دست به کار شوند.

این است حقیقت موضوع دو جریان در تاکتیک سوسیال دموکراسی، عصر انقلابی وظایف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال دموکرات‌ها این وظایف را به طور قطع قبول دارند و در دستور روز می‌گذارند و می‌گویند: قیام مسلحانه امری است تأخیرناپذیر. بی‌درنگ، با انرژی تمام، خود را برای آن آماده نمایید، به خاطر داشته باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروری است. شعارهای جمهوری، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را به میان بکشید. ولی دسته دیگر به قهقرا می‌روند. در جا می‌زنند، بجای تنظیم شعار دیباچه می‌نویسند، بجای اینکه وظایف جدید را در عین تأیید وظایف قدیم تعیین نمایند. با طول و تفصیل و به طور خسته کننده‌ای به نشخوار وظایف قدیم مشغولند و بدون اینکه قادر به تعیین شرایط پیروزی قطعی باشند، بدون اینکه قادر باشند یگانه شعارهایی را که با کوشش برای نیل به پیروزی نهایی مطابقت داشته باشد تنظیم نمایند درباره شانه خالی کردن از وظایف جدید عبارت پردازی می‌کنند.

نتیجه سیاسی این دنباله‌روی آشکار است. افسانه نزدیک شدن «اکثریت» حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه به دموکراسی انقلابی بورژوازی هم‌چنان افسانه می‌ماند و هیچ‌یک از واقعیت‌های سیاسی، هیچ‌یک از قطعنامه‌های با نفوذ «بلشویک‌ها»، هیچ‌یک از

اقدامات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه صحت آن را تأیید نمی نماید. و حال آنکه بورژوازی اپورتونیست و سلطنت طلب مدت هاست که در وجود «آسوباژدنیه» از تمایلات «اصولی» نوایسکرایبی ها حسن استقبال می کند و اکنون دیگر مستقیماً از آنها به نفع خود استفاده می نماید، و تمام گفته ها و «ایده ها»ی آنها را بر ضد «پنهانکاری» و «شورش»، بر ضد پر بها دادن به جنبه «فمی» انقلاب، بر ضد اعلام مستقیم شعار قیام مسلحانه، بر ضد روح «انقلابی گری» خواست های افراطی و غیره و غیره با حسن نظر تلقی می کند. قطعنامه مصوبه از طرف تمام کنفرانس «منشویک ها»ی سوسیال دموکرات قفقاز و تصویب این قطعنامه از طرف هیئت تحریریه «ایسکرا»ی نو کلیه این نکات را از نظر سیاسی بدون ابهام بدین نحو ترازبندی می نماید: مبادا بورژوازی در صورت شرکت پرولتاریا در دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک برمد! با این جمله تمام گفتنی ها گفته شده است. با این جمله تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی سلطنت طلب به طور قطعی مسجل گردیده است. با این جمله اهمیت سیاسی دنباله روی «ایسکرا»ی نو نه به وسیله اظهارات تصادفی یک شخص بلکه با قطعنامه ای که مورد موافقت یک جریان تمام و کمال واقع شده، عملاً مدلل گردیده است. هرکس در این حقایق تأمل ورزد به معنای واقعی نظریات رایجی که در مورد دو جنبه و دو تمایل در جنبش سوسیال دموکراتیک وجود دارد پی خواهد برد. برای مثال اصول عقاید برنشتین را در نظر بگیرید تا بتوانید این تمایلات را در مقیاس وسیعی بررسی نمایید. برنشتینی ها هم عیناً بدین سان مصرانه ادعا می کردند و می کنند که فقط آنها هستند که به نیازمندی های واقعی پرولتاریا یعنی به ضرورت رشد قوای وی، عمیق نمودن کلیه فعالیت وی، فراهم ساختن موجبات پیدایش عناصر جامعه نوین، و هم چنین به ضرورت ترویج و تبلیغ پی می برند. برنشتین می گوید ما خواستار تصدیق و قبول آشکار آن چیزی هستیم که وجود دارد! و با این گفته خود اصل «جنبش» بدون «هدف نهایی» و تاکتیک منحصر تدافعی را تقدیس نموده تاکتیک ترس را حاکی از اینکه «مبادا بورژوازی برمد» موعظه می کند. برنشتین ها هم درباره «ژاکوبینیسم» سوسیال دموکرات های انقلابی و درباره «ادبایی» که به «فعالیت مبتکرانه کارگران» پی نمی برند و غیره و غیره قیل و قال می کردند. حال آنکه در حقیقت امر همه می دانند که سوسیال دموکرات های انقلابی حتی فکر این را هم نکرده بودند که از کارهای جزئی و روزمره و تهیه قوا و غیره و غیره دست بکشند. آنها فقط خواستار این بودند که هدف نهایی به طور روشن درک شود. وظایف انقلابی به طور روشن معین گردد، آنها می خواستند قشرهای نیمه پرولتار و نیمه خرده بورژوا را تا مقام پرولتاریای انقلابی ارتقا دهند نه اینکه فکر پرولتاریای انقلابی را تا نظریات اپورتونیستی تنزل دهند که «مبادا بورژوازی برمد».

می توان گفت تقریباً برجسته ترین نمودار این اختلاف میان جناح اپورتونیستی روشن فکری و جناح انقلابی پرولتاریایی این مسئله است که: *Dürfen wir siegen?* یعنی «آیا ما توانایی پیروز شدن

داریم؟» آیا پیروز شدن برای ما مجاز است؟ آیا پیروزی برای ما خطرناک نیست؟ آیا ما باید پیروز شویم؟ با اینکه این مسئله در همان نظر اول عجیب به نظر می‌آید. مع الوصف مورد طرح قرار گرفت و بایستی هم مورد طرح قرار گیرد، زیرا اپورتونیست‌ها از پیروزی می‌ترسیدند و پرولتاریا را از آن می‌ترساندند. نتایج شومی را از این پیروزی پیشگویی می‌نمودند شعارهایی را که در آنها آشکارا به این پیروزی دعوت می‌شد مورد استهزا قرار می‌دادند.

عین همین تقسیم‌بندی اساسی به تمایل اپورتونیستی روشن‌فکری و تمایل انقلابی پرولتاریایی میان ما هم وجود دارد متنها با این فرق کاملاً اساسی که صحبت بر سر انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه بر سر انقلاب دموکراتیک است. در بین ما هم مسئله «آیا ما توانایی پیروز شدن داریم؟» که بی‌معنی بودن آن از همان نظر اول معلوم است مطرح گردیده است. این مسئله را مارتینف در «دو دیکتاتوری» خود طرح کرده و در آن از قیامی که مقدماتش را هم بسیار خوب تهیه نموده باشیم و کاملاً هم با موفقیت آن را به انجام رسانده باشیم نتایج شومی را پیشگویی می‌نماید. این مسئله در تمام مطبوعاتی که نوایسگرایی‌ها در مورد حکومت انقلابی موقت منتشر کرده‌اند مطرح گردیده است و ضمناً در آن با جدیت ولی بدون موفقیت همیشه سعی شده است شرکت میلرمان در دولت اپورتونیستی بورژوازی با شرکت وارلن^{۵۲} در دولت انقلابی خرده بورژوازی مخلوط گردد. این موضوع در قطعنامه‌ای که حاکیست «مبادا بورژوازی برمد» تحکیم گردیده است. و گرچه حالا کائوتسکی سعی دارد ما را مورد استهزا قرار داده مشاجرات ما را در موضوع حکومت انقلابی موقت به دعوای بر سر تقسیم پوست خرس شکار نشده تشبیه کند، ولی این استهزا فقط نشان می‌دهد که چگونه حتی سوسیال دموکرات‌های خردمند و انقلابی هم وقتی درباره موضوعی صحبت می‌کنند که فقط افواها آن را شنیده‌اند دچار وضع نامناسبی می‌شوند. سوسیال دموکراسی آلمان هنوز چندان به شکار خرس (یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی) نزدیک نیست ولی بحث بر سر اینکه آیا ما «توانایی» شکار آن را داریم یا نه یک اهمیت اصولی عظیم و یک اهمیت سیاسی-عملی داشت. سوسیال دموکرات‌های روس هنوز چندان به این موضوع نزدیک نیستند که بتوانند «خرس خود را شکار کنند» (یعنی انقلاب دموکراتیک را انجام دهند) ولی این مسئله که آیا ما «توانایی» شکار آن را داریم برای تمام آینده روسیه و برای آینده سوسیال دموکراسی روس دارای اهمیت بی‌نهایت جدید است. بدون اطمینان به اینکه ما «توانایی» پیروز شدن را داریم نمی‌توان سخنی هم از گردآوری جدی و با احراز موفقیت سپاه و رهبری آن، به میان آورد.

اکنون می‌توانیم سابق ما را در نظر بگیریم. آنها هم فریاد می‌کردند که مخالفین‌شان توطئه‌گر و ژاکوبن هستند (مراجعه شود به «رابوچیه دلو» به خصوص شماره دهم و نطق

مارتینف هنگام مذاکرات کنگره دوم در اطراف برنامه) و با پرداختن به سیاست از توده جدا می‌شوند، اصول جنبش کارگری را فراموش می‌کنند، فعالیت مبتکرانه کارگران را به حساب نمی‌آورند و غیره و غیره. ولی در حقیقت امر این طرفداران «فعالیت مبتکرانه کارگران» عبارت از روشن فکران اپورتونیستی بودند که عقاید محدود و کوتاه فکرا نه خود را در مورد وظایف پرولتاریا به کارگران تحمیل می‌نمودند در حقیقت امر مخالفین اکونومیسم، به شهادت «ایسکرا»ی قدیم که هرکس می‌تواند به آن مراجعه نماید حتی یکی از جوانب فعالیت سوسیال دموکراتیک را نیز نادیده نگرفتند. از آن دست نکشیدند، مبارزه اقتصادی را به هیچ وجه فراموش نکردند و در عین حال قادر بودند مسائل سیاسی فوری و ضروری را در مقیاسی بس وسیع به میان بکشند و مانع تبدیل حزب کارگر به زائده «اقتصادی» بورژوازی لیبرال بشوند.

اکونومیست‌ها آن موضوع را از بر کرده‌اند که اقتصاد پایه سیاست است ولی آن را این طور «فهمیده‌اند» که باید مبارزه سیاسی را تا سطح مبارزه اقتصادی تنزل داد. نو اسکرائی‌ها این موضوع را از بر کرده‌اند که انقلاب بورژوازی پایه اقتصادی انقلاب دموکراتیک است و لی آن را این طور «فهمیده‌اند» که باید وظایف دموکراتیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال و میانه روی بورژوازی و تا حدی که «بورژوازی نرمد» تنزل داد. اکونومیست‌ها به بهانه عمیق ساختن فعالیت به بهانه فعالیت مبتکرانه کارگران و سیاست صرفاً طبقاتی، عملاً طبقه کارگر را تسلیم سیاست مداران بورژوا لیبرال می‌نمودند یعنی حزب را از راهی می‌بردند که معنای واقعی آن چنین بود. نوایسکرایی‌ها نیز به همان بهانه‌ها منافع پرولتاریا را در انقلاب دموکراتیک عملاً تسلیم بورژوازی می‌کنند یعنی حزب را از راهی می‌برند که معنای واقعی آن چنین است. اکونومیست‌ها خیال می‌کردند که رهبری در مبارزه سیاسی کار سوسیال دموکرات‌ها نبوده و مختص لیبرال‌ها است. نوایسکرایی‌ها خیال می‌کنند که عملی نمودن فعالانه انقلاب دموکراتیک کار سوسیال دموکرات‌ها نبوده و مختص بورژوازی دمکرات است، زیرا رهبری پرولتاریا بر انقلاب و شرکتش در آن با حفظ اولویت، «دامنه» انقلاب را «نقصان می‌دهد».

خلاصه کلام آنکه نوایسکرایی‌ها نه تنها از لحاظ منشاء پیدایش خود در کنگره دوم حزب بلکه بنابر چگونگی طرح کنونی وظائف تاکتیکی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نیز از مریدان اکونومیسم هستند. این نیز جناح اپورتونیست روشن فکری حزب است. در قسمت تشکیلات، این جناح، کار را از انفراد منشی آنارشیستی روشن فکران شروع نمود و به «سازمان‌شکنی یک پروسه خود به خودی است» خاتمه داد بدین ترتیب که در «آیین‌نامه» مصوبه کنفرانس «گسیختگی پیوند مطبوعات را با تشکیلات حزبی، انتخابات غیرمستقیم

را که دست کمی از انتخابات چهار درجه‌ای ندارد، سیستم مراجعه به افکار عمومی به شیوهٔ بناپارتیستی را بجای انتخابات دموکراتیک و بالاخره اصل «سازش» بین جزء و کل را تثبیت نمود. در مورد تاکتیک حزبی نیز آنها در همین سرایش غلطیدند. در «نقشهٔ فعالیت تبلیغاتی زمستوا» اعلام نمودند که «بالاترین نوع دموکراسیون» نطق کردن در مقابل زمستویست‌ها است و در صحنهٔ سیاست (در آستانه نهم ژانویه!) «فقط دو نیروی فعال می‌دیدند: دولت و دموکراسی بورژوازی. آنها مسئلهٔ حیاتی مسلح شدن را «عمیق می‌ساختند» بدین طریق که بجای دادن شعار عملی صریح پرولتاریا را دعوت می‌کردند که خود را با تمایل سوزانی برای مسلح شدن مجهز نماید. وظایف قیام مسلحانه، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک در قطعنامه‌های رسمی آنان مورد تحریف قرار گرفته و از حدت آن کاسته شده است. «مبادا بورژوازی برمد» — این بازپسین آهنگ آخرین قطعنامهٔ آنها با درخشندگی تمام پایان راهی را روشن می‌سازد که آنها حزب را در آن سیر می‌دهند.

تحول دموکراتیک در روسیه انقلابی است که از لحاظ ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازی است. این یک اصل صحیح مارکسیستی است که تنها تکرار سادهٔ آن کافی نیست. باید آن را فهمید و چگونگی تطبیق آن را با شعارهای سیاسی دانست. به طور کلی آزادی سیاسی، در زمینهٔ مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه‌داری تماماً آزادی بورژوازی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را به میان آوردند. طرفداران آن در همه جا از آزادی حاصله به عنوان صاحب آن بهره‌مند شدند در حالی که آن را به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی می‌رساندند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم می‌ساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه‌ای انجام می‌دادند.

ولی فقط ناردنیک‌های شورش طلب و آنارشویست‌ها و «اکنونیست‌ها» می‌توانستند از اینجا چنین استنتاج نمایند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده و یا تخفیف یابد. تحمیل این آئین کوتاه نظرانهٔ روشن فکری به پرولتاریا همیشه فقط به طور موقت و فقط علی‌رغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه به طور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، معهذا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا راه نجات خود را در سرپیچی از مبارزهٔ طبقاتی ندانسته بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنهٔ آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قطعیت آن می‌داند. کسی که از اهمیت وظایف مبارزهٔ سیاسی می‌کاهد سوسیال دموکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تردونیون تنزل می‌دهد. کسی که از اهمیت وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌کاهد، سوسیال دموکرات

را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل می دهد. آری، انقلاب مردم. سوسیال دموکراسی با حقانیت کامل برضد سوءاستفاده دموکراسی بورژوازی از کلمه مردم مبارزه کرده و می کند. سوسیال دموکراسی خواستار این است که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجوده میان طبقات مختلف مردم پرده پوشی نشود سوسیال دموکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار می ورزد. ولی اگر سوسیال دموکراسی «مردم» را به «طبقات» تجزیه می کند برای این نیست که طبقه پیشرو دور خود بتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس اینکه مبادا خداوندان اقتصادی دنیا برمند فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای این است که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در رأس تمام مردم مبارزه کند.

این است آنچه که نوایسکرایهای کنونی غالباً نمی فهمند و کلمه «طبقاتی» را در تمام حالات صرف و نحو آن سفسطه جویانه تکرار می کنند و آن را جایگزین شعارهای مؤثر سیاسی در انقلاب دموکراتیک می سازند.

انقلاب دموکراتیک یک انقلاب بورژوازی است. شعار تجدید تقسیم بندی زمین (چرنی پردل-Черный передел) یا شعار زمین و آزادی- یعنی رایج ترین شعار توده دهقانان، که جورکش و جاهل ولی در عین حال شیفته وار جویای روشنایی و نیک بختی هستند- شعار بورژوازی است ولی ما مارکسیست ها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی به جز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمی تواند باشد. ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سوای آزادی کامل سیاسی، سوای جمهوری دموکراتیک و سوای دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیله دیگری موجود نیست و نمی تواند هم باشد. ما که نماینده طبقه پیشرو و نماینده یگانه طبقه انقلابی هستیم که بی چون و چرا عاری از هرگونه شک و شبهه و بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیع تر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتری وظایف انقلاب دموکراتیک را در برابر تمام توده مردم قرار دهیم. کاستن از اهمیت این وظایف از لحاظ تئوری به معنای مسخره مارکسیسم و تحریف کوته نظرانه آن و از لحاظ عملی و سیاسی خیانت به انقلاب به نفع بورژوازی یعنی طبقه ای است که ناگزیر از عملی نمودن پی گیر انقلاب خواهد رمید. مشکلاتی که در سر راه پیروزی کامل انقلاب وجود دارد بس عظیم است اگر نمایندگان پرولتاریا تمام آنچه را که در قوه دارند به کار برند و با این حال تمام مساعی آنها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت بورژوازی و جهالت توده بیهوده ماند، هیچ کس نمی تواند آنها را مورد تقبیح قرار دهد. ولی

اگر سوسیال دموکراسی انرژی انقلابی تحول دموکراتیک را کاهش دهد و از شور انقلابی به وسیله ترس از پیروزی و ملاحظه از اینکه مبادا بورژوازی برمد به کاهد همه و هرکس و در درجه اول پرولتاریای آگاه وی را مورد تقبیح قرار خواهد داد.

مارکس می‌گوید انقلاب لکوموتیف تاریخ است انقلاب جشن ستم‌کشان و استعمار شوندگان است. توده مردم هیچ‌گاه نمی‌تواند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشد. در این مواقع، چنانچه بخواهیم با معیار محدودی که خرده بورژواها در مورد ترقیات بطی و تدریجی به کار می‌برند بسنجیم، مردم قادر به اعجازند. ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیع‌تر و با تهوری بیشتر طرح کنند. باید شعارهای آنها همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده حرکت کند. دیده‌بان و راهنمای وی باشد. آرمان دموکراتیک و سوسیالیستی ما را با تمام عظمت و جلال آن جلوه‌گر سازد و کوتاه‌ترین و سراسرترین راه رسیدن به پیروزی کامل، مسلم و قطعی را نشان بدهد. بگذار اپورتونیست‌های بورژوازی «آسوباژدنیه» مآب از خوف انقلاب و از خوف راه مستقیم، راه‌های غیرمستقیم، پرپیچ و خم و راه صلح و مصالحه را اختراع نمایند. اگر با زور هم ما را مجبور به غلطیدن در این راه‌ها بنمایند باز ما در کار کوچک روزمره هم قادر به انجام وظایف خود خواهیم بود. ولی بگذار ابتدا مبارزه بی‌رحمانه، مسئله انتخاب راه را حل نماید. ما خائن و غدرورز در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده‌ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بی‌رحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننماییم. بگذار اپورتونیست‌های بورژوا جیونانه در فکر ارتجاع آینده باشند. کارگران را نه وحشتی است از اینکه ارتجاع، خود را برای اعمال موحش مجهز می‌نماید و نه از اینکه بورژوازی در حال رمیدن است. کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمی‌خواهند، آنها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بی‌رحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان به کار می‌برند.

شکی نیست که هنگام طوفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید می‌کند تا هنگام «دریانوردی» آرام ترقی لیبرالی که در آن استعمار کنندگان با تأنی دردناکی خون طبقه کارگر را می‌مکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک هزار بار از وظایف «اپوزیسیون افراطی» و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و معضل‌تر است. ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه «اپوزیسیون» بدون خطر رجحان قائل شود همان به که خود را موقتاً از فعالیت سوسیال دموکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جشن سپری شده و مجدداً

روزهای عادی آغاز شده باشد و بدین طریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی به کار می برد، این ناهماهنگی مشمئزکننده را نداشته باشد و وظایف طبقه پیش‌آهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید.

در رأس تمام مردم به ویژه دهقانان— در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پی‌گیر دموکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در رأس تمام زحمتکشان و استثمار شونده‌گان— در راه سوسیالیسم به پیش! این است آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد، این است آن شعار طبقاتی که باید در حل هر مسئله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر به هنگام انقلاب رخنه کرده و معین‌کننده آن باشد.

پس گفتار

بازهم خط مشی «آسواباژدنیه» بازهم خط مشی «ایسکرا»ی نو

شماره‌های ۷۱ و ۷۲ «آسواباژدنیه» و شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» مدارک جدید و فوق‌العاده پرارزشی در مورد مسئله‌ای که ما فصل هشتم جزوه خود را به آن اختصاص داده‌ایم در اختیار ما گذارد. نظر به اینکه در اینجا استفاده از تمام این مدارک پرارزش به هیچ‌وجه ممکن نیست لذا ما فقط روی عمده‌ترین نکات آن مکث می‌نماییم: اولاً روی این موضوع که «آسواباژدنیه» چه نوع «رالیسم» را در سوسیال دموکراسی می‌ستاید و چرا باید آن را بستاید، ثانیاً روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری.

۱. چرا واقع‌بین‌های بورژوا لیبرال «واقع‌بین‌های» سوسیال دموکرات را می‌ستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله‌هایی تحت عنوان «انشعاب در سوسیال دموکراسی روس» و «غلبه عقل سلیم» (شماره ۷۲ «آسوباژدنیه») درباره سوسیال دموکراسی قضاوتی می‌نمایند که برای پرولتارهای آگاه دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنایی با متن کامل این مقالات و تعمیق در هر جمله آن به سوسیال دموکرات‌ها توصیه شود باز کم است. ما ابتدا احکام عمده این دو مقاله را در اینجا نقل می‌نماییم:

«آسوباژدنیه» چنین می‌گوید: «برای کسی که از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال دموکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون «اکثریت» رادیکال‌تر و دارای خط مشی سراسر تری است و «اقلیت» برخلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه‌ها را جایز می‌داند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. به هر حال احکام سنتی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات می‌کند. توصیف ذیل به نظر ما دقیق‌تر می‌رسید: روحیه سیاسی عمده «اکثریت» عبارت است از انقلابی‌گری مجرد، شورش طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام در بین توده مردم به هر وسیله‌ای که شده و تصرف بی‌درنگ قدرت به نام این توده! این موضوع «لنینیست‌ها» را تا درجه معینی به سوسیالیست-رولوسیونرها نزدیک می‌نماید و به وسیله ایده انقلاب همگانی روس در ذهن آنها پرده‌ای به روی ایده مبارزه طبقاتی می‌کشانند. «لنینیست‌ها» که در کارهای عملی از بسیاری از محدودیت‌های آیین سوسیال دموکراتیک دست شسته‌اند از طرف دیگر سرا پا در محدودیت انقلابی‌گری فرو رفته‌اند، به جز تهیه و تدارک قیام

فوری از هرگونه فعالیت عملی دیگری امتناع می‌ورزند. از لحاظ اصولی به تمام شکل‌های تبلیغات علنی و نیمه‌علنی و هرگونه صلح و مصالحه عملاً مفیدی با دیگر جریان‌های اپوزیسیون با نظر حقارت می‌نگرند. ولی اقلیت، برعکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است. عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را نیز حفظ می‌کند. ایده‌آسوسی این فراکسیون این است که منافع «پرولتاریا» را در نقطه‌مقابل منافع بورژوازی قرار می‌دهد. ولی از طرف دیگر مبارزه پرولتاریا را با واقع‌بینی هشیارانه و با معرفت صریح به تمام شرایط و وظایف مشخص این مبارزه درک می‌نماید. البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال دموکراسی حکم می‌کند. هیچ‌یک از این دو فراکسیون در اجرای نقطه‌نظر اساسی خود به طور کامل پی‌گیر نیستند، زیرا در کار خلاقه مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال دموکراتیک هستند و این قضیه مانع این می‌شود که «لنینیست‌ها» لاقول مثل بعضی سوسیالیست رولوسیونرها مستقیماً شورش طلب و «ایسکرای‌ها» رهبران عملی جنبش سیاسی واقعا موجود طبقه کارگر بشوند.»

و سپس نویسنده «آسواپادزنیه» متن قطعنامه‌های عمده را نقل می‌نماید و با چند تذکر مشخصی که درباره آنها می‌دهد به توضیح «افکار» کلی خود می‌پردازد و می‌گوید در مقایسه با کنگره سوم «کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه به کلی روش دیگری دارد». اختلافی که در قطعنامه‌های صادره درباره حکومت موقت وجود دارد «مربوط به قیام مسلحانه است». یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگری مشاهده می‌شود. «لنینیست‌ها» در قطعنامه‌های خود کلمه‌ای هم در خصوص این مهم‌ترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر دم‌زنده‌اند. ولی اقلیت برعکس در این مورد یک قطعنامه بسیار جدی تنظیم نموده است». در مورد لیبرال‌ها گویی هر دو فراکسیون متفق‌ال‌رأی هستند. لکن کنگره سوم «متن قطعنامه پلخائف در مورد لیبرال‌ها مصوبه کنگره دوم را تقریباً کلمه به کلمه تکرار می‌نماید و قطعنامه استاروور را که مورد تصویب همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرال‌ها حسن نظر بیشتری داشت رد می‌کند». قطعنامه‌های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً به طور کلی همگون هستند ولی «اکثریت» بیشتری روی ایده ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه می‌نماید و حال آنکه «اقلیت» می‌خواهد مطالبه رفم‌های دموکراتیک دولتی و اداری را پایه تبلیغات خود قرار دهد.»

سرانجام «آسواپادزنیه» متن یکی از قطعنامه‌های منشویکی را از شماره ۱۰۰ «ایسکرا» نقل می‌نماید که ماده عمده آن این است: «نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهایی، شرکت توده را در زندگی حزبی به حد کافی تأمین نمی‌کند و تا اندازه‌ای هم خود توده را در نقطه‌مقابل حزب، که یک تشکیلات مخفی است، قرار می‌دهد لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه‌ای کارگری را بر زمینه علنی به عهده بگیرد و این مبارزه را کاملاً با

وظایف سوسیال دموکراتیک مرتبط سازد». دربارهٔ این قطعنامه «آسوباژدنیه» اعلام می‌دارد که «ما به این قطعنامه به عنوان غلبه عقل سلیم و به عنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال دموکرات صمیمانه شاد باش می‌گوییم».

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت‌های «آسوباژدنیه» آشنایی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور می‌رفت این قضاوت‌ها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال دموکرات در هر قدم به سهولت اشتباهات آن را می‌یابد. ساده‌لوحی بود اگر فراموش می‌شد که این قضاوت‌ها سرپا با منافع و نظریات بورژوازی لیبرال آغشته شده و از این لحاظ کاملاً مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی می‌شود. این قضاوت‌ها نظریات سوسیال دموکراسی را همان‌گونه منعکس می‌سازند که آئینهٔ مقعر یا محدب اشیاء را منعکس می‌سازد. ولی اشتباهی عظیم‌تر بود اگر فراموش می‌شد که بالاخره این قضاوت‌هایی که بورژوازمآبانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک به مثابه یک طبقه به خوبی می‌فهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال دموکراسی به حال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوش‌آیند است و چه تمایلاتی زیان‌بخش و دور و بیگانه و ناخوش‌آیند. فیلسوف یا نویسندهٔ بورژوازی هیچ‌گاه نظریات سوسیال دموکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فهیم باشد آن‌وقت غریزهٔ طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال دموکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آن را تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. بدین مناسبت شایسته است که غریزهٔ طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملاً جدی هر پرولتار آگاه قرار گیرد.

حال بینیم غریزهٔ طبقاتی بورژوازی روس با زبان «آسوباژدنیه» ای‌ها به ما چه می‌گوید؟

این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات «ایسکرا»ی نو اظهار می‌دارد و آن را به مناسبت واقع‌بینی (رالیسم)، هشیاری، غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه‌ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره می‌ستاید،— و از تمایلات کنگرهٔ سوم اظهار عدم رضایت نموده و آن را به مناسبت محدودیت، انقلابی‌گری، شورش‌طلبی، نفی صلح و مصالحه‌های عملاً مفید و غیره تقیح می‌نماید. غریزهٔ طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را به وی تلقین می‌کند که به کرات با دقیق‌ترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نوایسکرای‌ها جناح اپورتونیست و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال دموکراسی معاصر روسیه را تشکیل می‌دهند. لیبرال‌ها نمی‌توانند از تمایلات اولی تمجید

و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرال‌ها، که ایدئولوگ‌های بورژوازی هستند، به خوبی می‌فهمند که «عملی بودن، هشیاری و جدی بودن» طبقه کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهار دیواری سرمایه‌داری و رفرم و مبارزه حرفه‌ای و غیره به حال بورژوازی سودمند است. چیزی که برای بورژوازی خطرناک و وحشت‌آور است «محدودیت انقلابی» پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا به مقتضای وظایف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روس به عمل می‌آورد.

این که معنی کلمه «واقع‌بینی» از نقطه نظر آسوباژدنیه واقعاً چنین است موضوعی است که در ضمن از طرزی که سابقاً «آسوباژدنیه» و آقای استرووه آن را استعمال می‌کردند مشهود می‌گردد. خود «ایسکرا» نتوانست اعتراف نکند که از نشر «آسوباژدنیه» معنی «واقع‌بینی» چنین است. مثلاً مقاله‌ای را که تحت عنوان «وقت است!» در ضمیمه شماره ۷۳-۷۴ «ایسکرا» درج شده بود به خاطر آورد. نویسنده این مقاله (نماینده پی‌گیر نظریات «منج‌لاب» در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه) صاف و پوست‌کنده عقیده خود را اظهار می‌کند و می‌گوید: «آکیمف در کنگره بیشتر نقش شبح اپورتونیسیم را بازی کرد تا نماینده واقعی آن را.» و هیئت تحریریه «ایسکرا» فوراً مجبور شد گفته نویسنده مقاله «وقت است!» را اصلاح کند و تبصره‌ای بدین مضمون بنویسد:

«با این عقیده نمی‌شود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیمف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسیم آشکارا دیده می‌شود و این موضوع را منقد «آسوباژدنیه» نیز تصدیق می‌نماید بدین طریق که در یکی از شماره‌های اخیر خود متذکر می‌گردد که رفیق آکیمف به خط مشی «واقع‌بینانه» - بخوان: رویزیونیستی، - گرویده است.»

پس «ایسکرا» خود به خوبی می‌داند که «واقع‌بینی» از نظر «آسوباژدنیه» همان اپورتونیسیم است و لاغیر. حال اگر «ایسکرا» که به «واقع‌بینی لیبرالی» حمله می‌کند (شماره ۱۰۲ «ایسکرا») اکنون درباره این موضوع سکوت اختیار می‌نماید که چگونه لیبرال‌ها وی را به خاطر واقع‌بینی‌اش ستوده‌اند، همانا علت این سکوت این است که این ستودن‌ها تلخ‌تر از هر مذمتی است. این ستودن‌ها (که تصادفاً و برای اولین بار از طرف «آسوباژدنیه» اظهار نشده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع‌بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در «واقع‌بینی» (بخوان: اپورتونیسیم) سوسیال دموکراتیک که در تمام قطعنامه‌های نوایسکرایه‌ها به علت اشتباه‌آمیز بودن سرپای خط مشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است. در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپی‌گیری و خودغرضی‌اش را در انقلاب «همگانی» چه به وسیله استدلال‌های آقای استرووه، چه به وسیله سرپای لحن و کلیه مضامین همه جراید لیبرالی و چه به وسیله چگونگی اقدامات سیاسی جمع زمستویست‌ها

و روشن فکران و به طور کلی انواع طرفداران آقایان تروبتسکوی، پترونکوویچ، رودیچف و شرکاء کاملاً آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه به طور دقیق قضایا را درک نمی‌کند، ولی به حکم غریزه طبقاتی به طور کلی به این موضوع بسیار خوب پی می‌برد که گرچه پرولتاریا و «مردم» از یک طرف برای انقلاب وی به مثابه طعمهٔ توپ و همچون پتکی بر ضد حکومت مطلقه مفیدند ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به «پیروزی قطعی بر تزاریسیم» و به پایان رساندن انقلاب دموکراتیک بی‌نهایت برای وی خطرناکند. از این رو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آن است که پرولتاریا به ایفای نقش «محبوبانه‌ای» در انقلاب اکتفا نماید و با احتیاط‌تر، عملی‌تر و واقع‌بین‌تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: «مبادا بورژوازی برمد».

روشن فکران بورژوا به خوبی می‌دانند قادر به معدوم ساختن جنبش کارگری نیستند و به این جهت هم به هیچ‌وجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بر نمی‌خیزند. — خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزهٔ موءدبانه طبقاتی را می‌ستایند ولی جنبش کارگری و مبارزهٔ طبقاتی را به شیوهٔ برنتانف یا هیرش-دونکر^{۵۳} درک می‌کنند. به عبارت دیگر آنها کاملاً حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملاً خود کارگران تقریباً آن را به دست آورده‌اند) به عنوان «گذشت» به کارگران بدهند فقط به شرط اینکه کارگران از «شورش طلبی» از «انقلابی‌گری محدود»، از خصومت نسبت به «صلح و مصالحه‌های عملاً مفید»، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزهٔ طبقاتی خود یعنی نقش پی‌گیری پرولتاریایی و قطعیت پرولتاریایی و «ژاکوبینیسم پلب‌منشانه» را بر چهرهٔ «انقلاب همگانی روس» بگذارند صرف نظر نمایند. بدین جهت روشن فکران بورژوا در سراسر روسیه به هزاران شیوه و تمهید به وسیلهٔ کتب،^{۵۴} سخنرانی‌ها، نطق‌ها، مصاحبات و غیره و غیره — با تمام قوا می‌کوشند اندیشهٔ هشجاری محتاطانه (بورژوازی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع‌بینی (اپورتونیستی) مبارزهٔ طبقاتی (به شیوهٔ برنتانف)، اتحادیه‌های کارگری (به شیوهٔ هیرش-دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر به خصوص برای بورژواهای حزب «دموکرات مشروطه طلب» یا «آسواژدنیه» مساعد است زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می‌آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف به سهولت می‌توان آنها را با شعارهای سوسیال دموکراتیک مخلوط نمود و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال دموکرات جا زد، مثلاً روزنامهٔ علنی لیبرالی «راس و ت» (که ما سعی می‌کنیم در موقع مقتضی مفصلاً با خوانندگان روزنامهٔ «پرولتاری» دربارهٔ آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب «شجاعانه‌ای» دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت

مبتکرانه پرولتاریا و غیره و غیره می گوید که خواننده بی دقت و کارگر رشد نیافته به سهولت ممکن است «سوسیال دموکراتیسم» آن را سکه کامل عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوازی سوسیال دموکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزه طبقاتی.

اساس تمام این تقلب عظیم بورژوازی را (عظیم از لحاظ وسعت تأثیر در توده‌ها) تمایلی تشکیل می‌دهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشد تنزل دهد، آن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیک است) دور نگاه دارد و «به وسیله ایده مبارزه طبقاتی در ذهن آنها، یعنی کارگران پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد».

به طوری که خواننده مشاهده می‌نماید ما فرمول «آسوباژدنیه» را وارونه کردیم. این یک فرمول درخشانی است که به طرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوازی و نظر سوسیال دموکراتیک را درباره نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، بیان می‌نماید. بورژوازی می‌خواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه‌ای منحصر نماید و از این راه به وسیله «ایده مبارزه طبقاتی (به شیوه برنتانف) در ذهن وی پرده‌ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد» یعنی کاملاً مطابق با روح نویسندگان برنشتینی «Gredo» رفتار کند که به وسیله ایده جنبش «صرفاً کارگری» در ذهن کارگران پرده‌ای به روی ایده مبارزه سیاسی می‌کشیدند. ولی سوسیال دموکراسی برعکس می‌خواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند.

بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است. به این جهت تو به مثابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی،— باید به نام «عقل سلیم» عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری،— باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را «مهم‌ترین مبنای تربیت سیاسی و شکل خود» محسوب داری،— باید در لحظه انقلابی اکثر قطعنامه‌هایی «جدی» از قبیل قطعنامه‌های «ایسکرای» نو تنظیم نمایی،— باید رفتارت در مورد قطعنامه‌هایی که «نسبت به لیبرال‌ها حسن نظر بیشتری دارد» با احتیاط باشد،— باید رهبرانی را ترجیح دهی که می‌خواهند «رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقه کارگر باشند»— باید «عناصر واقع بین جهان بینی مارکسیسم را حفظ کنی» (اگر، متأسفانه، «احکام اکید» این شریعت «غیر علمی» در تو سرایت کرده باشد).

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است— به این جهت تو باید به مثابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را

صرف آن نمایی که نه تنها به جدی‌ترین طرزى در آن شرکت ورزى بلکه رهبرى آن را نیز به عهده خود گیرى. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و به خصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای محدود نمایی بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز دربرگیرد. به این جهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچک‌ترین میدان فعالیت علنی امتناع نمایی، باید در عصر انقلاب وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را به مثابه یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریسیم و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی.

ذکر این موضوع دیگر زاید است که قطعنامه‌های نوایسکرایى‌ها در نتیجه «خط مشی» غلط خود چه روش نیمه‌کاره و ناپی‌گیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد آن مسئله اتخاذ کرده است.

۲. «عمیق کردن» جدید مسئله به وسیله رفیق مارتینف

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» نوشته است پردازیم. به خودی خود واضح است که ما به تلاش‌هایی که مارتینف به عمل می‌آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما درباره یک سلسله از گفته‌های انگلس و مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاش‌ها به قدری غیرجدی، طفره‌های مارتینف آن قدر آشکار و مسئله به قدری واضح است که مکث روی آن برای یک‌بار دیگر خالی از لطف است. هر خواننده فکوری خود از نیرنگ‌های ناشیانه‌ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب‌نشینی خود به کار برده است. به سهولت سر درمی‌آورد، به خصوص پس از اینکه ترجمه متن کامل جزوه انگلس موسوم به «باکونیست‌ها گرم کارند» و ترجمه متن کامل جزوه مارکس موسوم به «پیام هیئت مدیره اتحادیه کمونیست‌ها» مورخه مارس ۱۸۵۰ که توسط عده‌ای از کارکنان روزنامه «پرولتاری» تهیه شده است منتشر گردد. تنها یک نقل قول از مقاله مارتینف کافی است تا عقب‌نشینی وی را برای خواننده آشکار سازد.

مارتینف در شماره ۱۰۳ می‌نویسد: «ایسکرا» «تصدیق می‌کند» که «استقرار حکومت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است ولی صلاح بودن شرکت سوسیال

دموکرات‌ها را در حکومت موقت بورژوازی نفی می‌کند تا بعداً تمام دستگاه دولتی را به منظور انقلاب سوسیال دموکراتیک به کف آورد». به دیگر سخن: «ایسکرا» اکنون به بی‌معنی بودن کلیه ترس و وحشت خود دربارهٔ مسئولیت حکومت موقت در قسمت خزانه‌داری و بانک‌ها و دربارهٔ خطوط عدم امکان در دست گرفتن امور «زندان‌ها» و غیره اعتراف نموده است. ولی «ایسکرا» کمافی‌السابق دچار آشفته‌فکری است زیرا دیکتاتوری دموکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط می‌نماید. این یک آشفته‌فکری ناگزیری است که برای پوشش هنگام عقب‌نشینی به کار می‌رود.

ولی مارتینف در بین آشفته‌فکران «ایسکرا»ی نو دارای این‌وجه تمایز است که در آشفته‌فکری مقام اول را احراز می‌نماید و اگر چنین اصطلاحی جایز باشد آشفته‌فکر با قریحه است. او در نتیجهٔ جوش و تقلای‌های خود برای «عمیق کردن» مسئله، دچار آشفته‌فکری می‌گردد و تقریباً همیشه در جریان «تعقل» خود به فرمول‌بندی‌های تازه‌ای می‌رسد که تمام کذب خط مشی مورد پیروی او را به طرز شگرفی روشن می‌سازد. به یاد بیاورید که چگونه او در دورهٔ اکونومیسم گفته‌های پلخانیف را «عمیق کرد» و فرمول «مبارزهٔ اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات اکونومیست‌ها عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند تمام جنبهٔ قلبی این خط مشی را بیان کند. اکنون نیز همین‌طور است. مارتینف مجدانه به «ایسکرا»ی نو خدمت می‌کند و تقریباً هر بار که قلم به دست می‌گیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلبی بودن خط مشی «ایسکرای» نو در اختیار ما می‌گذارد. در شماره ۱۰۲ می‌گوید که لنین «به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است» (ص-۳، ستون ۲).

در حقیقت تمام اتهامات نوایسکرای‌ها بر ضد ما در اتهام مزبور خلاصه می‌شود. و چقدر ما از مارتینف به خاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پرارزشی در مبارزهٔ با خط مشی «نوایسکرا» به ما می‌کند! واقعاً هم که ما باید از هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» خواهش کنیم که برای «عمیق کردن» حملات علیه «پرولتاری» و بیان «واقعاً اصولی» این حملات مارتینف را بیشتر بر ضد ما به میدان بفرستد. زیرا هرچه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد به همان نسبت نتیجه‌ای که می‌گیرد بدتر است، به همان نسبت نواقص خط مشی «ایسکرا»ی نو را واضح‌تر نشان می‌دهد و به همان نسبت بیشتر موفق به عملی نمودن شیوهٔ تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود می‌گردد: *reductio ad absurdum* (اصول «ایسکرا»ی نو را به مهملات می‌رساند).

«وپریود» و «پرولتاری» و مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا می‌زنند» «ایسکرا» مایل به چنین «جا زدن» نیست. درست همین‌طور است، رفیق مارتینف محترم!

شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازه خود این تز ما را تأیید کردید که «ایسکرا» در انقلاب نقش دنباله‌روی را بازی می‌کند و در مورد فرمول‌بندی وظایف انقلاب به سوی خط مشی «آسوباژدنیه» انحراف می‌یابد ولی «وپریرد» و «پرولتاری» شعارهایی می‌دهند که انقلاب دموکراتیک را به جلو سوق می‌دهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر به اهمیت مسئله ما سعی می‌کنیم آن را به تفصیل برای شما توضیح دهیم.

یکی از نمودارهای جنبه بورژوازی انقلاب دموکراتیک آن است که یک سلسله از طبقات، گروه‌ها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرف‌دار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی هستند و توانایی خروج از این چهار دیوار را ندارند. به حکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و به طور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی می‌پیوندند. در جریان این عمل جنبه بورژوازی این آزادی که مورد مطالبه «جامعه» بوده و مالکین و سرمایه‌داران به وسیله سبیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه می‌نمایند با وضوحی هرچه بیشتر آشکار می‌شود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزه کارگری و مبارزه بورژوازی در راه آزادی و بین دموکراتیسم پرولتاریایی و لیبرالی نیز روز به روز نمایان‌تر می‌گردد. طبقه کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش می‌روند و این مبارزه را نیز به پیش می‌برند و نه فقط از سر انجام دادن به آن ترسی ندارند بلکه می‌کوشند آن را از آخرین حد انقلاب دموکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپی‌گیر و خودغرض است شعارهای آزادی را فقط به طور ناقص و از روی ریا می‌پذیرد. هرگونه کوششی که هدفش این باشد که به وسیله یک حد فاصل خاص و یا تنظیم «مواد» مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استارووریا کنفرانس چی‌ها) حدودی را تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوازی آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوا به آزادی شروع می‌شود، ناگزیر محکوم به عدم موفقیت است. زیرا بورژوازی، که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته است، قادر است به هزاران شیوه و تمهید خط مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز به راست و گاه یک گز به چپ برود. چانه بزند و دلالی کند. وظیفه دموکراتیسم پرولتاریایی اختراع این گونه «مواد» بی‌روح و بی‌جان نیست بلکه عبارت است از انتقاد خستگی‌ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل‌یابنده و افشای ناپی‌گیری و آن خیانت‌های تازه به تازه بورژوازی که پیش‌بینی آنها قبلاً ممکن نیست.

چنانچه به تاریخ نوشته‌های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیرعلنی و به تاریخ جنگ سوسیال دموکراسی با وی نظری بیفکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال دموکراسی، این مدافع آتشین دموکراتیسم پرولتاریایی، وظایف نامبرده را انجام داده است.

آقای استرووه کار را از شعار صد درصد شیپف‌مآبانه یعنی از شعار «حقوق و زمستوای پر قدرت» شروع کرد (رجوع شود به مقاله من در «زاریا» تحت عنوان «تعقیب کنندگان زمستوا و آنیبال‌های ضد لیبرالیسم»^{۵۵} سوسیال دموکراسی او را افشا ساخت و به سوی برنامه مشخص مشروطه‌خواهانه راند. وقتی که این «راندها» در نتیجه سیر به ویژه سریع حوادث انقلابی مؤثر واقع شد، آن وقت سمت مبارزه متوجه مسئله بعدی دموکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت به طور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی، مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید «دشمن» (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف انجمن آسوباژدنیه) را نیز «تصرف کردیم» به یورش خود ادامه داده و شروع به افشای ریاکاری و کذب سیستم دو مجلسی نمودیم و به اثبات این موضوع پرداختیم که آسوباژدنیه‌ای‌ها حق انتخاب همگانی را به طور ناقصی قبول دارند و هم‌چنین از روی سلطنت‌طلبی آنان نشان دادیم که دموکراتیسم آنها جنبه دلال‌منشانه دارد و این اعضای «آسوباژدنیه» این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روس را به معرض بیع و شری گذارده‌اند.

سرانجام، سرسختی و وحشیانه حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت‌طلبان روسیه را بدان کشانده‌اند، جامدترین مغزها را نیز به حرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلم می‌شد. دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملاً در برابر انظار همه متلاشی شده و می‌شود. همان‌طور که یک لیبرال (آقای گره‌دسکول) در مطبوعات علنی صحیحاً متذکر گردید در مقابل این حکومت عملاً یک محیط نافرمانی به وجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش ناتوان از کار درآمد، حوادث انقلاب تکامل یافته، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوا لیبرال‌ها که مجبور بودند شالوده فعالیت خود را (یا به عبارت صحیح‌تر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینه یک چنین مناسباتی که عملاً در حال به وجود آمدن است بگذارند، شروع به درک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار را می‌کنند. آنها به حکم ضرورت و برخلاف اراده خود این کار را می‌کنند، درحالی که با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابی‌های انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزه حیاتی و مماتی است به انقلابی‌گری متهم می‌نمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار می‌کند بر موضع انقلاب تکیه نمایند زیرا موضع دیگری برای اتکا ندارند.

ما ناظر یک صحنه فوق‌العاده عبرت‌انگیز و فوق‌العاده مضحکی هستیم و روسپیان

لیبرالیسم بورژوازی می‌کوشند خود را با کسوت انقلابی‌گری بیارایند، کارکنان «آسوباژدنیه» هم — *risum teneatis, amici!*^{۵۶} دیگر شروع کرده‌اند به نام انقلاب صحبت کنند! این‌ها اطمینان می‌دهند که «از انقلاب نمی‌ترسند» (آقای استرووه در شماره ۷۲ «آسوباژدنیه»!!!) کارکنان «آسوباژدنیه» مدعی آن هستند که «در رأس انقلاب قرار گیرند»!!!

این یک پدیده فوق‌العاده پرمعنایی است که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوازی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیت‌های واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان می‌دهد که وادار کرده است به وجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس این موضوع کرده است. که طرف‌داری از انقلاب با صرفه‌تر است و این نشان می‌دهد که تا چه حدی موقعیت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از طرف دیگر، این پدیده که نشانه‌ای است از ارتقاء تمامی جنبش به مدارج جدید و عالی‌تر در عین حال وظایف جدید و عالی‌تری را نیز در مقابل ما می‌گذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصاً هم با وجدان باشد، نمی‌تواند صادقانه باشد. بورژوازی نمی‌تواند خودغرضی ناپی‌گیری، سوداگری و نیرنگ‌های پست ارتجاعی خود را در این عالی‌ترین مرحله جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیک‌ترین وظایف مشخص انقلاب از نقطه نظر برنامه و به منظور تکامل برنامه خود به نحو دیگری تنظیم نماییم. آنچه دیروز کافی بود امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبه تصدیق انقلاب به عنوان یک شعار پیشرو دموکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آن را به رسمیت بشناسد. اکنون از طبقه پیشرو خواسته می‌شود که مضمون واقعی وظایف میرم و تأخیرناپذیر این انقلاب را دقیقاً معین نماید. آقایان استرووه‌ها در همان حال که انقلاب را به رسمیت می‌شناسند باز و باز مانند الاغ گوش‌های خود را تیز می‌کنند و همان نغمه قدیمی را درباره اینکه ممکن است از طریق مسالمت‌آمیز کار را به سرانجام خود رساند و درباره اینکه نیکلا آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» را به حکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز می‌نمایند. آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» انقلاب را به رسمیت می‌شناسند تا بدین وسیله با خطر کم‌تری، از این انقلاب به نفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار «انقلاب» کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب به طور روشن، صریح، پی‌گیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه‌شعاری است که می‌تواند «پیروزی قطعی» انقلاب را به طرز صحیحی بیان کند و آن شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است. سوء استفاده از کلمات در سیاست عادی‌ترین پدیده‌ها است. مثلاً هم طرف‌داران لیبرالیسم بورژوازی انگلستان بارها خود را «سوسیالیست» نامیده‌اند (هارکورت گفت

که «ما اکنون همه سوسیالیست هستیم» — «We all are socialiste now» و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمه «انقلاب» هم کاملاً برای سوءاستفاده مناسب است و در مرحله معینی از تکامل جنبش این سوءاستفاده ناگزیر است. هنگامی که آقای استرووه شروع کرد به نام انقلاب سخن گوید ما بی اختیار به یاد تی‌یر افتادیم. چند روز قبل از انقلاب «فوریه این ناقص‌الخلقه مهیب، این کامل‌ترین مظهر خیانت‌پیشگی سیاسی بورژوازی نزدیکی طوفان خلق را احساس نمود. آن‌گاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلابم! (رجوع شود به کتاب مارکس موسوم به «جنگ داخلی در فرانسه»). معنای سیاسی گرویدن «آسوباژدنیه» به حزب انقلاب تمام و کمال با این «گرویدن» تی‌یر همانند است. هنگامی که تی‌یرهای روس تعلق خود را به حزب انقلاب اعلام داشتند این بدان معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمی‌گوید و هیچ وظیفه‌ای را معین نمی‌کند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون‌ترین عناصر به سوی آن رو آور شده‌اند.

در حقیقت بینیم که انقلاب که انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی درهم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه‌داری و با تمام نیازمندی‌های رشد بورژوا دموکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً برپای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نمایندگان طبقات و گروه‌های گوناگون به ساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته‌اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم می‌شود. انقلاب راهمه به رسمیت می‌شناسند. اکنون وظیفه این است که تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بی‌مضمون خواهد بود. زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهدگان بزرگ را «انقلابی» می‌کند و هم روزنامه «ماسکوسکیه و دومستی» را! بدون چنین تصریحی درباره وظایف پیشرو دموکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارت است از شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را معین می‌کند که «سازندگان» جدید روبنای جدید می‌توانند و باید به آنها اتکا نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری «دموکراتیک» که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختمان آن را (به شیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب

قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هرکس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته‌های انقلابی دهقانان را به رسمیت نشناسد، یا وظایف انقلاب را مطلقاً درک نمی‌کند و قادر نیست وظایف جدید و عالی‌تر آن را که ناشی از مقتضیات لحظه‌فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را می‌فریبد، به انقلاب خیانت می‌کند و شعار «انقلاب» را مورد سوءاستفاده خود قرار می‌دهد.

مورد اول- رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم- آقای استرووه و تمام حزب زمستوایی «دموکرات مشروطه‌طلب».

رفیق مارتینف به قدری سریع‌الانتقال و باهوش بود که اتهام مربوط به «جاذدن» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی به میان آورد که تکامل انقلاب ایجاد می‌کرد به وسیله شعار دیکتاتوری وظایف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبان‌گیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله‌روی گردید. در پله‌ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان «آسوباژدنیه» در یک سطح قرار گرفت، زیرا این موضوع که «انقلاب» را به رسمیت می‌شناسند (در گفتار) و درعین حال نمی‌خواهند دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را به رسمیت بشناسند، اکنون درست با خط مشی سیاسی «آسوباژدنیه» یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون به توسط آقای استرووه بر له انقلاب اظهار نظر می‌کند. پرولتاریای آگاه به توسط سوسیال دموکرات‌های انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب می‌کند. آن وقت در اینجا خردمندی از «ایسکرا»ی نو خود را داخل بحث می‌کند و فریاد می‌زند: به خود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا بزنید»! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خط مشی نوایسکرای‌ها آنها را محکوم می‌کند دائماً به دنبال خط مشی «آسوباژدنیه» روان باشند.

ما نشان دادیم که اعضای «آسوباژدنیه» پله به پله از نردبان شناسایی دموکراتیسم بالا می‌روند (البته در نتیجه راندن‌های سوسیال دموکراسی که محرک آنها بود). مسئله مورد مشاجره ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیفتی (حقوق و زمستوای پر قدرت) یا اینکه مشروطه‌طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا اینکه حق انتخاب همگانی؟ پس از آن چنین بود: تصدیق انقلاب یا اینکه معامله دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالاخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دموکراتیک؟ ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» (اعم از اینکه امروزی‌ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دموکراسی

بورژوازی) یک پلهٔ دیگر هم بالا بروند یعنی به مرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز به رسمیت بشناسند. اگر انقلاب روس با احراز موفقیت به پیش برود و به پیروزی قطعی منجر گردد ناگزیر همین طور هم خواهد شد. آیا در این صورت خط مشی سوسیال دموکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزهٔ قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواست‌های دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، به کف آوردن جمهوری دموکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزهٔ واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هر چه انقلاب دموکراتیک کامل‌تر باشد به همان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری «دموکراتیک» خود مبین جنبهٔ محدود تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزهٔ جدیدی است که باید بر زمینهٔ نظامات جدید به منظور رهایی کامل طبقهٔ کارگر از قید هرگونه ستم و استثمار به عمل آید. به دیگر سخن: وقتی بورژوازی دموکرات یا خرده بورژوازی یک پلهٔ دیگر بالا برود، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعیتی گردد، آن وقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف‌های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دموکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، «جا خواهیم زد».

۱. تصویر عوامانه و بورژوامآبانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن

مرینگ در توضیحات خود دربارهٔ مجموعه مقالاتی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در «روزنامه جدید رن» نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است می‌گوید مطبوعات بورژوازی «روزنامهٔ جدید رن» را مورد این سرزنش قرار می‌دادند که گویا خواستار «اعلام فوری دیکتاتوری است و آن را به مثابهٔ یگانه وسیلهٔ عملی کردن دموکراسی می‌داند» (جلد سوم، صفحه ۵۳). از نقطه نظر عوامانه و بورژوامآبانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دموکراسی یکدیگر را نفی می‌کنند. بورژوا که معنای تئوری مبارزه طبقات را نمی‌فهد و در صحنهٔ سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه‌های مختلف بورژوازی بوده است—دیکتاتوری را به معنای الغای کلیه آزادی‌ها و تضمینات دموکراسی، به معنای انواع خودسری‌ها و سوءاستفاده از قدرت به نفع شخص دیکتاتور تعبیر می‌نماید. درحقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژوامآبانه در مارتینف ما هم مشاهده می‌شود. او در

پایان «لشکرکشی جدید» خود در «ایسکرا»ی نو، تمایل شدید «وپریود» و «پرولتاریا» را به شعار دیکتاتوری این طور تعبیر می‌کند که لنین «علاقه مفروطی به آزمایش بخت خود دارد» («ایسکرا» شماره ۱۰۳ صفحه ۳ ستون دوم). برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکث در روی نظریات «روزنامه جدید رن» خالی از فایده نخواهد بود.

«روزنامه جدید رن» در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است: «هرگونه سازمان دولتی موقتی، بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آن هم دیکتاتوری با انرژی دارد. ما از همان آغاز امر کامپهوزن (رییس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار نمود و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را درهم شکست و برنیانداخت. نتیجه این شد که در آن حینی که آقای کامپهوزن. با توهمات مشروطه طلبانه، برای خود لالایی می‌گفت حزب شکست خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرأت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزه آشکار دست بزند».

مرینگ بجا و بمورد می‌گوید که در این کلمات به صورت چند تز مختصر تمام آنچه که «روزنامه جدید رن» ضمن یک رشته مقالات طویل درباره وزارت کامپهوزن مفصلاً شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. آیا این کلیات مارکس به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید حکومت انقلابی موقت باید رفتارش دیکتاتورمنشانه باشد (این اصل را «ایسکرا»ی نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند) — می‌گوید وظیفه محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همان چیزی که در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه درباره مبارزه با ضد انقلاب تأکید شده ولی در قطعنامه کنفرانس چنانچه فوقاً نشان دادیم حذف شده است). ثالثاً این کلمات می‌رساند که مارکس دموکرات‌های بورژوا را به مناسبت «توهمات مشروطه طلبانه» آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی می‌کوبید. معنی این کلمات را مقاله «روزنامه جدید زن» مورخه ۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ با وضوح خاصی نشان می‌دهد. مارکس در آن چنین نوشته است — «مجلس مؤسسان توده‌ای باید قبل از همه یک مجلس «فعال و آن هم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرین‌های دبستانی پارلمنتاریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. چه فایده‌ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود وقتی که دولت‌های آلمان اکنون دیگر

سرنیزه را در دستور روز گذارده‌اند؟»

این است مفهوم شعار دیکتاتوری، از اینجا می‌توان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه‌هایی که «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان» را پیروزی قطعی می‌نامند و یا دعوت به «باقی ماندن به حالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی» می‌نمایند، چه نظری می‌توانست داشته باشد!

مسایل عظیم زندگی ملت‌ها فقط با نیرو حل می‌شود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولاً متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی می‌شوند و «سرنیزه را در دستور روز می‌گذارند»، همان‌گونه که حکومت مطلقه روس این کار را کرده است و از ۹ ژانویه به بعد مرتباً و پیوسته و در همه جا به آن ادامه می‌دهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعا در رأس دستور سیاسی روز قرار گرفت. و قیام یک امر ضروری و تأخیرناپذیر گردید، آن وقت دیگر توهمات مشروطه‌طلبانه و تمرین‌های دیستانی پارلمانتاریسم فقط به وسیله‌ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و به وسیله‌ای برای استتار چگونگی «رمیدن» بورژوازی از انقلاب مبدل می‌شود. در آن موقع طبقه واقعا انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را به میان بکشد.

مارکس در مورد وظایف این دیکتاتوری، در «روزنامه جدید رن» علاوه بر مطلب فوق چنین نوشته است: «مجلس ملی می‌بایستی در مقابل سوءقصد‌های ارتجاعی حکومت‌هایی که دورانشان سپری شده است دیکتاتورمنشانه عمل می‌نمود و در این صورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آن‌چنان نیرویی توفیق می‌یافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه‌ها خرد می‌شدند... ولی این مجلس با گفته‌های ملال‌انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه به دنبال خود بکشد یا خود به دنبال آن برود فرسوده می‌کند». طبق نظر مارکس مجلس ملی می‌بایستی «تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملاً موجود آلمان بیرون می‌ریخت» و سپس «آن زمینه انقلابی را که مورد اتکای این حکومت است مستحکم می‌شود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر جمله‌ای مصون می‌داشت».

بنابراین مضمون اصلی وظایفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل حکومت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دموکراتیک بود: دفاع در مقابل ضد انقلاب و برانداختن عملی کلیه آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک.

و اما بعد: به عقیده مارکس چه طبقاتی می‌توانستند و می‌بایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده آن را به هدف نهایی خود برسانند و

حملات ضد انقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از «مردم» صحبت می‌کند. ولی ما می‌دانیم که او همیشه بر ضد توهمات خرده بورژوازی، دربارهٔ وحدت «مردم» و دربارهٔ فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بی‌رحمانه مبارزه می‌کرد. مارکس با استعمال کلمه «مردم» اختلاف طبقات را روپوشی نمی‌کرد بلکه عناصر معینی را که می‌تواند انقلاب را به آخر برساند متحد می‌نمود.

«روزنامهٔ جدید رن» نوشته بود که— پس از پیروزی پرولتاریای برلن در هیجدهم مارس، از انقلاب نتیجهٔ دوگانه‌ای به دست آمد: «از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه‌ها و حکومت مطلقه مردم که عملاً به وجود آمده بود و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کامپ‌هوزن-هانزمان یا به عبارت دیگر حکومت نمایندگان بورژوازی بزرگ. بدین طریق انقلاب دارای نتیجهٔ دوگانه‌ای بود که ناگزیر می‌بایستی به گسیختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادی‌هایی را که جنبهٔ دموکراتیک قطعی داشت به دست آوردند ولی سلطهٔ مستقیم به دست مردم نیفتاد بلکه به دست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیأت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیشنهاد اتحاد نمودند و بدین طریق تمایلات خود را به ثبوت رساند. آرنیم، گایتس و شورین در جرگهٔ وزراء وارد گردیدند.

بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضد انقلابی بود، از خوف مردم یعنی کارگران و بورژوازی دموکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید». (تکیه روی کلمات از ماست)

بنابراین نه تنها «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتی دعوت واقعی آن‌هم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزیی از پیروزی در مبارزهٔ مسلحانه هم (پیروزی کارگران بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ممکن است انقلاب «ناقص بماند» و «به آخر نرسد» پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آن است که سلطهٔ مستقیم به دست کی می‌افتد: به دست پترونکوچی‌ها و رودیچف‌ها یعنی همان کامپ‌هوزن‌ها و هانزمان‌ها یا به دست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دموکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای «آزادی انتقاد» و آزادی «باقی ماندن به صورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی». بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد می‌بندد (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه مثلاً کارگران پتربورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزیی از پیروزی نائل

گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکوویچها و شرکاء واگذار نمایند) در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکان پذیر است. آنچه برای ما باقی می ماند این است که مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه «بورژوازی دموکرات» (demokratische Bürgerschaft) قائل بود و آن را به اتفاق کارگران روی هم رفته مردم می نامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار می داد با دقت بیشتری تعریف نماییم.

قسمت زیر از مقاله «روزنامه جدید رن» منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۴۸ پاسخ روشنی است به این مسئله: «... انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است.

چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر باستیل، مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فائق آمدند.

یازدهم ژوئیه ۱۸۴۸، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم آلمان فائق آمد^{۵۷} Teste Girke, cum Hansemanno

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹ حتی برای لحظه ای هم متفقین خود دهقانان را ترک نمی کرد و می دانست که اساس سلطه وی محو فئودالیسم در دهات و به وجود آوردن طبقه آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzenden) است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ بدون هیچ گونه دغدغه خاطر به طبیعی ترین متفقین خود یعنی دهقانان، که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت می نماید.

ابقاء حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق به شکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه ای است که از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان به دست آمد کوه موش زاید».

این یک قسمت بسیار آموزنده ای است که چهار اصل مهم به ما می دهد: ۱- وجه تمایز انقلاب ناتمام آلمان با انقلاب تمام شده فرانسه این است که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دموکراتیسم به طور اعم بلکه به دهقانان به طور اخص نیز خیانت نمود. ۲- اساس عملی نمودن کامل انقلاب دموکراتیک به وجود آوردن چنین طبقه آزاد دهقانان است. ۳- به وجود آوردن چنین طبقه ای مشروط است به الغای قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم. ولی این هنوز به هیچ وجه انقلاب سوسیالیستی نیست ۴- دهقانان «طبیعی ترین» متفق بورژوازی به ویژه بورژوازی دموکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع «ناتوان» است.

تمام این اصول با در نظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار

دادن سرواژ بجای فئودالیسم، کاملاً در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق می‌کند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربه آلمان که مارکس آن را واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب به هیچ شعار دیگری نمی‌توانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن «مردمی» که مارکس در سال ۱۸۴۸ آنان را در نقطه مقابل ارتجاع مقاومت کننده و بورژوازی خیانت کننده قرار می‌داد پرولتاریا و دهقانان می‌باشند. شکی نیست که در روسیه ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان «آسواژدنیا» به دهقانان خیانت می‌کنند و خواهند کرد بدین معنی که با فرم‌های دروغین گریبان خود را خلاص خواهند نمود و در مبارزه قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولی‌ها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالاخره شکی نیست که در روسیه ما هم موفقیت مبارزه دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی به دست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دموکراتیک و ایجاد یک تکیه‌گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان یافته خواهد بود. ولی این به هیچ وجه یک انقلاب سوسیالیستی یا «سوسیالیزاسیون» که سوسیالیست-رولوسیونرها، این ایدئولوگ‌های خرده بورژوازی، از آن دم می‌زنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دموکراتیک فقط راه را برای مبارزه واقعی و قطعی در راه سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دموکراتیک هموار خواهد نمود. دهقانان به مثابه یک طبقه صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانت کارانه و بی‌ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دموکراتیسم بازی می‌کند. فراموشی این نکته به معنای فراموشی سوسیالیسم و به معنای خودفریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظایف پرولتاریا است.

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جای خالی باقی نماند لازم است فرق اساسی سوسیال دموکراسی آن موقع آلمان (یا به زبان آن روزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال دموکراسی امروز روسیه قید نمود. رشته سخن را به مرینگ واگذار می‌کنیم:

«روزنامه جدید رن» به مثابه «ارگان دموکراسی» قدم به عرصه سیاست گذارد. نمی‌توان ایده‌ای را که آثار آن همچون خط سرخ رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوازی بر ضد حکومت مطلقه و فئودالیسم بود تا مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستون‌های آن از جنبش مخصوص کارگری به هنگام انقلاب مطالب زیادی نمی‌یابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامه ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلنی نیز هفته‌ای دوبار زیر نظر مول و شاپر منتشر می‌شد. به هر حال امروز این نکته جلب نظر

خواننده را می‌کند که «روزنامه جدید رن» چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آن روز آلمان کرده است با وجود آنکه استفان بورن لایق‌ترین رهبر آن، در پاریس و بروگسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلن برای روزنامه آنها خبرنگاری می‌کرد. بورن در کتاب «خاطرات» خود نقل می‌کند که مارکس و انگلس هیچ‌گاه حتی کلمه‌ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت ننمودند ولی اظهارات بعدی انگلس این تصور را محتمل می‌نماید که آنها لاقلاً از شیوه‌های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودی که بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق‌العاده پایین بود گذشت‌های فراوانی بنماید که از نظر «مانیفست کمونیست» درخور انتقاد بود، عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت؛ ولی در حدودی که بورن با وجود تمام این احوال بازهم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالایی نگاه دارد... عدم رضایت آنها بی‌اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهم‌ترین مصالح طبقه کارگر را قبل از همه در این می‌دانستند که انقلاب بورژوازی حتی المقدور بیشتر به جلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزه ابتدایی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغه‌ترین متفکرین را تصحیح نمایند این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند و کنگره کارگری که بخصوص به توسط پرولتاریای Ost-Elbe (پروس شرقی) تشکیل شده بود شرکت نمایند».

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامه انقلابی «روزنامه جدید رن» از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آن موقع آنها فقط یک «ارگان دموکراسی» را اداره می‌کردند که به وسیله هیچ‌گونه رشته‌های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگر بستگی نداشت! این واقعیت که امروز به نظر ما غریب و غیرقابل تصور می‌آید به طرز روشنی به ما نشان می‌دهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب سوسیال دموکرات آن روزی آلمان و حزب کارگر سوسیال دموکرات امروزی روسیه وجود دارد این واقعیت به ما نشان می‌دهد که در انقلاب دموکراتیک آلمان (به علت عقب ماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه‌ای خصوصیات پرولتاری جنبش و نیز جریان پرولتاری در آن کم‌تر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن درباره ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد. مارکس تقریباً پس از یک سال، فقط از روی تجربه انقلاب دموکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید

و این موضوع نشان می‌دهد که در آن موقع تا چه اندازه تمام محیط آلمان عامی و خرده بورژوازی بود. برای ما این نتیجه، فرآوردهٔ دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال دموکراسی جهانی در خلال نیم قرن به دست آورده است و ما در شروع به تشکیل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه همین نتیجه را ملاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سختی هم وجود ندارد که مثلاً جراید انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال دموکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط به مثابه «ارگان دموکراسی» عمل نمایند.

ولی آن تباین نظری که تازه می‌خواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشد یافته‌تری وجود دارد و هرچه جریان پرولتاری با قدرت بیشتری به سیلاب دموکراتیک انقلاب ما می‌ریزد، شدت این تباین هم بیشتر می‌شود. وقتی مرینگ دربارهٔ عدم رضایت احتمالی مارکس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن می‌راند بیانش بسیار نرم و دو پهلو است. این است آنچه که انگلس در سال ۱۸۸۵ دربارهٔ بورن نوشته است (در پیش‌گفتار^{۵۸} "Enthüllungen über den Kömunistenprocess zu Köln". Zürich 1885)

اعضای «اتحادیه کمونیست‌ها»^{۵۹} همه جا در رأس جنبش متتها درجهٔ دموکراتیک قرار گرفتند و بدین وسیله ثابت کردند که این اتحادیه عالی‌ترین مکتب فعالیت انقلابی بود. «استفان بورن حروف‌چین، که عضو فعال این اتحادیه در بروگسل و پاریس بود، در برلن جمعیتی به نام «اخوت کارگران» («Arbeiterverbrüderung») تشکیل داد که وسعت فوق‌العاده‌ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان باقریحه و بااستعدادی بود، ولی در شروع فعالیت خود به عنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مستی از ناجورترین اجامر و اوباش («Kreti und Plethi») «عهد اخوت بست» فقط برای اینکه جماعتی را به دور خود گرد آورده باشد. او به هیچ‌وجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد وحدت و در ظلمت—روشنی وارد کند، بدین جهت است که در انتشارات رسمی جمعیت اخوت وی همیشه در هم‌فکری دیده می‌شود و نظریات «مانیفست کمونیست» با خاطره‌ها و تمایلات صفی و قطعاتی از نظریات لویی بلان و پرودن و دفاع از شیوهٔ حمایت از سرمایهٔ داخلی و غیره مخلوط می‌گردد. خلاصه این اشخاص می‌خواستند همه را راضی نگاه دارند (Allen alles sein). آنها اکثراً به برپا نمودن اعتصابات تشکیل اتحادیه‌های حرفه‌ای و شرکت‌های تولیدی مشغول بودند و فراموش می‌کردند که وظیفهٔ آنها مقدم بر همه عبارت از این بود که ابتدا از طریق پیروزی سیاسی صحنه‌ای برای عمل به دست آورند، صحنه‌ای که فقط در آن می‌توان این قبیل کارها را به نحو اساسی و امیدبخش انجام داد. (تکیه روی کلمات از ماست.) این بود که وقتی پیروزی‌های ارتجاع سران این

اخوت را به لزوم شرکت مستقیم در مبارزه انقلابی مجبور نمود،— آن وقت همان طور که طبیعتاً هم انتظار می رفت توده عقب مانده ای که در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بورن در ماه سال ۱۸۴۹ در قیام درسدن شرکت کرد و فقط در اثر یک حسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران، به مثابه یک اتحادیه مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا برکنار ماند و نقشی را که بازی می کرد به قدری فرعی بود که ارتجاع آن را فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آن را فقط چندین سال بعد منحل کرد. بورن که اصولاً او را باید Buttermilch (شیر ترش)^{۶۰} نامید هم چنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفیسور کوچک سوئسی از کار درآمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس به زبان پیشه‌وران نبوده، بلکه آثار رنان ملایم طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه می کند».

این است قضاوت انگلس درباره دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک!

نو ایسکرایه‌های ما نیز با چنان جد و جهد نابخردانه‌ای به سوی «اکنون میسم» می تازند که بورژوازی سلطنت طلب آنها را به پاس «روشن شدن» شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع می کنند، به «اکنون میست‌ها» تملق می گویند و توده عقب مانده را مردم‌فریبانه به سوی شعارهای «فعالیت مبتکرانه»، «دموکراتیسم»، «خود مختاری» و قس علیهذا می کشانند. اتحادیه‌های کارگری آنان نیز غالباً موجودیتش فقط در صفحات روزنامه خلستاگف مآب^{۶۱} «ایسکرا» ی نو است. از شعارها و قطعنامه‌های آنها نیز همین عدم درک وظایف «جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا» نمایان است.

توضیحات:

۱. کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» - در ماه ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۰۵ در ژنو به توسط لنین به رشته تحریر درآمد. این کتاب در پایان ژوئیه سال ۱۹۰۵ به توسط کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (ح. ک. س. د. ر.) در ژنو چاپ و انتشار یافت. در همین سال این کتاب دو بار در روسیه با تیراژ ۱۰ هزار نسخه تجدید چاپ شد: یک بار از طرف کمیته مرکزی ح. ک. س. د. ر. و بار دیگر به طور جداگانه از طرف کمیته مسکوح. ک. س. د. ر.

این کتاب در سراسر کشور یعنی در پتربورگ، مسکو، غازان، تفلیس، باکو و در سایر شهرها به طور غیرعلنی پخش شد. پلیس هنگام بازداشت و تفتیش افراد اغلب اوقات ده نسخه یا بیشتر از این کتاب نزد آنها می‌یافت. در ۱۹ فوریه سال ۱۹۰۷ اداره مطبوعات پتربورگ انتشار این کتاب را قدغن کرد. در ۲۲ دسامبر همان سال دادگاه شهر پتربورگ تصویب‌نامه‌ای درباره از بین بردن نسخه‌های این کتاب صادر کرد.

لنین در سال ۱۹۰۷ «دو تاکتیک» را به اضافه تبصره‌های جدیدی، در مجموعه موسوم به «طی ۱۲ سال» منتشر کرد. اسناد مقدماتی مربوط به این کتاب یعنی طرح‌ها و مستخرجات و مقالاتی که لنین در این باره نوشته است در جلد پنجم مجموعه آثار لنین، صفحات ۳۲۰-۳۱۵ و در جلد ۱۶، صفحات ۱۵۶-۱۵۱ درج است.

رفیق استالین در آثار خود موسوم به «قیام مسلحانه و تاکتیک ما»، حکومت انقلابی موقت و سوسیال دمکراسی» (سال ۱۹۰۵)، «دو کشمکش»، «لحظه کنونی و کنگره متحده حزب کارگر» (سال ۱۹۰۶)، «پیش‌گفتاری برای چاپ گرجی رساله ک. کائوتسکی موسوم به «نیروهای محرک و دورنماهای انقلاب روس» (فوریه سال ۱۹۰۷) و نیز در سایر تألیفات خود از تئوری لنینی انقلاب و آن اصول تاکتیکی که لنین در کتاب تاریخی خود «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» توصیف نموده است به طرز پی‌گیری دفاع کرده و آنها را بسط داده است. برای اطلاع از اهمیت تاریخی کتاب «دو تاکتیک» لنین رجوع شود به کتاب «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» صفحات ۱۲۶-۱۰۳ ترجمه فارسی مسکو.

۲. منظور قیام رزمناو «پرنس پوتمکین» است (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷).

۳. «پرولتاری» - روزنامه هفتگی غیرعلنی بلشویکی و ارگان مرکزی ح. ک. س. د. ر. بود که به موجب تصویب‌نامه کنگره سوم حزب تأسیس شد. بنابر تصمیم پلنوم کمیته مرکزی حزب مورخه ۲۷ آوریل (۱۰ مه) سال ۱۹۰۵ لنین به سردبیری ارگان مرکزی تعیین گردید. «پرولتاری» از ۱۴ (۲۷) مه تا ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۵ در ژنو انتشار می‌یافت. از این روزنامه

۲۶ شماره منتشر شد. و. و. واروسکی، آ. و. لوناچارسکی و م. س. اولمینسکی در کارهای هیئت تحریریه این روزنامه شرکت دائمی داشتند. «پرولتاری» خط مشی «ایسکرا»ی قدیمی لنین را تعقیب کرد و تمام خصوصیت روزنامه بلشویکی «وپریود» را حفظ نمود. لنین بیش از ۵۰ مقاله و یادداشت برای این روزنامه نوشت. مقالاتی که لنین در روزنامه «پرولتاری» می نوشت در مطبوعات محلی بلشویکی چاپ می شد و نیز به صورت شب‌نامه منتشر می گردید.

به فاصله کمی پس از بازگشت لنین به روسیه که با ماه نوامبر ۱۹۰۵ مصادف بود انتشار روزنامه «پرولتاری» قطع گردید. دو شماره آخر این روزنامه (۲۵ و ۲۶) تحت نظر و. و. واروسکی منتشر شد.

۴. رجوع شود به کلیات لنین جلد ۹، چاپ چهارم روسی صفحه ۱۲۷. ه. ت.

۵. «آسوباژدنیه» - مجله ارگان لیبرال‌های بورژوازی بود که در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۵ به سردبیری پ. ب. استرووه هر دو هفته یکبار در خارجه منتشر می‌یافت. از ژانویه سال ۱۹۰۴ به بعد این مجله به ارگان سازمان لیبرال‌های سلطنت طلب موسوم به «سایوز آسوباژدنیه» («انجمن آزادی») مبدل شد. اعضای «انجمن آزادی» بعدها هسته اصلی حزب کادت را تشکیل دادند.

۶. «اکونومیسم» - نام جریان اپورتونیستی در سوسیال دمکراسی روس بود، که در پایان سال‌های ۹۰ قرن ۱۹ به وجود آمد. (رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» صفحات ۴۵-۳۹ و ۶۶-۵۱ ترجمه فارسی مسکو).

۷. منظور روزنامه «ایسکرا»ی نو یا «ایسکرا»ی منشویکی است. پس از کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، منشویک‌ها به کمک پلخانف اداره امور «ایسکرا» را به دست خود گرفتند. «ایسکرا» از نوامبر سال ۱۹۰۳، از شماره ۵۲ به بعد به ارگان منشویکی مبدل گردید و تا اکتبر سال ۱۹۰۵ منتشر می‌شد.

۸. سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روس (لندن ماه مه ۱۹۰۵) فقط بلشویک‌ها و در «کنفرانس» (ژنو در همان تاریخ) فقط منشویک‌ها شرکت کردند. در این رساله منشویک‌ها غالباً «نوایسکرای»ها نامیده می‌شوند، و علت این تسمیه آن است که آنها، ضمن ادامه انتشار «ایسکرا» با زبان هم‌فکر آن زمان خود تروتسکی اعلام نمودند که بین «ایسکرای» قدیم و نو ورطه عمیقی وجود دارد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷، ه. ت.).

۹. «کمسیون بولیگین» - کمسیون مزبور به فرمان تزار در فوریه سال ۱۹۰۵ تحت ریاست آ. گ. بولیگین وزیر کشور تشکیل شد. این کمسیون طرحی درباره قانون مربوط به تأسیس دومای مشورتی دولتی و آئین‌نامه‌ای درباره انتخابات دوما تهیه نمود که با بیانیه تزار مورخه ۶ (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ انتشار یافت. بلشویک‌ها دومای بولیگین را جدا تحریم کردند. حکومت موفق به تشکیل دوما نشد. طوفان انقلاب بسط دوما را برچید.

۱۰. «حزب دموکرات مشروطه طلب» - رجوع شود به کتاب مربوطه صفحات ۳۳۸-۳۳۶
۱۱. میلرانیسم - جریانی اپورتونیستی بود که به نامه میلران سوسیال رفرمیست فرانسوی نامیده می‌شد. میلران در سال ۱۸۹۹ در کابینه ارتجاعی بورژوازی شرکت نمود و در آن با ژنرال گالیفه جلاد، سرکوب کننده کمون پاریس همکاری می‌کرد.
۱۲. متن کامل این قطعنامه را خواننده می‌تواند از نقل قول‌هایی که در صفحات ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۳۱ و ۴۳۳ این رساله (رجوع شود به صفحات ۲۶، ۳۵، ۴۶، ۴۳، ۹۱، ۹۷ این کتاب. مترجم) شده است بیابد (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. مترجم).
۱۳. حوادث ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵ سرآغاز انقلاب سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ بود. رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی صفحات ۹۶-۹۳ ترجمه فارسی مسکو.
۱۴. متن کامل این قطعنامه را نقل می‌نماییم. «کنگره تأیید می‌کند که در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه از هنگام مبارزه آن با اکونومیسم تاکنون به میزان مختلف و در موارد گوناگون هنوز خرده اختلاف‌هایی که با اکونومیسم خویشاوندی دارند باقی مانده است، و این خرده اختلاف‌ها نشانه‌ای است از تمایل کلی به پایین آوردن اهمیت عناصر آگاهی در مبارزه پرولتاریا و تابع نمودن این عناصر به عناصر جریان خود به خودی. نمایندگان این خرده اختلاف‌ها، در مسئله تشکیلات، از لحاظ تئوری، اصل تشکیلات - پروسه را پیش می‌کشند که با کار منظم و از روی نقشه حزب مغایرت دارد و اما از لحاظ عملی، در موارد بسیاری، از سبک انحراف از انضباط حزبی پیروی می‌نمایند و در سایر موارد، آن قسمتی از حزب را که آگاهی از همه کم‌تر است مورد خطاب خود قرار داده استفاده وسیع از اصل انتخابی بودن را که با شرایط عینی واقعیت روس مطابقت ندارد، موعظه می‌کنند و می‌کوشند به یگانه پایه‌های ممکن ارتباط حزبی آسیب وارد آورند. در مسایل تاکتیکی، آنها با تاکتیک مکمل و مستقل حزب نسبت به احزاب بورژوازی لیبرال، با امکان و مطلوب بودن این موضوع که حزب ما در قیام توده‌ای نقش سازماندهی را بر عهده گیرد و نیز، با شرکت حزب در حکومت انقلابی دموکراتیک موقت اعم از اینکه در هر شرایطی باشد، ابراز مخالفت می‌نمایند و بدین طریق نشان می‌دهند که در محدود ساختن میدان فعالیت حزب کوشا هستند.
- کنگره تمام اعضای حزب را دعوت می‌نماید. برضد چنین انحرافات که در پاره‌ای موارد به صورت انحراف از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی در آمده است در همه جا به مبارزه مسلکی شدیدی اقدام نمایند، ولی در عین حال عقیده دارد افرادی که تا درجه‌ای با این گونه نظریات پیوستگی داشته باشند، به این شرط حتمی که کنگره‌ها و آیین‌نامه حزبی را قبول داشته و کاملاً مطیع انضباط حزبی باشند شرکتشان در حزب مجاز است» (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه.ت.)

۱۵. اینک متن این قطعنامه که به روش حزب نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب مربوط است.

«کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با عطف توجه به اینکه دولت به منظور حفظ خود در دوره انقلابی کنونی بر شدت فشار معمولی خود که قسمت اعظم آن متوجه عناصر آگاه پرولتاریاست می افزاید و درعین حال ۱- می کوشد از طریق گذشت‌ها و وعده اصلاحات ذهن سیاسی طبقه کارگر را مشوب نماید و بدین طریق توجه وی را از مبارزه سیاسی منحرف سازد، ۲- به همین منظور به سیاست ریاکارانه خود مبنی بر دادن گذشت، شکل‌های دموکراتیسم کاذب می دهد که از دعوت کارگران به انتخاب نمایندگان خود برای کمیسیون‌ها و مجالس مشورت شروع شده و به ایجاد شکل‌های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل به اصطلاح زمسکی سابور ختم می شود؛ ۳- باندهای سیاه تشکیل می دهد و به طور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهایی را که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته و برضد انقلاب برمی انگیزد، مقرر می دارد به تمام سازمان‌های حزبی دستور داده شود:

الف- مقاصد ارتجاعی دولت را از دادن گذشت فاش نمایند و در کار ترویج و تبلیغ خود، از طرفی خاطر نشان نمایند که این گذشت‌ها جنبه اجبار دارد و از طرف دیگر تأکید کنند که برای حکومت مطلقه عملی نمودن رفرم‌هایی که بتواند پرولتاریا را قانع کند مطلقاً امکان‌ناپذیر است؛
ب- با استفاده از تبلیغات پیش از انتخاباتی، مفهوم حقیقی این نوع اقدامات دولت را برای کارگران توضیح بدهند و ثابت نمایند که دعوت مجلس مؤسسان که براساس حق انتخاب همگانی متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی انتخاب شده باشد برای پرولتاریا یک امر ضروری است؛
ج- پرولتاریا را برای عملی نمودن فوری و انقلابی روز کار ۸ ساعته و دیگر خواست‌های مطرح شده طبقه کارگر متشکل سازند؛

د- بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت می شوند سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند.» (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه.ت.)
۱۶. روزنامه «وپریود» منطبعه د رژنو در ژانویه سال ۱۹۰۵ به عنوان ارگان قسمت بلشویکی حزب شروع به انتشار نمود. از ژانویه تا ماه مه ۱۸ شماره آن منتشر شد. از ماه مه بنابر تصمیم کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بجای «وپریود»- روزنامه «پرولتاریا» به عنوان ارگان مرکزی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه آغاز انتشار نهاد (کنگره سوم در ماه مه در لندن تشکیل شد؛ منشویک‌ها در آن شرکت نکردند و در ژنو از خود «کنفرانسی» تشکیل دادند) (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه.ت.)

۱۷. لنین برنامه «مشروطیت» د. ن. شیپف یکی از لیدرهای جنبش لیبرال- زمستوای سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۹۰ را در نظر دارد. هدف این برنامه حفظ رژیم حکومت مطلقه تزاری بود که اندکی به

وسیله قانون اساسی «اعطائی تزار» محدود می‌شد.

۱۸. از لحاظ ابدیت. مترجم.

۱۹. ماضی بعید. مترجم.

۲۰. «سوسیالیست رولوسیونرها» بیشتر به یک گروه روشن فکر تروریست شبیه هستند تا به نطفه یک چنین حزبی، گرچه فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه عملی نمودن وظایف مربوط به بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه است.

۲۱. منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه‌های مخصوص به آنها اختصاص داده شده است.

۲۲. مراجعه شود به شماره ۷۱ «آسواباژنیه» صفحه ۳۳۷، تبصره ۲.

۲۳. «آدم توی غلاف» - قهرمان یکی از داستان‌های آ. پ. چخوف است. نام خود این داستان نیز «آدم توی غلاف» است. منظور از این اصطلاح، عامیان محدودالفکری هستند که از هرگونه نوآوری و ابتکاری در هراسند.

۲۴. درجه آخر از حیث شماره ولی نه از حیث اهمیت.

۲۵. وپریودیست‌ها، کنگره‌ای‌ها، پرولتاریست‌ها - اسامی مختلف بلشویک‌هاست. کنگره‌ای‌ها نام شرکت کنندگان کنگره سوم حزب است، وپریودیست‌ها و پرولتاریست‌ها - از نام روزنامه‌های «وپریود» و «پرولتاری»، مشتق شده است که به توسط خود آنها منتشر می‌گردید.

۲۶. همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعنامه خود که از طرف کنگره سوم ۲۷ لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعنامه‌ای که از آن‌هم بدتر از آب درآمده است بکند.

۲۷. منظور قطعنامه استاروور (نام مستعار آ. ن. پوترسف) درباره روش حزب نسبت به لیبرال‌ها است که در کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه صادر شده بود. لنین در مقاله «دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوازی» نیز این قطعنامه را مورد انتقاد قرار داده است.

۲۸. ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضای زمستو سلب کنید چه وسیله‌ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟

۲۹. جل‌الخالق! به این می‌گویند تاکتیک «بسط و تکامل داده شده! برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی می‌توان «نمایندگان را با زور جدا کرد. رفیق تفلیسی گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد....»

۳۰. «کرتینیس پارلمانی» - اپورتونیست‌ها معتقد بودند که سیستم پارلمانی کشورداری سیستمی از هر جهت نیرومند و مبارزه پارلمانی یگانه شکل مبارزه سیاسی و یا در هر شرایطی

شکل عمده مبارزه سیاسی است. لنین این ایمان اپورتونیست‌ها را کرتینیسم پارلمانی می‌نامید. کرتینیسم نام بیماری مخصوصی است که با اختلال دماغ توأم می‌باشد.

۳۱. در «ایسکرا»؟

۳۲. به وسیله نیکلا؟

۳۳. این است معنی تاکتیک: «برکنار کردن محافظه‌کاران از حکومت!»

۳۴. با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما دیگر همچو چیزی ممکن نیست!

۳۵. هم پرولتاریای مسلح و هم محافظه‌کارانی که «از حکومت برکنار شده‌اند»؟

۳۶. «انقلابیگری سوسیال دموکراسی اروپای باختری یعنی بیل و حتی کائوتسکی در مقابل

انقلابیگری آقای لنین و رفقای ایشان اپورتونیسم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این

انقلابیگری ملایم شده را هم ساییده و درهم فرو ریخته است.» تعرض خشماگینی است. ولی

آقای استرووه بیهوده تصور می‌کند من حاضر م هر چه او می‌گوید صم بکم گوش کنم. کافی است

من آقای استرووه را به میدان بطلبم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری

بیل و کائوتسکی را «اپورتونیسم» نامیده‌ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط مشی مخصوصی را در

سوسیال دموکراسی بین‌المللی کرده‌ام که با خط مشی بیل و کائوتسکی یکی نبوده است؟

کی و کجا فیما بین من از یک طرف و بیل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری به ظهور

پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین بیل و کائوتسکی داشته

و مثلاً شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد مسئله ارضی در برسلو (۳۷) بین آنها وجود داشت؟

بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این ۳ پرسش پاسخ بدهد.

ولی ما به خوانندگان می‌گوییم، بورژوازی لیبرال همه جا و همیشه شیوه‌اش این است که:

هم‌فکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال دموکرات‌های این کشور نامعقول‌تر

از همه ولی رفقایشان در کشور همسایه «بچه‌های عاقلی» هستند. بورژوازی آلمان صدها بار

سوسیالیست‌های فرانسه را به عنوان «بچه‌های عاقل» برخ بیل‌ها کائوتسکی‌ها کشیده است.

بورژوازی فرانسه همین چندی پیش بیل را به عنوان «بچه عاقل» برخ سوسیالیست‌های فرانسه

می‌کشید این شیوه دیگر کهنه شده است. آقای استرووه! شما فقط بچه‌ها و ابلهان را می‌توانید

به این دام بیاندازید. همبستگی کامل سوسیال دموکراسی انقلابی بین‌المللی در تمام مسایل مهم

برنامه و تاکتیک حقیقتی است غیر قابل انکار.

۳۷. منظور اختلاف نظری است که در سال ۱۸۹۵ هنگام بحث در اطراف طرح برنامه ارضی

در کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در برسلاو بروز نموده بود.

۳۸. به خواننده یادآور می‌شویم که «آسواپاژدنیه» به مقاله «چه نباید کرد؟» (شماره ۵۲

«ایسکرا») با هیاهو و سر و صدا تهنیت و شادباش گفت و آن را «یک چرخش بسیار مهم» به

سوی گذشت نسبت به اوپورتونیست‌ها دانست. «آسوباژدنیه» تمایلات اصولی نوایسکرایبی‌ها را به طرز خاصی در مقاله مربوط به انشعاب در بین سوسیال دموکرات‌های روس مورد تحسین قرار داده بود. «آسوباژدنیه» درخصوص جزوه تروتسکی موسوم به «وظایف سیاسی ما» به همگون بودن افکار این نویسنده با آنچه که یک وقتی «رابوچیه دلنسی‌ها» یعنی کریچفسکی، مارتینف. آکیمف می‌نوشتند و می‌گفتند (رجوع شود به ورقه تحت عنوان «لیبرال حاضر به خدمت» منتشره از طرف روزنامه «وپریود») اشاره کرده بود. «آسوباژدنیه» به جزوه مارتینف درباره دو دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به مقاله «وپریود»، شماره ۹). بالاخره شکایت‌های تأخیر شده استاروور درخصوص شعار قدیمی «ایسکرا»ی قدیم شعار «ابتدا مرزبندی و بعد اتحاد» با اظهار هم‌دردی خاصی از طرف «آسوباژدنیه» مواجه گردید.

۳۹. «رابوچیه دلو» - نام مجله «اکنونیست‌ها» ارگان «سازمان سوسیال دموکرات‌های روس در خارجه بود» که در سال‌های ۱۹۰۲-۱۸۹۹ به طور غیرمستقیم منظم در ژنو انتشار می‌یافت. لنین نظریات اعضای «رابوتچیه دلو» را در کتاب «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داده است. (رجوع شود به کتاب «آثار منتخبه»، جلد اول، قسمت ۱، صفحات ۵۰۱-۲۳۹ چاپ فارسی.)

۴۰. منظور مقاله‌ای است که نادر دین (نام مستعار ای. او. ولنسکی) بر ضد نقشه «ایسکرا»ی لنینی در جراید منتشر ساخته بود. این مقاله را لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود موسوم به «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داد. (رجوع شود به کتاب «آثار منتخبه» جلد اول، قسمت ۱، صفحات ۴۸۹-۴۴۴، ترجمه فارسی مسکو.)

۴۱. اینک متن کامل آن:

«نظر به اینکه:

۱. پرولتاریا که به حکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفای نقش رهبری جنبش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد؛
۲. این جنبش در لحظه کنونی دیگر به مرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛
۳. پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدی‌ترین طریقی شرکت می‌ورزد و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین می‌نماید؛
۴. پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی می‌تواند ایفا کند که به شکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال دموکرات، که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری می‌نماید، گرد آید؛
۵. فقط ایفای چنین نقشی می‌تواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا دموکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد؛

سومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تصدیق می نماید که وظیفه متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهم ترین و فوری ترین وظایف حزب در لحظه انقلابی کنونی است.

بنابراین کنگره به عموم سازمان های حزبی دستور می دهد:

الف. از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه ای را که در پیش است بلکه جنبه تشکیلاتی و عملی آن نیز برای پرولتاریا توضیح داده شود.

ب. به وسیله این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده ای، که در آغاز و در خود جریان قیام می تواند دارای اهمیت اساسی باشد، توضیح داده شود.

ج. برای تسلیح پرولتاریا و هم چنین برای تنظیم نقشه قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام، جدی ترین اقدامات به عمل آید و برای این منظور، به حد لزوم دسته های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد. (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

۴۲. رجوع شود به روزنامه «پرولتاری» شماره سوم، «درباره حکومت انقلابی موقت»، مقاله دوم (رجوع شود به جلد هشتم کلیات صفحات ۴۴۰-۴۴۰. ه. ت.)

۴۳. برنشتینیسیم - جریانی ضد مارکسیستی در سوسیال دموکراتیسم بین المللی بود که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پدید آمد و به نام ادوارد برنشتین سوسیال دموکرات آلمانی نامیده می شد. برنشتین آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدید نظر قرار داده بود. طرف داران برنشتین در روسیه «مارکسیست های علنی»، «اکنونیست ها» بوندیست ها و منشویک ها بودند.

۴۴. منظور لنین برنامه ای است که در سال ۱۸۷۴ از طرف گروه بلانکیست های لندن، اعضای سابق کمون پاریس صادر شده بود.

بلانکیست ها - طرف داران لوئی - اوگوست بلانکی - انقلابی فرانسوی (۱۸۸۱-۱۸۰۵) هستند. کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسیم در عین حال که بلانکی را به مثابه یک انقلابی برجسته و طرف دار سوسیالیسم توصیف کرده اند به علت شیوه سکتاریستی و اسلوب های توطئه گرانه وی او را مورد انتقاد قرار داده اند. بلانکیسم مبارزه طبقاتی را نفی می کرد و راه خلاصی بشر را از قید بردگی مزدوری - مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشن فکران می دانست.

۴۵. تکامل سرمایه داری که وسعت و سرعت آن در دوره آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را به سرعت خاتمه خواهد داد، و این سرعت به همان نسبتی که ضد انقلاب و ارتجاع سریع تر سرکوب شود، زیادتر خواهد بود.

۴۶. برنامه ارفورت این برنامه متعلق به سوسیال دموکراسی آلمان بود که در اکتبر سال

۱۸۹۱ در کنگرهٔ ارفورت بجای برنامهٔ سال ۱۸۷۵ یعنی برنامهٔ گتا پذیرفته شد. انگلس اشتباهات برنامهٔ ارفورت را در کتاب خود تحت عنوان «راجع به انتقاد از طرح برنامهٔ سوسیال دموکراتیک سال ۱۸۹۱» مورد انتقاد قرار داده است.

۴۷. لنین در ژوئیه سال ۱۹۰۵ برای فصل دهم کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» تبصره‌ای نوشت. این تبصره در چاپ اول طبع نشد. اولین بار در سال ۱۹۲۶ در جلد پنجم مجموعهٔ آثار لنین به چاپ رسید.

۴۸. در شماره چهارم «پرولتاری» منتشره در ۴ ژوئن سال ۱۹۰۵ مقالهٔ مفصلی تحت عنوان «اتحادیه جدید انقلابی کارگری» درج شده بود. در این مقاله مضمون بیانیه‌های این اتحادیه که عنوان «اتحاد آزادی طلب روسیه» به خود گرفته و هدف خود را دعوت مجلس مؤسسان به وسیلهٔ قیام مسلحانه قرار داده بود درج است. سپس در مقاله، روش سوسیال دموکراسی نسبت به این گونه اتحادیه‌های غیرحزبی تعیین می‌شود. این موضوع که تا چه اندازه این اتحادیه صورت واقعیت داشت و سرنوشت آن در انقلاب چه شد کاملاً بر ما مجهول است (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت.).

۴۹. لنین مقالهٔ خود را تحت عنوان «دربارهٔ حکومت انقلابی موقت» که در سال ۱۹۰۵ در شمارهٔ ۳ روزنامهٔ «پرولتاری» منتشر شده بود و نیز مقالهٔ انگلس را تحت عنوان «باکونیست‌ها گرم کارند. یادداشت‌هایی دربارهٔ قیام اسپانیا در تابستان سال ۱۸۷۳» در نظر دارد. انگلس در این مقالهٔ خود قطعنامه باکونیست‌ها را که لنین اینجا از آن نام می‌برد مورد انتقاد قرار می‌دهد.

۵۰. «Credo» («کردو») یعنی اصول دین، برنامه، شرح جهان‌بینی. گروه «اکنونیست‌ها» (س. ن. پروکوپویچ، ای. د. کوسکوا و دیگران که بعدها کادت درآمدند) در سال ۱۸۹۹ بیانیه‌ای انتشار دادند که به نام «کردو» مشهور شد. این بیانیه نشانهٔ بارزی از اپورتونیسیم «اکنونیسم» روسیه بود. لنین بر ضد نظریات «اکنونیست‌ها» اعتراض‌نامهٔ شدید و افشاکننده‌ای تحت عنوان «اعتراض به سوسیال دموکرات‌های روسیه» نوشت.

۵۱. در این زمینه نامهٔ سرگشادهٔ آقای استرووه به ژورس که اخیراً ژورس آن را در روزنامهٔ «L'Humanité» و آقای استرووه در شماره ۷۲ «آسوباژدنیه» درج نموده‌اند شایان توجه است.

۵۲. وارلن، لوئی - اژن (۱۸۷۱-۱۸۳۹) کارگر فرانسوی، رجل برجستهٔ انترناسیونال اول؛ عضو کمیتهٔ مرکزی گارد ملی و عضو کمون سال ۱۸۷۱ پاریس بود.

۵۳. اتحادیه‌های کارگری گیرش - دونکر - این اتحادیه‌ها در سال ۱۸۶۸ به توسط دو تن از بورژوا لیبرال‌ها به نام گیرش و دونکر در آلمان تأسیس شده بود، این‌ها نیز مانند برنتانوی

بورژوا اکونومیست «هم‌آهنگی منافع طبقاتی» را موعظه می‌کردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی بر ضد بورژوازی منصرف می‌ساختند و وظایف جنبش اتحادیه‌ای را در چهار دیوار صندوق‌های تعاون متقابل و سازمان‌های فرهنگی و مدنی محدود می‌نمودند. ۵۴. مراجعه شود به کتاب پروکوپوویچ: «مسئله کارگر در روسیه».

۵۵. رجوع شود به جلد پنجم کلیات، چاپ چهارم روسی، صفحات ۶۵-۱۹، ه. ت.

۵۶. دوستان خنده خود را نگاه دارید!

۵۷. «گواهان: آقای گیرکه و آقای هانزمان». هانزمان - وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی: تروتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه - وزیر کشاورزی کابینه هانزمان بود که طرح «شجاعانه» ای برای «الغای به اصطلاح «بلاعوض»، «قیود و رسوم فئودالی» تهیه نمود، که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی‌اهمیت را ملغی می‌کرد ولی قیود و رسوم مهم‌تر را باقی می‌گذاشت و یا الغای آن را منوط به پرداخت مبلغ معینی به عنوان بازخرید می‌نمود. نمونه روسی آقای گیرکه - آقایان کابلوکف‌ها، مانویلف‌ها و هرزنشتین‌ها و سایر دوستان بورژوا لیبرال موژیک هستند که مایلند «زمین‌های دهقانان وسعت یابد» ولی ملاکان هم آزرده خاطر نشوند.

۵۸. «افشای جریان محاکمه کمونیست‌های کلنی». زوریخ. سال ۱۸۸۵. ه. ت.

۵۹. «اتحاد کمونیست‌ها» - نخستین سازمان بین‌المللی پرولتاریای انقلابی است که در تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمان‌های پرولتاری انقلابی تأسیس گردید. سازمانده و رهبر «اتحاد کمونیست‌ها» مارکس و انگلس بودند که بنا به توصیه این سازمان «مانیفست حزب کمونیست» را نوشتند. «اتحاد کمونیست‌ها» تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت. فعالین برجسته «اتحاد کمونیست‌ها» بعدها در انترناسیونال اول نقش رهبری کننده‌ای بازی می‌کردند.

۶۰. من در چاپ اول ضمن ترجمه این قسمت از گفته‌های انگلس بجای اینکه- Butter milch را به عنوان یک اسم بگیرم اشتباهاً، به عنوان یک اسم عام گرفتم (- Butter milch در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه موجب مسرت فوق‌العاده منشویک‌ها گردید. کلتسف نوشت که من «گفته انگلس را عمیق ساخته‌ام» (اقتباس از مجموعه موسوم به «درمدت دو سال») پلخانف هنوز هم این اشتباه را در مجله «تاواریش» یادآوری می‌نماید. مختصر اینکه بهانه خوبی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو تمایل در جنبش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸ ماست مالی شود: یکی تمایل بورن (که با اکونومیست‌های ما خویشاوندی دارد) و دیگری تمایل مارکسیستی. استفاده از اشتباه حریف، ولو در مورد نام خانوادگی بورن هم باشد، امری است کاملاً طبیعی ولی ماست

مالی اصل قضیهٔ دو تاکتیک از راه تصحیح در ترجمه معنایش نشان دادن زبونی خود در مورد اصل مطلب است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)
۶۱. خلستاکف قهرمان کمدی «بازرس» اثر ن. و. گوگول است که نمونه‌ای از لاف‌زنان لجام گسیخته و دروغ‌پردازی باشد.